

تایخ مشروطه ایران

و

جنبش وطن پرستان اصفهان و نخبیاری

تألیف

دکتر نورالله دانشی و همکاران
Chec.
(مجاهد السلطان)
198

با

توضیحات و حواشی و مقدمه

بقلم

حسین سعادت نوری

۱۳۳۵

کتابخانه دانش

خیابان سعدی

تهران



حق چاپ و اقتباس محفوظ و مخصوص کتابخانه دانش است

چاپ سینا تهران

فهرست هندرجاها

عنوان

- پیش گفتار
- گفتار اول - آغاز نهضت، اجتماع اهالی اصفهان در تخت فولاد و
 اظهارات حاج آقا نورالله
 صفحه ۱
- گفتار دوم - قتل مونس السلطنه در منزل حاج آقا نورالله و ورود
 اقبال الدوله کاشی باصفهان
 ۱۱ >
- گفتار سوم - بسیج سواران بختیاری و آمادگی صمصام السلطنه
 برای تصرف شهر اصفهان
 ۲۰ >
- گفتار چهارم - ورود ضرفام السلطنه باصفهان و پیروزی مجاهدین
 و پناهنده شدن اقبال الدوله بکنسولگری انگلیس
 ۳۰ >
- گفتار پنجم - حرکت قوای مجاهدین بطرف پایتخت و تلگراف
 سردار اسعد و صمصام السلطنه بسفیر اطربش در تهران
 ۴۸ >
- گفتار ششم - فتح تهران و خلع محمد علی میرزا
 ۶۱ >
- گفتار هفتم - طنبیان ارشد الدوله معروف بعلیخان کاردی
 ۸۰ >
- گفتار هشتم - شکست سالار الدوله بوسیله اردوی بختیاری
 و چنانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم
 ۸۶ >
- گفتار نهم - چگونه بیرمخان در قلعه شوربچه بقتل رسیده؟
 ۱۰۱ >
- گفتار دهم - عقب نشینی قوای سالار الدوله و فتح کرمانشاه بدست
 مجاهدین بختیاری
 ۱۰۹ >
- گفتار یازدهم - فرمانفرما و مجازات های قرون وسطائی و
 انتخابات قلابی بم
 ۱۲۱ >
- گفتار دوازدهم - تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین
 اصفهان با سربازان تزاری
 ۱۳۰ >
- گفتار سیزدهم - اشغال قم از طرف اردوی روس و زندانی شدن مؤلف
 ۱۴۱ >
- گفتار چهاردهم - کشمکش آزادیخواهان باعمال روسیه و عملیات
 ظل السلطان در اصفهان
 ۱۵۱ >
- گفتار پانزدهم - عملیات ظالمانه بین السلطنه در اصفهان و تبعید
 حاج آقا جمال بتهران
 ۱۶۱ >
- بختیاری در ادوار مختلف تاریخ
 ۱۷۵ >
- قدردانی مجلس تنورای ملی از مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد
 ۱۸۵ >
- حواشی و توضیحات
 ۱۸۶-۲۱۵





پیش گفتار

برابر باب بصیرت پوشیده نیست که مردم اصفهان و آزادینخواهان پایتخت شاه عباس کبیر و مخصوصاً ایل جلیل بختیاری در نهضت مشروطه سهم بزرگی بعهده داشته و نقش مهمی ایفا کرده اند. با اینوصف ضمن گمابهایی که در پیرامون قیام مشروطه طلبان و خلع محمد علی میرزا از سلطنت تالیف گردیده متأسفانه حق احرار و آزادینخواهان اصفهان و مخصوصاً زحمات و فداکاری های طایفه بختیاری بخوبی ادا نشده است جای تردید نیست که هرگاه مجاهدین ازجمله گذشته بختیاری بزعامت مرحوم حاج علیقلینخان سردار اسعد بهلهران نیامده بودند محمدعلیه میرزا پشتیبانی قزاقهای لیاخوف و بتجربك شاپشال و امیر بهادر جنك از صحنه سیاست دور نمبند و ممکن بود سایر آزادینخواهان هم بسر نوشت اسف انگیز مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل و شادروان میرزا نصراله ملك الحسن کلمین بهشتی دچار شوند. فروردین ماه ۱۳۳۴ پس از چندین سال دوری و مفارقت با آقای دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان) فیض ملاقات دست داد و بمناسبتی سخن از جنگهای مشروطه بمیان آمد و برای اینکه شمه ای از خدمات خواین بختیاری و قربانیهایی که این طایفه محترم و مجاهدین اصفهان در راه استفراد رژیم مشروطه داده اند با اطلاع علاقمندان با آزادی برسد از ایشان که در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشته اند تقاضا شد خاطرات خود را تا آنجا که

مقدور است برشته تحریر در آورند تا یادداشتهای نامبرده طبع و مورد استفاده عموم واقع شود .

آقای دکتر دانشور علوی که اکنون از طرف وزارت بهداشتی بازنشسته شده و ایام کهولت و پیری و دوران پرافتخار بازنشستگی خود را در اصفهان بسر میبرند مسئول اینجانب را اجابت کردند و یادداشتهای خود را بشرحی که در این کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرسد برای طبع با اختیار اینجانب گذاردند ، نویسنده این کتاب از کارمندان قدیمی و ارشد دولت است که سالهای متمادی در وزارت کشور و اداره کل شهرستانی و وزارت بهداشتی مصدر کارهای مهم بوده و پنجمین فرزند مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء پسر میرسید عقیل از اعقاب میرسید محمد حسین بن سید محمد هادی بن میرسید محمد وزیر آستانه رضویه از سادات عقیلی است ، مرحوم میرسید محمد حسین از اطبای معروف زمان خود بوده و کتب چندی تالیف کرده که ذخایر - الترکیب و قرابادین و مخزن الادویه از آنجمله است .

مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء از پزشکان معروف اصفهان بوده که عموم مردم بعد از وفات او اعتراف و ایمان داشته اند . فقیده نامبرده در سال ۱۳۰۴ قمری هجری وفات یافته و در نزدیک تکیه ملک در تحت فولاد بدفن رسیده و ماده تاریخ وفاتش این است :

بهر تاریخ وفاتش خرد این مصرع گفت

بود عیسی نفس و معجزه موسی داشت .

از فرزندان میرزا موسی خان ، مرحوم دکتر مسیح خان معروف به حافظ الصبحه و شادروان دکتر عیسی خان و نویسنده این کتاب در قیام مشروطه فعالیتهای شایان کرده اند که مختصری از خدمات هر یک در صفحات بعد بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید .

چون در ضمن مطالب این کتاب بیشتر از خدمات خوانین بختیاری سخن بمیان میاید نویسنده این سطور در پایان یادداشتهای آقای دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان) تاریخ طایفه محترم بختیاری را که از قدیم الا ایام از سر بازان مدافع وطن بوده اند بطور اختصار برای مزید اطلاع بنظر خوانندگان عزیز میرساند .

توضیحاً عرض میشود که این قسمت و همچنین مطالبی که از صفحه ۱۸۶ بعد تحت عنوان « حواشی و توضیحات » نوشته شده بقلم نویسنده این سطور است و مسئولیت صحت و سقم آن بر عهده آقای دکتر نورالله دانشور علوی نخواهد بود .

چای بسی مسرت است که یادداشتهای راجع بنهضت مشروطه و خدمات

و فداکاران و مجاهدین اصعبان و پختیاری هنگامی که جمع و نشر میشود که پادشاهی
آزاد بخواد و دموکرات یعنی اعلی حضرت مجدد رضا شاه پهلوی که
همواره از رژیم مشروطه و حکومت پارلمانی تقویت و پشتیبانی فرموده اند باورند
کیانی تکیه زده اند و علیاً حضرت ملکه آریا پهلوی هم که همیشه در
امور خیر پیشقدم بوده اند از خاندان محترم پختیاری میباشند .

ح - سعادت نوری

تهران - تیرماه ۱۳۳۵ شمسی

گفتار اول

آغاز نهضت

اجتماع اهالی اصفهان در «تخت فولاد» و اظهارات حاج آقا نورالله

پس از استقرار محمدعلی میرزا بتخت سلطنت نمایندگان مجلس باکمال دلگرمی جلسان خود را تشکیل داده و برای تدوین قوانین بشور و تبادل نظر پرداختند ولی غافل از اینکه محمدعلی میرزا پشتیبان مشروطیت نبوده و در باطن بانگواهی امیر بهادر جنک و شاپشال و امین‌الملک و موقر-السلطنه درصدد برانداختن رژیم جدید می‌باشند گرچه از طرفی عضدالملک و سایر آزادیخواهان مراقب و مواظب بودند اما دشمنان آزادی و طرفداران استبداد بطوری شاه را احاطه کرده بودند که بدون حضور آنها کسی نمیتوانست با شاه وارد مذاکره شود.

علاءالدوله و امیراعظم و معین‌الدوله و سردار منصور و جلال‌الدوله پسر مسعود میرزا ظل‌السلطان در منزل عضدالملک گرد آمده و علیه محمد علی میرزا فعالیت میکردند.

جلال‌الدوله از طرف پدرش مأمور تشکیل انجمن سری بود و بخیال اینکه بآرزوی دیرین خود یعنی سلطنت و یا لااقل نیابت سلطنت

برسد همه شب مرتب در آنچمن سری حاضر گردیده و ظل السلطان هم که در اسفند ۱۳۲۴ قمری هجری معزول شده بسود در این موقع در تهران اقامت داشت و برای نیل به هدف خود تلاش و تکاپو مینمود .

محمدعلی میرزا بتصویب امیربهدار و سایر درباریان حکام مستبدی برای ایالات و ولایات تعیین نموده و با دستورات محرمانه آنها را بمحل مأموریت میفرستاد و ضمناً باشخاص شرور و ماجراجوی محل هم دستور شرارت و مخالفت با آزادیخواهان میداد چنانچه بیوکخان پسر رحیمخان چابیانلو و اقبال السلطنه ماکومی و حاج آقا محسن عراقی و قوام الملک شیرازی هر یک در قلمرو نفوذ خود بجان آزادیخواهان افتادند .

حاج آقا محسن عراقی مالکین ضعیف و رعایای بی دست و پا را متهم به بایگیری و بپائیکری نموده و بعنوان اینکه از طرف دولت مأمور طرد و تبعید کسانی است که علیه دیانت مقدس اسلام قیام کرده اند املاک آنها را ضبط و تصاحب مینمود . قوام الملک شیرازی در فارس شرارت را بسرحد کمال رسانید و بیوکخان که رئیس ایل ارسباران بود با سوار و پیاده دهات تبریز را غارت کرده و متجاوز از دوست نفر از آزادیخواهان را بقتل رسانید . اقبال السلطنه هم اطراف قلعه ماکورا گرفته بایدناه و آزار وطن پرستان پرداخت .

اهالی تبریز تلگرافات متعدد به شاه و مجلس مخبره و تقاضای رفع ظلم نمودند ولی چون این شرادتها بدستور خود دولت بود بشکایات مردم ترتیب اثر داده نمیشد .

پسر رحیمخان بتدریج بر تبحری خود افزود و خود را نزدیک تبریز رسانید و سکنه دهستانهای اطراف تبریز ناگزیر بشهر پناهنده شدند و

آخرین تلگراف تبریز حاکی از این بود که تا دوزخ دیگر اشرار بشهر وارد شده و بجان و مال احدی ابقاء نخواهند کرد .

این تلگراف هیجان شدیدی در مجلس بوجود آورد و تقی زاده ضمن ابراز تنفر نسبت بمحرکین وقایع آذربایجان چنان دستخوش احساسات گردید که نتوانست باظهارات خود ادامه دهد . اهالی تهران از این پیش آمد عصبانی گردیده و برای اولین بار علناً در کوچه و بازار نسبت بمحمد علی میرزا شروع ببدگوئی نمودند بازارها تعطیل و ساکنین پایتخت در میدان بهارستان و مجلس شورایی و مساجد اجتماع کرده و از وکلا تقاضا داشتند برای جلوگیری از این حوادث ناگوار تصمیم عاجل اتخاذ نمایند .

نوزدهم خرداد ۱۳۲۶ قمری خیر باصفهان رسید و انجمن ولایتی با حضور حاج آقا نورالله ثقه الاسلام رئیس انجمن و صدر الاسلام و حاج آقا سدهی، سید حسن مدرس اسفهای، حاج میرزا محمد علی کرباسی، حاج آقا جمال، حاج میرزا ابوالحسن بروجردی، میرزا احمد دولت آبادی، صدرالعلما شمس آبادی، سید ابوالقاسم زنجانی، حاج مهدی دولت آبادی، حاج آقا حسن ملاد الاسلام، حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام، حاج میرزا حسنخان انصاری (صدرالادبا)، حاج میرزا جعفر محقق، میرزا ابوالحسن نظام الشریعه، حاج میرزا علی حصه ای، حاج میرزا علی ادیب التجار، حاج محمد ابراهیم ملک التجار، حاج محمد حسین کازرونی، حاج میرزا محمود بنکدار، حاج سید حسن بنکدار، دکتر میرزا مسیح خان حافظ الصحه، حاج آقا محمد جو باره ای، دکتر عیسی خان افتخارالحکماء، دکتر ارسطو خان، دکتر نورالله خان ضیاءالحکما (نویسنده این سطور) علیخان سرتیب:

میرزا عبدالله خان امیر پنجه، میرزا آقا خان محاسب الدوله، میرزا احمد خان وثیق الملک، حاج محمد هاشم متقالی، میرزا محمود خونساری و اعظم مصلح السلطنه و جمعی دیگر تشکیل و مذاکرات شروع شد.

در این جلسه تصمیم گرفته شد از آیه الله حاج شیخ محمد تقی معروف باقا نجفی که در اصفهان و اطراف نفوذ فراوانی داشت دعوت بعمل آید تا در عمارت چهارستون که محل تشکیل انجمن بود حضور بهم رسانیده نظریات خود را صریحاً با اطلاع مردم برساند و چون وی از حضور در انجمن معذرت خواست و دعوت نمایندگان شهر را نپذیرفت استنکاف او اعضای انجمن و تماشاچیان را عصبانی کرد و جمع کثیری بمنزل وی ریختند و او را بالا جبار در انجمن حاضر کردند.

پس از سکوت اهالی و آرامش شروع بمذاکره نمودند و تصمیم گرفته شد برای حصول اطمینان از صحت اخبار واصله چگونگی ازاداره تلگراف استعمال و صدق و کذب قضایا روشن و آشکار شود. شاهزاده محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه که یکی از احرار و آزادیخواهان جدی بود در جواب اعلام داشت اقبال السلطنه ماکوئی قلعه ماکور امتصرف شده و چندین نفر زن و بچه را بقتل رسانیده و جسد آنها را آتش زده است و بهمین مناسبت اهالی تهران تعطیل عمومی برقرار و در مساجد اجتماع کرده اند.

این خبر شور و هیجان شدیدی در انجمن و اهالی تولید نموده و در بین داد و فریاد تماشاچیان محاسب الدوله اظهار داشت این اقدامات مقدمه زوال محمد علی شاه میباشد. در همین گیر و دار کلیه دناکین و بازار تعطیل عمومی نموده و کسبه و اصناف در چهارستون حاضر شده و علاوه بر

نیز در مساجد بزرگ اجتماع نموده و بر سر هر گوی و برزن برای شهدای ماکو مجالس ترحیم منعقد ساختند.

تمام مساجد و امامزاده‌ها و چهارراه‌ها را با پارچه‌های سیاه پوشانیده



محاسب الدوله

شد و مردم خود را برای هر گونه پیش آمدی آماده و مهیا نمودند و حاج میرزا علی حصارای و اعظم معروف با نطقهای آتشین مردم را با استقامت و پافشاری ترغیب و تحریک میکرد و پس از اینکه چگونگی قضایا در میان دهستانهای اطراف شهر شایع و منتشر گردید هزارها نفر با دسته‌های منظم

و علم و کتل در حالی که عده‌ای بسرو سینه و عده‌ای زنجیر به پشت خود میزدند برای شرکت در عزاداری وارد شهر شدند و خلاصه شور و غوغای عجیبی برپا گردید.

در یکی از روزهایی که مجدداً انجمن تشکیل گردید جمعی از زنهای شهر طلا و جواهر آلات و ظروف مس و فرشهای خود را در محل انجمن آورده میگفتند اثاثیه ما را فروخته و از برادران و خواهران

ما کوئی ما رفع ظلم کنید و چیزی که نویسنده را بیشتر متأثر کرد این بود که پیرزنی يك بادیه مس که چهل مثقال بیشتر وزن آن نبود برای تقدیم بانجمن آورده بود و بسیار آشفته و غمگین بنظر میرسید من در اینجا یاد قصه حضرت یوسف و کلاف ریمان پیرزن افتادم .

سه روز متوالی شهر منقلب و د کاکین تعطیل بود و روز چهارم حکمی از مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بتمام ایران صادر شد مبنی بر اینکه مردم باید از پرداخت مالیات بمأمورین دولت خودداری نموده و اطاعت از پادشاه را بر خود حرام بدانند اتحادیه علمای اصفهان تصمیم گرفتند روز جمعه که تعطیل عمومی است عموم طبقات را از مسلمان و ارمنی و زرتشتی و کلیمی دعوت نموده و مفاد حکم آیت الله خراسانی را با اطلاع اهالی برسانند . روز موعود متجاوز از چهل هزار نفر در «تخت فولاد» تجمع نمودند و غوغای عجیبی برپا شد زیرا هر يك از دستجات و طبقات با آیین و مراسم مخصوصی حضور یافته بودند مثلاً دسته درویش در حالی که هر يك هار دور گردن خود پیچیده و کشکول و تبرزین در دست بنفع مشروطه و علیه محمد علی شاه تظاهر میکردند . حاج آقا نورالله بالای منبر بسیار بلندی که قبالاً آماده کرده بودند رفته و حکم آیت الله خراسانی را قرائت و مردم را بعدم پرداخت مالیات تشجیع نموده و تذکر داد مشروطه ای که با هزار زحمت بدست ملت ایران رسیده اینک بوسیله محمد علی شاه ظالم و جابر از بین رفته است و عمسال این سلطان مستبد و خونخوار در اکناف و اطراف کشور خون هزاران زن و بچه بی گناه را بخاک ریخته اند و هنگامی که حاج آقا نورالله گفت اینک با مشاهده این اوضاع و با وصول حکمی که اخیراً از طرف آیت الله خراسانی

صادر شده تکلیف شرعی مسلمانها چیست چنان هممه‌ای در میان مردم افتاد که بطور قطع صدای فریاد مجتمعی تا نیم فرسنگی تخت فولاد طنین انداز بود .

عموم حضار متفق القول فریاد زدند ما از اصول مشروطیت حمایت و پشتیبانی خواهیم کرد و برای حفظ مشروطه از دل و جان آماده می‌باشیم. ناطق در پایان وقتی چنین دید گفت پس بتکلیف شرعی خود عمل کنید و از منبر پائین آمد و بصف علما پیوست و سپس عده‌ای شمشیرها و قمه‌ها را از غلاف کشیدند و هم آنهنگ تظاهرکنان باین اشعار مترنم شدند :-

شدم فدائی ملت باذن نورالله اقول اشهد ان لا اله الا الله
جمعی نیز میگفتند :

ما بنده خدائیم مشروطه را فدائیم

جوانان کلیمی هم برای اینکه از معرکه عقب نمانند میگفتند :

مامت موسی ایم مشروطه را فدائیم

پس از خاتمه میتینگ جمعیت از تخت فولاد بشهر مراجعت نموده مسنقیم بچهلستون رفتند و تذاکرافی مبنی بر دفع بیو کخاان و اقبال‌السطنه ماکوئی بمحمدعلیشاه مخا بره کردند .

چون اهالی شهر بواسطه تعطیلات چند روزه از حیث آذوقه و خواربار در مضیقه افتاده و عده‌ای شکایت بانجمن برده بودند موضوع مورد توجه واقع و پس از مذاکرات لازم قرار شد اعضای انجمن هریک در محله خود با نصیحت و اندرز نانواها و خواربار فروشان را برفع تعطیل و ادامه کسب و کار تحریض نمایند. محله شمس آباد و

«خلجها» و چهارسوشب را زیبا و محله نو بعهدہ دکتر مسیح خان حافظ الصبحه
 معمول گردید لبیان و جوزدان بعهدہ آقای سید اسدالله چهارسوقی و خلاصه
 هر محلی بیکی از اعضای انجمن واگذار شد و جلسه خانمہ پذیرفت .
 دکتر مسیح خان از شکر الله خان لسائی و سید نعمت الله افتخار السادان



شکر الله خان لسائی

و مرزا آقا خان لسائی و سران دسہ ماہوا دعوت نمود و برای بار کردن
 دکاکن ما آپا وارد مہدا کرہ شد ولی ماہوا ہا کسبہ ما بدون اہتلاع

همکاران خود مشغول کار نخواهیم شد و بالاخره تصمیم گرفتند که برای تکلیف قطعی بسایر افراد صنف مراجعه شود پس از دو ساعت سران صنف در جلسه حضور یافته و گفتند افراد صنف ثانوا معتقدند مادام که



افتخار السادات سید نعمت الله

اسمها چون برادران ما کوئی گرفته نشده دکان بانوای سکار مشغول نخواهد شد و سرانجام در مقابل اظهارات آقای سید اسدالله چهارسوی که در بن طبقات اصناف نمود کامل داس و با اعلام آنکه هر چه زودتر

بنحو مقتضی انتقام گرفته خواهد شد. ثانوا هم‌تقاعداً گردیدند و ضمناً سایر
اعضای انجمن اصناف دیگر را وادار برفع تعطیل نمودند و غائله موقتاً
باین ترتیب خاتمه پذیرفت ولی اعضای میرزا انجمن بیکار ننشسته در
خفا برای ریشه کن کردن عمال استبداد بچاره جوتی پرداخته مشغول
فعالیت شدند .

گفتار دوم

قتل مونس السلطنه در منزل حاج آقا نورالله

و پناهنده شدن کسبه و اصناف در کنسولگری انگلیس و ورود
اقبال الدوله کاشی و معدل شیرازی باصفهان و فعالیت‌های
زیرزمینی اعضای انجمن ولایتی

در همین گیرودار مسعود میرزا ظل السلطان مجدداً بخيال حکومت
اصفهان افتاد و محرمانه با آغا باشی و میرزا اسدالله خان وزیر تماس گرفت
و بآنها دستور داد موجبات مراجعت او را باصفهان که در آنجا علاقه و
مستغلات زیاد داشت فراهم نمایند.

چون محمد عایشاه از این جریان اطلاع حاصل کرد سید عبدالله
بهبهانی را که مشغولاً با ظل السلطان سر و سری داشت بدربار احضار
و باو خاطر نشان کرد که ظل السلطان را از عزیمت باصفهان منصرف کند
زیرا شاه بسم آنرا داشت که هر گاه عموس که از دیر باز چشم بمقام سلطنت
دوخته است از نهران خارج شود دور از نظر دربار برای نیل بهدف دیرین
خود بفعالیت خواهد پرداخت و عرصه را بر شاه و طرفداران او تنگ
خواهد کرد

عمال ظل السلطان در اصفهان در تلاش افتادند ولی علما و روحانیون و کسانی که از سابق با او خصومت داشتند با انتصاب شاهزاده به حکمرانی اصفهان مخالفت کردند. آقا نجفی که در جمع آوری مال و ضبط املاک رعایا با ظل السلطان یار و دمساز بود محرمانه شرحی با نوشت که بعنوان شکار به قمشلو حرکت کند و پس از اینکه با آنجا رسید وی با عده‌ای از معارف اصفهان برای ملاقات شاهزاده به قمشلو رفته او را بشهر خواهد آورد و چون در میان مردم نفوذ کامل دارد کسی با این جریان مخالفت نخواهد کرد.

بدبختانه در همین حین و بیس مونس السلطنه مادر اکبر میرزا صارم الدوله با جعبه جواهرات خود از باغ نو بمنزل حاج آقا نورالله رفت و بعنوان اینکه از ظل السلطان طلاق می‌خواهد با برای منظور دیگری ده بنکارند این سطور مجهول است در آنجا متعین شد و آنچه به بهدبلی میرزا مؤید السلطان و سایرین باو نصیحت کردند مـ و اثر واقع نگردیده و از آنجا خارج نشد تا اینکه یک روز اکبر میرزا صارم الدوله با اتفاق غریب خان قشقایی و چند نفر دیگر از مستخدمین ظل السلطان بمنزل حاج آقا نورالله رفتند و بمحض اینکه مونس السلطنه پرده بین دالان و اندرون را بالا زد که با فرزند خود وارد مذاکره شود صدای دو دلوله هفت تیر در فضا طنین انداز شد و مونس السلطنه در خون خود در غلطید و چشم از جهان فرو بست.

این پیش آمد لعنه بزرگی به نقشه ظل السلطان و آقا نجفی زد زیرا حاج آقا نورالله نفع الاسلام همین مسئله را دستاویز قرارداد و جدأ با آمدن ظل السلطان به قمشلو و اصفهان مخالفت کرد.

اهالی شهر مخصوصاً اتحادیه علما بعنوان اینک که این پیش آمد
 لطمه شدیدی بعالم روحانیت زده نسبت بصارم الدوله اعتراض نمودند و
 عده ای از سران قوم با یکدیگر مذاکره کردند و قرار شد حاج میرزا مهدی
 دولت آبادی و حاج میرزا سید علی و حاج میرزا آقا جناب و سید حسن
 قمشه‌ای و سید حسن ه. مدرس اسفهای و سید حسن کاشانی واعظ در
 کنسولگری انگلیس متحصن گردیده دادخواهی نمایند. روز بعد چندین
 سقاوی بسیار بزرگ و سایر لوازمات را در طبقه‌های بزرگ قرار داده و
 عده‌ای راه کنسولگری را پیش گرفتند و یکی از دلالت‌های بازار معروف
 به «سیدعباسی» فریاد میزد «چای در کنسولخانه انگلیس»

جمعیت کثیری در کنسولگری اجتماع نمودند و مخارج اولیه را از
 میرزا حسنعلیخان سراج‌الملک گرفتند و خانواده سردار اعظم مرحوم و
 حاج محمد حسین کازرونی هم بنوبه خود هر یک مبلغی کمک کردند و
 آنچه میرزا محمد علی کلباسی خواست باین وضع خاتمه دهد موفق
 نگردید زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان
 رژیم مشروطه مفید میدانستند و همه روزه میتوانستند علیه صارم‌الدوله
 که روز روشن بقتل مادر خود مبادرت نموده بود و سایر افراد خاندان
 قاجار و بالمآل شاه و درباریان تظاهر نمایند. در همین روزها عده‌ای
 مسلح با قمه و قداره و کارد و شمشیر از «سده» و سایر دهات اطراف
 بشهر آمدند و بعنوان سرباز ملی وفدائی ملت در خیابانها و معابر عمومی
 دره می‌رفتند.

بتدریج چه در اصفهان و چه در تهران نظم و آرامش برقرار گردید
 تا روز بیست و سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ قمری که در نتیجه حملات مجلس

واهایی ممالکت به محمدعلی میرزا کلنل لیاخوف روسی، با عده‌ای قزاق و سرباز سیلاخوری مجلس شورایی را محاصره و بمباران کرد. هنگامی که عرصه بر مجلسیان تنگ شد هر یک بطرفی فرار اختیار کردند و ضمناً



میرزا نصرالله بهشتی
ملك المتكلمين

میرزا نصرالله بهشتی ملك المتكلمين واعظ و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صور اسرافیل نیز که در مجلس بودند از بهارستان خارج شدند تا در محلی امنی پنهان شوند ولی قزاقهای لیاخوف و سربازان سیلاخوری هر دو نفر را دستگیر نموده با چند نفر دیگر کت بسته بقزاقخانه بردند و بدبهبی است میان راه از ضرب و جرح آنها با شوشکه و قنداق تفنگ نیز در پیغ نورزیدند.

خبر بمباران مجلس و دستگیری آزادینخواهان که یاسفهان رسید

عموم اهالی شهر از هر طبقه و هر دسته در عمارت چهارستون که محل انجمن ولایتی و اتحادیه عامه بود اجتماع نموده فریاد یا محمددا بلند کردند. ازدحام و هیاهو شهر و اطراف را بکلی منقلب نمود و مردم بر سر هر کوی و برزن به محمدعلی میرزا و عمال اسفنداد لعنت و نفرین میکردند. اتحادیه عامه و مردم شهر و محترمین اسفهان انتقار کسب خیر از ملك المتكلمين داشتند و چون نامبرده اسفهان بود و در میان مردم

این شهر نفوذ فراوانی داشت برای سلامت او زیاده از حد متوحش و فگران بودند .

در تهران ملك المتكلمين و صوراسرافيل را باجمعی از آزادیخواهان و مشروطه طلبان غل و زنجیر کرده چهار روز متوالی آنها را شکنجه و آزار میکردند و روز پنجم ملك المتكلمين و صوراسرافيل را کنار حوض باغ شاه برده با حضور محمد علی شاه با طناب هر دو را خفه کردند و تازه باین اکتفا ننموده قزاقها با دشنه و خنجر شکم این دو نفر مرد آزاده را پاره کردند و جنایت را بسرحد کمال رسانیدند .

میگویند محمد علی میرزا بعد از این فاجعه خونین باده بروت انداخته در موقع نهار گفته بود: آ یا شهیدی باقر بقال (نماینده صنف بقال در مجلس) و کیل زور کی مجلس اجازه میدهد شاه مملکت نهار صرف کند یا خیر . سپس قهقهه خنده را سرداده بود .

در این اوان علاء الملك ح- کومت اصفهان را داشت ولی چون محمد علی میرزا تصمیم گرفته بود که با انصاب حکام جابر طرفداران مشروطه را در ایالات و ولایات قلع و قمع نماید اقبال الدوله کاشی را بحکمرانی اصفهان و محمد الملک شیرازی را که در دشمنی با آزادیخواهان ثابت قدم بود بمعاونت او انتخاب کرد .

حکمران و معاون جدید باعدهای سوارا سانلو و دو بیست نفر سرباز ملایری در ماه رجب ۱۳۲۶ قمری وارد اصفهان شدند و فقط عدهای معدود از آنها استقبال کردند .

روز سوم ورود ، اقبال الدوله برای قدرت نمایی دستور داد که سه شب متوالی باید امام تجار بخانهها و دکا کین و بازارها باز باشد و تجار و کسبه

و پیسہ و ران بدون اندیشہ خاطر بمنزل بروند. این حکم يك شب بموقع
اجراء گذاشته شد ولی از قضا حادثہ ناگواری نیز اتفاق نیفتاد .
اقبال الدولہ و معدل در کمال قدرت مشغول کار شدند و در ظاهر
امنیت برقرار گردید ولی در باطن آزادیخواهان از پای نشستند و مجالس
سری و مخفیانه تشکیل میدادند در ضمن حاج آقا نورالله ثقة الاسلام
مجلس روضہ خوانی مفصلی تشکیل داده پس از ختم روضہ فقرا و بینوایان
را اطعام میکرد و باین ترتیب مردم را و ادار بشویش و طغیان نموده و دستور
داد در هر محلی آزادیخواهان مجالس محرمانہ تشکیل داده بتعداد
مشروطہ طلبان بیفزایند .

بعد از توسعه و ازدیاد انجمن های محلی قرار شد يك انجمن اصلی
و چند انجمن محلی و فرعی تشکیل شود و اعضای انجمن اصلی عبارت
بودند از حاج آقا نورالله و سید حسن مدرس و حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام
و دکتر میرزا مسیح خان حافظ الصبحه و حاج آقا محمد جو بارہ ای و میرزا آقا
خان محاسب الدولہ و محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه و محمد علیخان
سرتیب و میرزا علی اکبر خان سرتیب

پس از تشکیل انجمن سری و چندین جلسہ مذاکرہ، قرار شد از
مصر مین و بزرگان سده و گز و برخوار دعوت بعمل آید و آنها را
بمبارزه با عمال استبداد و حمایت و پشتیبانی از اصول مشروطیت نعرین
نمایند . دو شب بعد کہ مدعوین در جلسہ انجمن حضور بهم رسانیدند
حافظ الصبحه رشنہ سخن را بدست گرفت گفت آقایان اہالی دہات در
ہر پیش آمدی دسنہ و عام و کذل راہ انداختہ و بسر و سینہ خود میکوبند
در حالی کہ در این مواقع خطر ما باند دست انہاد بهم داده بجای

اینگونه تظاهرات قوای خصم را از کار بیندازیم . پس از پایان اظهارات حافظ‌الصحه و شیخ‌الاسلام متعاقباً توجه حضار را با اهمیت موضوع جلب و اظهارات دکتر را تایید کرد . حضار عموماً آمادگی خود را برای تحکیم



حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام

مبانی مشروطیت اعلام داشتند و قرار شد جلسه بعدی بازار انجمن در منزل حاج آقا نورالله تشکیل گردد .

پنجشنبه بعد حاج آقا نورالله باعضای انجمن پیغام فرستاد که گویا
 معدل از جریان قضایا اطلاع حاصل نموده و عدهای جاسوس برای کشف
 قضیه تعیین کرده است تا آزادیتخواهان را درحین اجتماع بطوردسته جمعی
 دستگیر نماید لذا مقتضی است آقایان اعضای انجمن بجانب احتیاط را از
 دست نداده چهار ساعت از شب گذشته از پیراهه آنهام دو نفر دو نفر باتک تک
 خود را بمحل انجمن برسانند .

مقارن نیمه شب حافظالصحه و دکتر عیسی خان و آقا میرزا پسر



آقا میرزا شیخ الاسلام

شیخ الاسلام و نویسنده برای حضور
 در انجمن حرکت کردیم و تصمیم
 گرفتیم از چهار باغ بکوچه سید
 علیخان رفته از راه پشت مطبخ و
 عمارت خورشید (محل فعلی بیمارستان
 خورشید) که در آن ایام کوچه
 خرابه‌ای بیش نبود خود را بدروازه
 حسن آباد برسانیم . حاج آقا نورالله
 هم بچند نفر که از هر جهت طرف
 اطمینان بودند مأموریت داده بود
 که در نقاط مختلف ایستاده اعضای
 انجمن را از راههای مخفی بمنزل
 راهنمایی نمایند منجمله سیدمهدی

که یکی ازصمیمی‌ترین آشنایان او بود نزدیک دروازه حسن آباد پشت
 دکان قصابی کشیک میکسید و برسبدن ما پیس آمد و گفت مأمورین

حکومتی در امامزاده احمد و روی بام بازار در فواصل معین ایستاده و عبور و مرور عابرین را تحت نظر گرفته اند. پس از آنکه کی توقف و مذاکره قرار شد از بام منزل حاج شیخ محمد علی به منزل حاج آقا نورالله برویم و در انجمن شرکت نماییم لذا بمنزل نامبرده رفته و پس از کسب اجازه در صدد اجرای نقشه بودیم که ناگاه مشارالیه گفت ممکن است همسایگان دیگر شما را بالای بام دیده و بتصور اینکه چند نفر دزد و سارق خیال دستبرد دارند داد و فریاد بر آورند و بدین ترتیب هم ما و هم صاحبخانه بزحمت بیفتند.

چون نظریه حاج شیخ محمد علی صائب بود از راه بام منصرف شدیم و قرار شد خود را از راه آب بمنزل حاج آقا نورالله برسانیم ولی متأسفانه مجرای آب بحد کافی وسعت نداشت و همگی در اندیشه فرو رفته بودیم و بقول آقا میرزا پسر شیخ الاسلام که جوان شوخ بذله گوئی بود مثل معروف تاشغال شده بودیم در چنین راه آبی گیر نکرده بودیم در این موقع با تمام معنی مصداق پیدا کرد خلاصه با خاک انداز و قندشکن بهر ترتیبی بود شبانه راه آب را وسیع کرده و با سر و صورت خاک آلود بوضع مضحکی که باعث خنده و تفریح حضار شد خود را بانجمن رسانیدیم.

گفتار سوم

پسینچ سو اوان پختیاری و آمادگی مصمم السابطه برای تصرف شهر اصفهان

در این جلسه پس از مذاکرات طولانی قرار شد برای جمع آوری اسلحه و افراد مبارز و جدی اقدامات لازم بعمل بیاید. جاسوسان اقبال الدوله و معدل که کاملاً مراقب اوضاع بودند از اقدامات محرمانه اعضای انجمن و مشروطه خواهان کم و بیش اطلاع حاصل نموده مراتب را به اقبال الدوله گزارش دادند او نیز حکونگی را بمرکز اطلاع داد و از دولت کسب تکلیف کرد.

از اوسط ماه شعبان ۱۳۲۶ حاج علی قلیخان سردار اسعد که از اروپا محرمانه به پختیاری آمده بود بطور ناشناس وارد چلفای اصفهان شد و در منزل یوسف خان ارمنی معام سابق پسرهای خود سکونت اختیار کرد و با افاضه بوسیله سکنر بقال مسلمان که در چلفا دکان داشت ورود خود را بحاج آقا نورالله اطلاع داد و نفاضای ملاقات محرمانه نمود.

شب همانروز حاج آقا نورالله از محاسب الدوله و دکتر مرزا مسیح خان و محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه و حاج میرزا حسنخان انصاری

که از اعضای محرم کمیته سری بودند دعوت بعمل آورد و نامبرندگان چهار ساعت از شب گذشته بتدریج وارد منزل حاج آقا نورالله شدند. در ساعت مقرر سردار اسعد با لباس مبدل متدرس وارد شد و پس از احوال بررسی با عموم حضار بلافاصله دست حاج آقا نورالله و میرزا مسیح‌خان را گرفته برای مذاکرات محرمانه باطاق دیگر رفت. این مذاکرات سه ساعت متوالی بطول انجامید و چون نزدیک صبح شد سردار اسعد بجلفا برگشت و سایرین هر يك بمنازل خود رفتند.

روز بعد سردار اسعد بسمت بختیاری مراجعت کرد و در همین



حاج میرزا ایوبی دولت آبادی

اوقات از تهران باقبال‌الدوله دستور داده شد مخالفین را دستگیر نموده بطهران بفرستد ولی اجلال‌السلطنه اصفهانی که در آن موقع رئیس نظمیة تهران بود چگونگی راجع حاج میرزا یحیی دولت آبادی که مورد بغض و کینه محمد علی میرزا و دولت وقت بود اطلاع داد و او هم بنوبه خود جریان را فوراً به خواهران مشروطه در اصفهان نوشت تا مراقب خود بوده قبل از اینکه اقبال‌الدوله

نسبت بیازداشت آنها اقدامی بعمل آورد از اصفهان منواری شوند.

اقبال‌الدوله دستور داد حاج میرزا سید علی جناب و شیخ الاسلام و حاج سید محمد جناب و دکتر میرزا مسیح‌خان و میرزا احمد خان

وثيق الملك و حاج ميرزا حسنخان انصاری و سيد ميرزا خياط خواجوئی
 و صمدخان را دستگیر نمایند و با اینکه حاج آقا نورالله قبلاً باین اشخاص
 دستور داده بود که هرچه زودتر از شهر خارج و هر يك در گوشه یکی از
 دهات اطراف مخفی شوند ولی نامبردگان در حرکت تاخیر نموده بودند و
 چیزی نمانده بود که بوسیله مأمورین حکومتی جلب و زندانی گردند .
 یکی از شبها عده‌ای سر باز ملایری و توپچی که مأمور دستگیری
 صمدخان و میرزا مسیح خان بودند بمنزل صمدخان رفته هرچه در زدند
 کسی اعتنا نکرد تا ناگزیر از شانه هم بالا رفتند و خود را به بام خانه
 رسانیدند . صمد خان که شکارچی و تیرانداز ماهری بود فوراً بالای بام
 رفت و یکی از سربازان را که چرافی در دست داشت و میخواست وارد
 خانه شود هدف گلوله قرار داد و از خانه همسایه فرار کرد و شبانه از
 شهر خارج شد و برای اینکه کاملاً از مزاحمت مأمورین اقبال الدوله در
 امان بماند به چهارمحال رفت و در قریه دزک سردار معظم (فتحعلیخان)
 پسر لطفعلیخان امیر منمخ که از جوانان غیور و شرافتمند و مهماندوست ایل
 بختیاری است پناهنده شد .

مأمورین اقبال الدوله همان شب پس از فرار صمد خان منزل او را
 غارت و مراجعت نمودند و ضمناً از صدای تفنگ و هیاهو معلوم شد که
 مأمورین دولتی برای دستگیری سران آزادیخواه مشغول فعالیت شده‌اند .
 دکتر مسیح خان که منزاس نزدیک منزل صمدخان است بیدرناک
 قبل از اینکه مأمورین بسراغ او بروند از کوچه سیدعلیخان و کوچه پس
 کوچه‌های تاریک خود را به خواجو رسانید و در منزل سید عبدالرسول یکی
 از اقوام نزدیک خود پنهان شد .

حاج آقا نورالله و اعضای انجمن از محل اختفای او اطلاع داشتند و چون محله خواجو در کنار شهر واقع است و در آن ایام در این محله کمتر رفت و آمد می‌شد و از طرفی بمنزل حاج آقا نورالله هم نزدیک بود لذا دکتر مسیح خان دست از فعالیت برداشته شبها را در انجمن حضور مییافت .

اقبال الدوله و معدل برای ممیزی غله که در آن ایام مرسوم بود مردم را تحت فشار گذاشتند و همین عمل بیشتر موجبات رنجش و نارضایتی مالکین و کشاورزان را فراهم نمود و اقدامات خشونت آمیز اقبال الدوله و سایر مأمورین دولتی باعث شد که تعداد آزادیخواهان افزایش یافته علیه حکومت جابر وقت قیام نمایند .

یکی از شبهای جمعه انجمن سری بطور فوق العاده تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفته شد با شخصی که طرف اطمینان انجمن میباشد از



اسدالله مصفی

قبیل آقا میرزا پسر شیخ الاسلام و اسدالله خان مصفی فرزند ارشد محاسب الدوله و نگارنده و دو نفر از اعضای هست و تلگراف مأموریت داده شود که با اصناف و کسبه بازار تماس گرفته طبقات مختلف را برای مبارزه با حکومت وقت آماده و مهیا نمایند این اشخاص فقط سه چهار نفر از اعضای انجمن را میشناختند و دستورات

انجمن بوسیله شیخ حبیب الله که طرف اعتماد کامل حاج آقا نورالله بود بآنها ابلاغ میگردد .

از طرفی میرزا حبیب‌الله امین‌التجار و میرزا آقاخان لبنانی و سید نعمت‌الله افتخارالسادات و شکرالله خان لبنانی و میرزا محمود خونساری واعظ و حاج میرزا علی حصه‌ای و سید صادق شهاب‌السادات بفعالت پرداخته برای انتخاب عده‌ای سوار زبده جنگی مشغول کار شدند و در ظرف مدت کوتاهی چهارصد نفر از جوانان رشید و جنگی شهر و دهان اطراف را برای مقابله با سربازان دولتی آماده کردند ولی این اشخاص هیچیک از اعضای کمیته سری را نمیشناختند و فقط با واسطه‌ها یعنی با شکرالله خان لبنانی و افتخارالسادات سروکار داشتند.

چون این عده برای انجام منظور کافی بنظر نمیرسید لذا تصمیم گرفته شد که از تفنگچیهای ایلات و عشایر کمک خواسته شود و بعضی سواران قشقایی و برخی شاهسونها و اتباع علیخان سیاه‌کوهی را پیشنهاد کردند ولی حاج آقا نورالله و دکتر مسیح‌خان بعنوان اینکه اینها باصفهان دور هستند با این پیشنهاد موافقت نمودند و صلاح در این دیدند که از ایل بختیاری استمداد شود چون این پیشنهاد مقرون بصواب بود مورد تصویب واقع و قرار شد دکتر مسیح‌خان که با خوانین بختیاری سوابق ممتدی دارد به چهارمحال برود و از خوانین برای مبارزه با طرفداران استبداد کمک بطلبد.

دو روز بعد با وجود اشکالات موجود که هر لحظه احتمال خطر جانی داشت دکتر مسیح‌خان با برادران خود دکتر عیسی خان افتخارالحکما و دکتر نورالله خان (نوبسته این سطور) بمنزل خدا رحیم خان جالشتری واقع در کوجه شمس آباد رفتند خدا رحیم خان از معاریف و محررین و در عین حال از آزادیخواه‌های واقعی چهارمحال بود که با دکتر مسیح‌خان

سوابق زیادی داشت و چون نوکرهای او از دوستی فیما بین مطلع بودند با اینکه خود ری چهارمعال رفته بود سه رأس اسب راهوار از سرطویله باختیار دکتر و برادرهایش گذاشتند. دکتر و همراهان بلافاصله از راه فلاورجان لنجان عازم چهارمعال شدند و طبق قرار فیما بین دکتر مسیح خان بچال شترود دکتر عیسی خان به شلمزار محل سکونای صمصام السلطنه و دکتر نورالله خان به دزک منزل فتحعلیخان سالار مؤید رفتند.

در این موقع صمصام السلطنه بحکم محمد علیشاه از حکومت بختیاری منفصل و سردار ظفر بسمت ایلیخانی منصوب شده بود. دکتر



حاج خسرو خان
سردار ظفر و بختیاری

مسیح خان چگونگی اوضاع را برای خدا رحیم خان چالشتری بتفصیل شرح داد و موافقت او را برای کمک با مشروطه خواهان جلب کرد و ضمناً نامه‌ای نیز بصمصام السلطنه نوشته متذکر شد اینک که اقبال الدوله بدستور محمد علی میرزا ظلم و بیاداد را از حد گذرانیده مروت و انصاف نیست که خوانین خواهوش بنشینند و بکمک آزادیخواهان نشناهند.

گزارش اقدامات دکتر و برادرهایش هر چند روز یکمرتبه مشروحاً بوسیله پیک

مخصوص برای کمیته سری که جداً مشغول فعالیت بود فرستاده میشد. یکی دو روز بعد که جواب نامه صمصام السلطنه بچال شتر رسید دکتر بقصد ملاقات او عازم شلمزار شد و چون خوانین بختیاری از هر تیره

و هر قبیله باو اعتقاد و ایمان کامل داشتند برای مبارزه با استبداد خود را آماده نموده با او عهد و هم پیمان شدند ولی ضمناً از مخالفت علنی با شاه و دوات استنکاف داشتند .

مصمص السلطنه با اشاره دکترا از کلیه خوانین و کلانتریهای بختیاری دعوت کرد که در ظرف یک هفته خود را بشلمزار رسانیده برای امر مهمی وارد مذاکره شوند . بعد از ظهر یکی از روزها جلسه مذاکرات با حضور دو بیست و پنج نفر از سران بختیاری تشکیل گردید و دکتر مسیح خان لزوم قیام خوانین را بمنظور دفع ظالم و ستم گوشزد ساخت و قرار شد حضار در ظرف دو روز دسته دسته با یکدیگر تماس گرفته تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند .

دو روز بعد جلسه مجدداً تشکیل گردید و یکنفر از طرف خوانین متذکر شد که ایل بختیاری برای مبارزه با استبداد و تحکیم رژیم مشروطیت آماده و مهیا میباشد ولی در شهر اصفهان کسانی که قلباً با این منظور همراه و مساعد و ضمناً مورد اطمینان کامل باشند کمتر هستند و از طرفی حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه پسر مرحوم رضاقلیخان ایل بیگی که در محل است با خوانین سابقه خوشی ندارد و بیم آن میرود که در صورت قیام خوانین، نامبرده و همراهان دو دستگی ایجاد نموده بکمیاب دولتیان بشتابند و هر گاه خوانین از این دو موضوع اطمینان حاصل نمایند سوازان بختیاری ممکن است دهات اطراف شهر را فوراً متصرف شده مردم را علیه دولت برانگیزند .

از قحوای مذاکرات استنباط شد که خوانین بختیاری باطناً آماده کارزار میباشد و حاج علیقلیخان سردار اسعد پس از مراجعت از اصفهان

ذهن صمصام السلطنه وسایر بستگان را روشن کرده است .

دکتر مسیح خان جریان وقایع را ضمن ارسال صورت جلسه مذاکرات به ثقة الاسلام نوشت و منتظر جواب شد پس از چند روز حاج آقا نورالله جواباً اطلاع داد که قاطبه مردم نسبت به محمد علیشاه و دولتیان عصبانی و از اقدامات درباریان فاسد متنفرند و در صورتیکه خوانین بکمک مشروطه خواهان بشتابند عامه اهالی از دل و جان با ایشان اشتراک مساعی خواهند کرد اما راجع بضرغام السلطنه هم چون ایشان در سلك در اویش و از مریدان آقای سید احمد نوربخش میباشند مسلماً از گفته مرشد تخطی نخواهند کرد و برای تأمین همین منظور از آقای سید احمد تقاضا شد که فوراً به فرادنبه منزل ضرغام السلطنه بروند و ایشان را با خوانین همراه و مساعد نمایند و از داخل شهر هم اطمینان کامل باید داشت زیرا صاحب شریعت همگی را مؤید و منصور خواهد ساخت .

نامه حاج آقا نورالله کسه بشرح بالا رسید خوانین متوجه اهمیت موضوع شدند و ضمناً سایر دوستان اصفهانی صمصام السلطنه هم که مقامی رفیع و ارجمند داشتند با وی مکانیه و او را تشجیع نمودند .

دو هفته بعد نامه ای از آقای سید احمد نوربخش رسید که از دکتر تقاضا کرده بود برای ملاقات او بفرادنبه حرکت کند ولی چون مسافت فیما بین زیاد بود قرار شد در یکی از دهات بین راه ملاقات نمایند دکتر دزک را که صمدخان بآنجا پناهنده شده بود انتخاب کرد تا ضمناً از میرزا مهدی امین الاطباء شاگرد سابق و فرزند روحانی خود نیز تجدید دیدار کرده باشد ولی دیگران بعلل و جهاتی با این نظریه موافقت ننمودند و قرار شد در قریه دستگرد که متعلق به محمد حسین خان سپهدار بختیاری بود

ملاقات بعمل پیاید.

بهمین قرار طرفین در میعادگاه حضور یافتند و چهار شبانه روز



سید احمد نوربخش دهکردی

مذاکره‌ی آقای آقاسید احمد
نوربخش با دکتر و برادران
او ادامه داشت و تصمیم گرفته
شد موجبات تحکیم دوستی و
اتحاد اولاد مرحوم حسینقلیخان
یعنی نجفقلیخان مصصام السلطنه
و دیگران با اولاد شادروان
رضاقلیخان ایل بیگی یعنی
نورغلام السلطنه و سایرین
فراهم و هرگونه تقار و تکدر
از میان برداشته شود تا متفقاً
برای نجات اهالی اصفهان از

جور و ستم استبداد بشهر حمله نمایند و بنیان طرفداران محمد علیه‌سیرا
را براندازند .

آقای سید احمد نوربخش به فرادنیه و سایرین بشلمزار مراجعت
نمودند و خدا رحیم خان چالسنری ضمناً ده نشینان چهارمحال را با مواعید
گوناگون برای فداکاری تحریر می‌کرد و دکتر نورالله خان نیز همه روزه
گزارش‌امور را بوسیله رمز بکمیته سری می‌فرستاد خدا رحیم خان پنج نفر
قاصد چابک و چالاک با اختیار نامبرده گذاشت که مرتباً بین چهار محال و
واصفهان ایاب و ذهاب می‌کردند .

صمصام السلطنه بعموم کدخدایان وریش سفیدان طوایف دور و نزدیک
هژکدا دستور داد که هر قدر ممکن است سوار و پیاده با اسلحه بشلمزار
بفرستند ضرغام السلطنه هم بنوبه خود بطایفه زرگر کسه از بستگان وی
بودند شرحی نوشته دستور داد که از جوانهای هیجده تا پنجاه ساله با اسلحه
در فرادنبه حاضر و آماده شوند .

پس از اینکه جوانان رشید و آماده بجنک در شلمزار و فرادنبه
تجمع کردند خوانین بوسیله رمزی که در اختیار دکتر نورالله خان بود
چگونگی را به حاج آقا نورالله ثقة الاسلام اطلاع دادند و کسب دستور
کردند . طوایف نکشید که جواب تشکر آمیز وی رسیده و تقاضا کرد
منظر فرستادگان او باشند که قریباً بشلمزار وارد خواهند شد .

گفتار چهارم

ورود ضرخام السلطنه باصفهان و پیروزی

مجاهدین و پناهنده شدن اقبال الدوله بکنسولگری انگلیس

یک هفته بعد از وصول نامه حاج آقا نورالله آقایان میرزا ابوتراب



نائینی و سیدمهدی که هر دو

طرف اطمینان کامل کمیته

سری بودند وارد چهارمجال

شدند و معلوم شد که مراجع

تقلید و علمای اعلام از نجف

اشرف و کربلای معلی و جوب

تشکیل مجلس شورای ملی

را فتوا داده و روحانیون

تبریز و تهران علیه محمد

علیشاه قیام کرده اند و بالنتیجه

محمد علیشاه از ترس دستخط مرحوم دکتر مسیح خان حافظ الصبحه

جدیدی صادر کرده است. فرستادگان حاج آقا نورالله سواد دستخط شاه

را به صمصام السلطنه و دکتر مسیح خان تسلیم نمودند و مضمون آن
بقراریست که ذیلا نوشته میشود :

**دستخط جهانمطاع اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت
شهریاری ارواحنافداه**

جناب اشرف صدراعظم

چون بعد از انفصال مجلس شورا که باقتضای حفظ
مملکت و دفع مفسدین و انجمنها و اشخاص بی دین که اسباب
عدم آسایش رعیت بود وعده فرمودیم که پس ازاعاده نظم و
رفع انقلاب و هرج و مرج و انحلال انجمنها و حصول امنیت
مملکت و آسودگی ملت مجلسی که قوانین آن موافق مزاج
مملکت و مطابق شریعت حضرت ختمی مرتبت و حافظ اصول
عدالت باشد منعقد نمایم تا عموم ملت و طبقات رعیت را که
ودایع حضرت احدیت هستند راحت و آسوده فرموده دست
اشرار و مفسدین را کوتاه و بیضه مقدس اسلام را که از اولین
فرائض و عقاید ماست حفظ فرماییم چنانچه بتمام نمایندگان
خارجی و وزراء مختار و سفرای دول همجوار همسطور اعلان
و اعلام فرموده بودیم که در موقع مقتضی اجازه انعقاد مجلس
را مرحمت خواهیم فرمود اینک بعموم اهالی مملکت و طبقات
رعیت اعلام نمائید چون حضرت احدیت وجود مقدس ما را
حافظ ملک و ملت و نگهدار ناج و تخت و حامی دین مبین
اسلام قرار داده و مقصودی جز رفاه و آسایش عباد و اجرای
قوانین عدل و داد نداشته اقتدا بشعار سید المرسلین و تأسی

بدئاً رسول رب العالمین را از فرایض می‌شماریم اینست که بصدد
 این دستخط عدالت نقطه عموم اهالی را مطمئن و امیدوار و مقرر
 میفرمائیم در نوزدهم شوال مجلس معین از اشخاص صحیح و
 متدین بافضل حضرت احدیت و توجهات امام عصر متعقد و مفتوح
 گردد تا در نتیجه انعقاد این مجلس اهالی در رفاه و قوانین دین مبین
 حضرت سید المرسلین محفوظ و انعقاد انجمنهای متفرقه بکلی
 متروک و معدوم و مطابق منظورات قدسی آیات همایون ما
 طرق و شوارع منظم و عموم اهالی در ظل رأفت و مرحمت ما
 متنعم و عرض و ناموس اهالی محفوظ و اسباب آسایش ملت
 از هر جهت فراهم و وسایل ترقی و ثروت مملکت در تزیید و
 انشاء الله تعالی بخواست خدا و توجهات امام عصر ایوب نیک
 بختی بر چهره اهالی مفتوح و عامه مردم در رفاه باشند. از حالا
 مقرر میفرمائیم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که
 مطابق با قانون شرع نبوی باشد نوشته مرتب سازند و برای
 نقره شوال حاضر و اعلان نمایند تا هر دو مجلس انشاء الله شروع
 شده و هر کس تکلیف خود را دانسته از حدود خود بخلی و
 تجاوز ننماید و قباله مردم از هر حیث در نهایت آسایش زندگانی
 نمایند ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و
 خونریزی کرده اند و شهر را عنقاب و مغشوش نموده اند که
 دولت نمی‌تواند از نیبه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید اینست
 که دستخط میشود تا شهر تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و
 قمع و اهالی مظلوم از مزاحمت مفسدین و اشرار آسوده نشوند

وامنیت اعاده نماید شهر تبریز از این حکم مستثنی خواهد بود
 بیست و هفتم شعبان یک هزار و سیصد و بیست و شش
 محمدعلیشاه قاجار

مضمون این دستخط در اشخاص ساده و زود باور مؤثر گردید و
 بعضی از افراد ایل بختیاری را دچار تردید ساخت و بلافاصله پس از قرائت
 دستخط چند نفر اظهار داشتند اگر شاه با ملت همراه است دیگر مبارزه
 با او موردی نخواهد داشت ولی دکتر مسیح خان رشته سخن را در دست
 گرفته بحضور اطمینان داد که صدور این دستخط یکنوع خدعه و نیرنگی
 است که از طرف درباریان بکار رفته و محمدعلیمیرزا تصمیم گرفته است
 با دفع الوقت و انتشار این قبیل اعلامیه ها مردم را سرگرم و آزاد بخوانان
 را بکلی قلع و قمع نماید و بدیهی است درباریان مغرض در موقع هفتضی
 سایر آزادیخواهان و هواداران مشروطه را بسر نوشت اسفناک ملک المتکلمین
 و صورت اسرافیل دچار خواهند کرد.

دکتر ضمناً متذکر شد که اشخاص روشن بین و دوراندیش بهیچوجه

فرب این نیرنگها را نخواهند خورد زیرا :

درختی ده تاج است و بر سرش

گوش برنشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خدش رنگام آب

به سخ انکسین ریزی و سپید ناب

سر انجام گوهر بار آورد

همان میوه بلخ بار آورد

در همین اوقات خبر رسید محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی که



محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی

یکی از متنفذین شمال است اردوی
مفصلی از مجاهدین گیلان و تنکابن
ترتیب داده و برای انجام این منظور
زحمات و مخارج فوق العاده‌ای
متحمل شده است این خبر در تقویت
روحیه آزادیخواهان بغایت مؤثر
واقع گردید و مطابق اظهار فرستادگان
حاج آقا نورالله معلوم شد مصمصام-
السلطنه و ضرغام السلطنه باید حضوراً
با هم ملاقات و تصمیم مقتضی اتخاذ
نمایند. پس از چند روز مکانبه و
رفت و آمد هیچیک از آنها حاضر
نشدند بملاقات دیگری بروند و
بالاخره قرار شد حار فین یا دارودسته

و اتباع خود در قریهٔ دزک (مالکی امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ) حضور
بهر رسانند این دو برادر در این موقع در تهران بودند و ظاهراً از محمدعلیشاه
پشیمانی میگردند. بهر حال مصمصام و ضرغام با عدهٔ زیادی بدزک رفتند
و فتحعلیخان سالار مؤید پسر امیر مفخم از عموم واردین پذیرائی گرمی
بممل آورد

مذاکرات دزک کاهی در نتیجهٔ اظهارات بعضی اشخاص ضعیف النفس
بدلائع متوقف میگردید و اقدامات دکتر مسیح خان و سایر آزادیخواهان

به نتیجه نمی‌رسید تا بالاخره يك روز دكتر پياخاست و گفت «خوشبختانه عموم خوانين بختیاری حتی کوچکترین افراد ایل، اینجانب را بخوبی میشناسند و از افکار و نیات من اطلاع کامل دارند. من با آقایان خوانين اطمینان میدهم نقشه‌ای که من و سایر آزادیخواهان طرح کرده‌ایم بخیر و صلاح ملت و مملکت میباشد و مسلماً اگر خوانين بختیاری در این امر خیر شرکت نمایند طولی نخواهد کشید که شاهد پیروزی را در آغوش کشیده و نام امور مملکت را در دست خواهند گرفت. بدیهی است هر گاه خوانين در جنگهای مشروطه و مبارزه با استبداد شرکت نمایند نام بختیاری در صفحه آفاق به نیکی منتشر خواهد شد و افراد ایل به منظور اعتلای نام طایفه بختیاری باید از دل و جان از گفته خوانين که با اهمیت موضوع واقف شده‌اند پیروی نمایند» سپس آقای سیداحمد مرشد رشنه سخن را در دست گرفته گفت «امیرالمؤمنین علی علیه السلام نان جو و خرما میل میفرمود و از مسلمانان رفع ستم مینمود مولای متقیان تا طومار ظلم و ستم را درهم نیچید از پای نشست پس بر ما که شیعه و از پیروان علی علیه السلام میباشیم لازم و واجب است از پیشوای مسلمانان سرمشق گرفته و در صحنه نبرد و کارزار مولا را حافظ و نگهدار خود بدانیم. شیعیان خالص باتکای ایمانی که بخاندان نبوت دارند از هیچ پیش‌آمدي نباید بهراسند و خود را برای مقابله با هر نوع مخاطره‌ای آماده و مجهز نمایند».

بیانات دكتر و آقای سیداحمد زیاده از حد مؤثر واقع شد و عموماً فریاد کشیدند جان همه بقربان علی و ضمناً آمادگی خود را برای پشتیبانی از رژیم مشروطیت اعلام داشتند در این هنگام دكتر مسیح خان دست

صمصام السلطنه و آقای سیداحمد دست خرم السلطنه را گرفتند و این دو نفر پس از سالها رنجش و کدورت با صفا و وصییت روی یکدیگر را



حاج ابراهیم خان خرم السلطنه

بوسیدند و شقاق و خصومت جای خود را بوفاق و خصوصیت داد و خوانین پس از تجدید عهد و میثاق با اطمینان کامل برای تهیه مقدمات حمله باصفهان باو طمان خود مراجعت نمودند و ضمناً آقایان سیدمهیدی و میرزا ابوتراب و شیخ حبیب الله و دکتر عیسی خان و نگارنده باخوشی و خرمی عازم اصفهان شدیم تا مرز ده این پیروزی را بکمیته سری داده و

برای حصول پیروزی نهائی بفعالیت ادامه دهیم .

خبر وقایع چهار مجال و آمادگی خوانین بختیاری برای کمک به مشروطه خواهان چنان احساسات عمومی را به هیجان درآورد که هر لحظه بیم شورش و طغیان می رفت و اعضای کمیته سری نگران و متوحش شدند که میباید اهالی شهر بی موقع دست به مخالفت بردارند و



شادروان نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری

نقشه کمیته به نتیجه نرسد.

در همین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به سفارتی و حیدر عمو
اوقلی معروف باصفهان آمده و در منزل میرزا حسنخان امین دفتر معروف
به هوسفید منزل کردند و پس از چند روز مذاکره با سران آزادی بطهران
مراجعت نمودند.

چند روز بعد کمیته سری باقا میرزا پسر شیخ الاسلام دستور داد

بلافاصله با مردی که زیر گلدسته مسجد حکیم روی سکونشسته با دادن
علامه مخصوص تماس بگیرد و نامبرده با این شخص که معلوم شد میرزا
عبدالوهاب وثوق منشی صمصام السلطنه است، پس از مبادله نشانیهای هر روز
وارد مذاکره شد و وی را به منزل خود برد و چون وی حامل نامه‌ای از
طرف صمصام السلطنه بود شبانه او را بانجمن هدایت کرد صمصام السلطنه
نوشته بود که من و خیرغام السلطنه در جزئیات امر توافق حاصل کرده
ایم و اینک بسه شرط آماده حمله باصفهان و سرکوبی طرفداران محمد
علی میرزا میباشیم .

اول اینکه اعضای کمیته و محترمین شهر باید چه در موقع جنگ و
چه در مواقع دیگر از هیچگونه کمک با سواران بختیاری خودداری ننمایند.
دوم اینسکه باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری
معین و معلوم شود .

سوم اینکه چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج شهر بقوای
مجاهدین ملحق و بانفاق وارد شهر شوند .

حاج آقا نورالله فوراً از طرف کمیته دو طغرنامه در جواب مراسله
صمصام یکی بخط مستعار و شیشه بخط زنانه و یکی هم بخط حاج میرزا
حسنخان منشی کمیته تهیه نمود و در نامه‌ایکه بخط مستعار بود متذکر شد
شرایط سه گانه از طرف کمیته پذیرفته شده و مخارج مجاهدین بختیاری
از محل مالیاتهای قانونی که عموم مالکین با رضا و رغبت پرداخت میکنند
تأمین خواهد شد و چند نفر از وجوه اهالی نیز در موقع معین بهمان
قرار که تقاضا شده بخارج شهر رفته باردوی ملی ملحق خواهند شد .
ضمن نامه دوم که به مهر حاج آقا نورالله مهور بود از احوالپرسی صمصام -

السلطنه اظهار امتنان بعمل آمده تذکر داده شده بود که پس از جراحی چشم وضع مزاجی رو به بهبود است .

هر دو نامه را با قامیرزا پسر شیخ الاسلام تسلیم نموده دستور دادند



مرحوم شیخ محمد تقی آفانجی

بلافاصله آنها را بقطر سواری که وسط دو میله سنگی رو به مسجد شاه ایستاده و منتظر است تحویل دهد .

قاطر سوار سید صادق شهاب از یادات برادر افتخار السادات بود که پس از دریافت نامه‌ها بلافاصله بسمت بختیاری حرکت کرد و دو هفته بعد خبر رسید که مصمص السلطنه با چند نفر سوار بقریه چهار برجی سفر سخی اصفهان آمده است.

آقا نجفی آیه الله و حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و آقا حسین معروف به باغ نوی به چهار برجی رفته پس از مذاکره با مصمص السلطنه عهد و پیمان بستند و برای تحکیم میثاق طرفین قرآن مهر کرده هر یک به محل خود مراجعت نمودند.

چند روزی بیشتر طول نکشید که خبر رسید ضرغام السلطنه با ابوالقاسم خان و خلیل خان پسرهای خود و عزیزالله خان برادرش پسر کردگی عده‌ای سوار مسلح از گردنه آب نیل وارد باغ اهریشم شده‌اند.

جوانان آزادیخواه و مجاهدین شهر بندستور کمیته مسلح گردیده برای کمک با سواران بختیاری آماده شدند و ضمناً مقداری آذوقه و خوار یار نیز ذخیره کردند که در موقع جنگ از حبث خوراک و آذوقه دچار مشیقه نشوند.

مأمورین و جاسوسهای دولتی حرکت مجاهدین را باقبال الدوله اطلاع دادند و او نیز بی درنگ سربازان ملازمی و سواران امانا و را بین دروازه‌های شهر تقسیم کرد تا از ورود بختیارها بشهر مانع بعمل آورند و فوراً به محمدحسین خان سده‌ی سرسب فوج سده دستور داد که با سواران و سربازان ابوابجه‌ی خود هر چه زودتر وارد سرشوند.

فوج سده ملایقه‌ها، میدان شاه، ماه‌های انبارف و عمارت بان قابو و توپخانه (محل فعلی اداره امداد) و اسلحه‌خانه (محل فعلی ادارت

شهربانی) و چهار حوض و عمادت تیموری را اشغال کردند و افراد فوج جلالی (فوج جلالی بنام جلال الدوله پسر ظل السلطان بود) هم که بکمک آمده بودند مواضع مهم از لبنان و چهارسو شیرازیها تا میدان شاه را سنگربندی نمودند.

مجاهدین بختیاری از باغ ابریشم وارد دستگرد خیار يك فرسخی شهر شدند و وصول این خبر و لوله غریبی در شهر بر پا ساخته اصناف و کسبه و بازار و دکانین را تعطیل و در مساجد تجمع نمودند و به اقبال الدوله فشار آوردند که چون عده ضرغام السلطنه زیاد است و روز بروز هم بتعداد قوای او افزوده میشود برای اینکه مردم شهر در نتیجه زدوخورد زیر دست و پا نروند سربازان دولتی برای جنگ به خارج شهر نقل مکان نمایند.



مرحوم حاج آقا نورالله

این تقاضا مورد قبول واقع نشد و علاوه عدهای از سربازها در صدد برآمدند مناره های مسجد شاه را که مرتفع ترین پایگاه های شهر است سنگربندی کنند. اهالی چهارسو مقصود و سکنه پشت مسجد شاه با اشاره حاج آقا نورالله در امامزاده احمد نزدیک منزل او اجتماع کرده از اجرای این نقشه جلوگیری بعمل آوردند و چون مأمورین اقبال الدوله بانجام این منظور موفق نگردیدند

متوجه مواضع سوق البعیشی دیگر شدند و در این گیرودار عده ای از مجاهدین شهری از در کوچک، مسجدشاه را اشغال و درها را بسته نمودند در آنجا موضع گرفتند.

شب نهم ذی حجه ۱۳۲۶ قمری یعنی يك شب بعد از اشغال مسجد شاه از طرف مجاهدین شهری حاج حبیب الله امین التجار و شکر الله خان لنبانی و دکتر مسیح خان و میرزا آقا خان لنبانی (برادر آقای امیر قلی امینی مدیر روزنامه اصفهان) و حاج آقا محمد لنبانی و نویسنده این سطور و نایب کریم لنبانی بدستگردخیار رفتند و صبح اول آفتاب با ضرغام السلطنه در باغ شرف ملاقات و مذاکره و بلافاصله پس از طرح نقشه های لازم بشهر مراجعت نمودند و دو ساعت بعد از حرکت آنها اردوی ضرغام السلطنه بطرف شهر حرکت کرد.

در باغ شرف ضمن مذاکره قرار شد عده ای از پل چوبی و کوچه های پشت مطبخ که در آن ایام کشتزار و مزروعی بود بطرف شهر آمده از در کوچک وارد مسجد شاه شوند ولی ترتیب کار را طوری بدهند که این عده بی سر و صدا بمقتصد برسند و از دولتی ها کسی متوجه و متعرض آنها نشود و عده ای دیگر با تظاهرات هیجان آور از پل مارپین گذشته و از چهارسو شیرازپها که مجاهدین جوزدانی و لنبانی و شهری در گوشه و کنار محرمانه موضع گرفته و منتظر ورود سواران بختیاری و کمک بآنها میباشند وارد شوند تا سر بازان فقط متوجه این قسمت بوده و از راه پل چوبی غافل بمانند.

روز نهم ذی حجه ۱۳۲۶ قمری عده ای از مجاهدین بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم خان ضرغام از پل چوبی گذسند وارد کوچه پشت

مطبخ شدند و غریب خان قشقایی که در ظاهر نوکر دولت و خدمتگذار اقبال الدوله بود و با چند نفر سوار شخصی بدستور کمیته برای راهنمایی مجاهدین در آنجا مستقر گردیده بود بختیارپهادرطرف در کوچک مسجد شاه راهنمایی کرد .

مجاهدین شهری در را باز کردند و سوارهای بختیاری وارد مسجد شدند و بی درنگ مناره‌ها و سر در مسجد را سنگر بندی نموده صدای گلوله تفنگ شهر را بزلزله در آورد .

دسته دوم مجاهدین بختیاری از خط لنبان و چهار سو شیرازیها بخیا بان «خوش» رسیدند و مجاهدین شهری هم طبق قرار قبلی با آنها ملحق گردیده رو به چهلستون و عمارات دولتی سر ازیر شدند .

محمدحسین خان سرتیب سدهی فرمان حمله به مسجد شاه را داد و در این زد و خورد چند نفر از سربازان دولتی بقتل رسیده بقیه عقب نشینی کردند .

از مجاهدین شهری که بکمک اردوی بختیاری با سربازان دولتی جنگ و پیکار می‌کردند این اشخاص را بایستی نام برد :

از لنبان میرزا آقا خان و شکرالله خان شیرانی و حاج آقا محمد و جعفر قلی خان و نایب محمد کریم و فتح‌الله خان و عبدالحسین خان و حاج محمد حسین و محمد رحیم خان و علی عسکر خان و میرزا عبدالله خان و آقا مرتضی و آقا رفیع یوزباشی و عباس لنبانی از بیدآباد حاج سرتیب و هفت نفر فرزندانش، از خلیجها و شمس آباد دکتر ارسطو خان و محمد علی خان سرتیب و دکتر نورالله خان (نویسنده ابن سلور) و صمدخان و اسناد عبدالکریم و استاد هاشم و اسناد عباس و دادا حسن و دکتر

عیسی خان و میرزا خیاط و حسین بابالدشتی ، از جوانان محمد خان
وزیر العابدین خان معروف به زلی.



مرحوم دکتر عیسی خان

چون شب فرارسید، طرفین
دست از جنگ کشیده و مشغول
تهیه زودخورد فردا شدند .

سپیده دم تیراندازی شروع
گردید و فتح مسجد و سرکوبی
مجاهدین که در آنجا موضع
گرفته بودند برای سربازها اشکال
داشت ولی وقتی مجاهدین
آزادینخواه میدان شاه و چهلستون
و عمارت حکومتی را محاصره
کردند سربازها هم ناچار سردر
مسجد و مناره ها را بتوپ بستند

و گلوله توپ بیکی از مناره های مسجد اصابت و سوراخ بزرگی احداث
کرد که تا چند سال قبل باقی بود .

نایب محمد کریم خان لنبانی که در چابکی و چالاکی شهرت فراوان
داشت فوراً خود را از بالای مناره بر روی بام افکند و چون کمترین آسیبی
باو نرسید همگی از این پیش آمد بهیبت افتادند .

ابوالقاسم خان و چند نفر دیگر در همین موقع از مناره مسجد
شاه خارج شده بر سردر مسجد شاه موضع گرفتند و ابوالقاسم خان
توپچی را که مجال تیراندازی بمجاهدین نمی داد هدف گلوله قرار داده

اورا به خاک هلاک انداختند توپچی دومی که خواست شایک کند بسر نوشت
رفیق خود دچار شد و دیگر کسی جرأت نزدیک شدن بتوپ را نکرد.



میرزا آقاخان انبانی

در این ضمن میجاهدین شهری که سرکردگی مرزا آقاخان میدان را

احاطه کرده بودند بنای شلیک را گذاشتند .

سربازان دولتی پس از دادن تلفات از میدان رو باطاقهای اطراف پا
بفرار گذاشتند .

در همین هنگام عده‌ای از اهالی شهر بطرف میدان هجوم آوردند
و پای جنازه‌ها را طناب بسته باطراف میکشیدند و فریاد میزدند
آزادیخواهان اصفهان اینطور انتقام خون ملك المتكلمین را میگیرند .
چون فشنکهای مجاهدین بتدریج رو باتمام میرفت اعضای کمیته
که در این موقع در امامزاده احمد تشکیل جلسه داده بودند چند نفر
را برای فراهم کردن فشنک مأموریت دادند و از مأمورین عده‌ای بمنزل
مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان وچندتن بنحائه همایون میرزا وفتح‌الله‌خان
ضیغم‌السلطنه که در آن تاریخ در شهر سکونت داشت رفته در حدود يك
هزاروپانصد عده فشنک تهیه کردند . آقاخان محاسب‌الدوله هم مقداری
فشنک در اختیار مجاهدین گذاشت .

سربازان فوج جلالی که اوضاع را بدین منوال دیدند بطرف سده
فرار کردند و متعاقباً سواران اصائلوهم از دروازه حلوقچی با دادن تلفات
زیاد از اصفهان خارج شدند . عده‌ای از سربازها هم شروع بغارت
تجارتخانه‌ها و دکانین کردند ولی احرار شهری مقداری از غارتیها را پس
گرفته و گوش بعضی از سربازهای متجاوز را نیز بریدند .

در همین حین و بیص اقبال‌الدوله خود را به کنسولخانه انگلیس
رسانیده در آنجا پناهنده شد .

توپخانه و انبار اسلحه ظل‌السلطان که از قدیم باقی مانده بود
بدست مجاهدین افتاد و علاوه بر این اردوی ملی مقدار زیادی تفنگ

ورندل بلند و کوتاه و مقداری شنیدر و مقدار معتدلی فشنگ و گلوله
سربی و سه ارابه توپ بقنیمت گرفت و از این حیث تا اندازه‌ای گشایش
حاصل شد و عده‌ای از مجاهدین بختیاری و شهری که دارای اسلحه نبودند
مسلح و مجهز شدند.

خبر فتح اصفهان که بمصام السلطنه رسید دوزخ بعد با عده‌ای
سوار و پیاده از طرف دروازه چهارسوسو شیرازیها وارد شهر شد و طولی نکشید
که آتش انقلاب فرونشست و نظم و آرامش برقرار گردید و مردم از نو
مشغول کسب و کار شدند.

گفتار پنجم

حرکت قوای مجاهدین بطرف تهران و امور دولت

امیر مفتاح برای سرکوبی آزادیخواهان .

ملاقات و مذاکره مستر چرچیل و مسیورمانفستی باخوانین

بختیاری در قم و تلگراف سردار اسعد و مصمصام السلطنه

بسفیر اطریش در طهران شیخ السفرای وقت .

پس از استقرار نظم و آرامش آزادیخواهان به فعالیت خود افزودند و انجمن ولایتی هر روز تشکیل میگردد و مجاهدین و مشروطه طلبان متدرجاً بفکر تسخیر تهران افتادند و تلگرافات متوالی احرار آذربایجان و سپهدار تنکابنی نیز روحیه آنها را تقویت میکرد تا اینکه تلگرافی از طرف سردار اسعد منجابه شد مبنی بر اینکه فعلاً مجاهدین بختیاری دست بکاری نزنند تا نامبرده از اروپا باصفهان برسد .

چند روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادیخواهان سه نفر از فرستادگان محمد علیشاه که یکی از آنها هم بختیاری بود وارد اصفهان شدند تا بهر تئسی ممکن باشد مصمصام السلطنه و ضرغام را وادار به رجعت به بختیاری نمایند .

آزاد یخواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند مجدداً اسلام کرمانی را که با بختیاریها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر باصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمد علی شاه جلوگیری بعمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند .

مجدداً اسلام و همراهان در محله قصر منشی منزل میرزا محمدخان مشرف وارد شدند و بلافاصله پس از ورود با خوانین بختیاری تماس گرفته شروع با اقدامات لازم نمودند . فعالیت فرستادگان محمد علی میرزا در نتیجه اقدامات متقابل مجدداً اسلام کرمانی بهجایی نرسید و آنها ناگزیر دست خالی بدون اخذ نتیجه بهرگز مراجعت کردند .



دست دومه بهر اول از سمت راست سردار اشجع ، امیر محمد ، حاج علیعی
حاج سردار اسعد ، محمد علی خان صمصام السلطنه ، حاج خسرو خان سردار ظفر ، نصیر خان
سردار ، کاش ... اسفاده بهر اول از راست محمد خان سالار اعظم ، سهام السلطنه ،
مرتضی قاسمیان صمصام سردار قاسم و یوسف خان امیر مجاهد

دو ماه بعد سردار اسعد از طریق جنوب به بختیاری رفت و از آنجا

باعدهای از خوانین از قبیل یوسفخان امیر مجاهد و مرتضی قلی خان مصمص
 و سلطان محمدخان سردار اشجع و غلامحسینخان سردار محنتش و موسی
 خان بهادر السلطنه و سلطانعلینخان شهاب السلطنه وارد اصفهان شد .
 در همین اوقات لطفعلیخان امیر مخم و نصیرخان سردار جنگ
 پسرهای مرحوم حاج امامقلیخان در تهران بودند و بصورت ظاهر از
 محمدعلیشاه پشتیبانی میکردند ولی در باطن با اصفهان و چهارمحال
 ارتباط داشتند و با برادرها و عموزادهها مکاتبه میکردند .
 محمدعلیشاه که از ورود خوانین بختیاری اطلاع حاصل کرد
 هراسان گردیده برای تسکین و آرامش مردم مملکت دستخط دیگری
 که ذیلا از نظر خوانندگان میگردد صادر کرد :

«از روزیکه باقتضا و اراده خداوند متعال ولایت عهد
 دولت ابد مدت ایران مخصوص وجود مسعود همایون ما
 گردید پبوسنه مشهود حضور عاطفت ظهور شاهنشاه بود که
 رفع مفاسد و معایب و دفع پریشانی و بدبختیهای موجوده
 این مملکت شش هزار ساله را که بمنزله خانه مسکونی و
 وطن عزیز ماست جز به نیروی امتزاج قوای ملیه باقوای دولتی
 و سلطنتی چاره ای نه و بغیر از معاونت و چاره جوئی عمومی
 اهل این خاک پاک در پرستاری و خدمت باین مادر مهربان
 ندبیری نیست همانا شب و روز در این مشروع مقدس پای
 کوبان بوده اندیشهها بر سر و خیالات در نظر داشتند تا اینکه
 خود ملت غیرت مند ایران و فرزندان عزیز ما از نیات معنویه

شاه پیروی نموده و از پیشگاه مبارک شاهنشاه مرحوم البسه
 الله تعالی من حلال النور استدعای سلطنت مشروطه نموده و ما
 را وسیله بروز مقاصد مکتونه خود قرار دادند تلکرافات و
 عرایض کتبیّه ما به پیشگاه شاهنشاه مرحوم در تلکرافخانه و
 غیره حاضر و گواه همدردی ما با ملت خودمان میباشد بعد
 از اعطای مشروطیت که بطهران آمدیم در امضای قانون
 اساسی چه زنجبها بردیم و چه زحمات متحمل شدیم تا آنرا
 بامضای مقدس آن شاهنشاه دل آگاه رسانیدیم و همینکه نوبت
 تاجداری و سلطنت مخصوص شخص خودمان شد دقیقه‌ای از
 دقایق نسبت به پیشرفت امور مشروطیت فروگذار نموده و
 تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورایمسلی نمودیم
 ولی در از دستی مغرضین و فساد مفسدین در این اواخر بطوریکه
 همه کار آگاهان میدانند بکلی خاطر ما را مکدر ساخت و
 تا حدی مأیوس داشت که با آن اوضاع ناگوار مجلس را
 ناجی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و
 خاک ندانسته چندی موافق قانون عموم دول مجلس را توقیف
 نموده و در نوزدهم شوال که خواستیم افتتاح فرمائیم پاره‌ای
 موانع موجود بود که همه عقلائی قوم تصویب نمودند که
 هر گاه در آن موقع شروع بانعقاد پارلمان میشد نتیجه‌ای
 جز سفک دماء و اتلاف نفوس نمی بخشید این بود که چندی
 بتدایر عملیه آن موانع را مرتفع داشت تا امروز که مقتضی
 را موجود و موانع را مفقود دیدیم با نهایت اشتیاق و میل قلبی

بموجب صدور این دستخط مبارک موافق همان قانون اساسی بدون ذره‌ای کسر و نقصان امر بانعقاد پارلمان داده امر و مقرر فرمودیم يك عده از اشخاص عالم و مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند بمجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنامه انتخابات را عاجلاً آماده نموده و منتشر سازند و بمحض اینکه نظامنامه انتخابات استنادهای استشاریافت شروع با انتخابات میشود و همچنین دوثلث منتهیین که حاضر شدند بمجلس شورای ملی در بهار سال ۱۳۲۷ مطابق نوزدهم برج ثور در قصر سلطنتی باغ شاه سال سوم سلطنت ما اوشیح شد.

محمدعلیشاه قاجار

قبل احرار و آزادیخواهان صدر مشروطیت، فدایی مردم ایران را به هرجان در آورده بود که استشار این قبل اعلامه‌ها در سکین و آرامش آنها مؤثر واقع نمیشدند از طرفی چون محمدعلیشاه مکرر بفتن عهد نموده و بوعده‌های خود عمل نکرده و محمدعلی خان سکاکی و مجاهدین سریز و آزادیخواهان غمور اصفهان چندان کمر بنخاع او بستند و در همین هنگام عده ای از روحانیون هم از قبل مرحوم سید محمد علی داعی - الاسلام مؤسس صفابخانه اصفهان لباس رزم دربر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده جانبازی در راه استنقار مشروطیت شدند

بسیب و با روز بعد از صدور اعلامیه بالا اردوی مجاهدین اصفهان و بختیاری به سرکردگی حاج علیعلی خان سردار اسعد عازم تهران شد و آقایان صمصام -



مرحوم سید محمد علی داعی الاسلام و چند نفر از مجاہدین

السلطنه و يوسف خان امير مجاهد و جعفر قلی خان سردار بهادر و محمد خان سالار اعظم و ناصر قلي خان منظم الملك و محمد تقی خان ضياء السلطان (امير جنگ) و عزيز الله خان ایل بیگی برادر ضرغام السلطنه و امان الله خان سردار حشمت و مرتضی قلی خان مصمصام و چراغعلی خان سردار صولت و فتح الله خان ضیغم السلطنه و سهراب خان ضیغم و حاج سید احمد نوربخش و سید علی آقا جهاد اکبر و دکتر نورالله خان با اردو بسمت تهران عزیمت کردند .

سوارهای بختیاری در بین راه به اشعار مهیج فردوسی مترنم گردیده تظاهر میکردند و خوب به خاطر دارم که وکیل باشی اردوی بختیاری این اشعار را با آهنگ محلی لری خطاب به محمد علی میرزا میخواند و ابراز احساسات میکرد :

چنانک بکوبم بگرز گران

که فولاد کوبند آهنگران

سواران جنگی کجا دیده‌ای

صدای پی اسب نشنیده‌ای

اردوی مجاهدین از اصفهان و سواران جنگی سپهدار تنگابنی از رشت در یک روز بسمت تهران حرکت کردند و پس از اینکه محمدعلیشاه از حرکت مجاهدین رشت بسمت کرج اطلاع حاصل کرد تلگرافی بشرح زیر بسپهدار مخابره نمود :

«محمدولی: محض فوق نمک بهرامی تو بدولت، ترا

ازشونات دولتی خارج و امالک ترا خالصه نمودیم .»

« از باغشاه محمدعلیشاه »

محمد ولی خان تنکابنی هم در جواب تلگرافی بشرح زیر به محمد
علیشاه منخبره کرد :

«باشاه - الحمدالله که از این تنگ خارج شدم و در املاک

من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت .»

محمد علیشاه برای جلوگیری اردوی اصفهان، امیرمفخم و سردار

جنگ و خسرو خان سردار ظفر را مأموریت داد که با عده‌ای سرباز و

قزاق و سوار و پیاده و توپخانه

بطرف قم حرکت نمایند .

اردوی مجاهدین بمورچه

خورت نه فرسخی اصفهان

که رسید محرمانه با خوانین

بختیاری که ظاهراً در رکاب

محمدعلیشاه خدمت میکردند

مکاتبه نمودند و قرار شد

برای اینکه اردوی دولتی و

ملی با یکدیگر تصادف نکرده

متعرض هم نشوند امیرمفخم

و همراهان از راه کاشان بسمت

اصفهان حرکت و سردار اسعد



شادروان حاج خسروخان سردار

ظفر بختیاری

و همراهان از راه دلیجان بطرف تهران عزیمت نمایند .

امیرمفخم خیلی با آرامی و تانی حرکت میکرد تا به ناشان رسید

و پس از ورود بدانجا نیز بعنوان رفیع خستگی چند روزی سوارها را

متوقف ساخت ولی اردوی مجاهدین بدون توقف بحرکت ادامه داده برای رسیدن به مقصد تسریع بعمل میآورد و قرار بود اردوی مجاهدین شمال که بسرکردگی پیرم خان ارمنی و سردار محیی رشتی عازم تهران بود و عدهای دیگر، درروز معین در شهریار تهران با یکدیگر تلافی نموده باتفاق وارد تهران شوند ولی بعضی حوادث غیرمنتظره بوقوع پیوست و این منظور عملی نشد.

اردوی مجاهدین بختیاری از دلایجان نامه‌ای بوسیله سید محمد سقا برای امیر مفتحم بکاشان فرستاد و نامبرده در جواب نوشت که بختیارها درحرکت عجله ننمایند تا او ازطریق قم بطهران مراجعت کند. مجاهدین بختیاری سه روز در دلایجان توقف کردند و در این گیر و دار امیر مفتحم تلگرافی به محمدعلیشاه گزارش داد که چون متعاسرین از جلوی اردو فرار کرده و از بیراهه عازم تهران شده‌اند لذا اردوی دولتی نیز برای محافظت پایتخت بطهران مراجعت خواهد کرد.

امیر مفتحم پس از مخابره این تلگراف بلافاصله از کاشان حرکت نمود و بدون اینکه در قم معطل شود بطرف علی آباد رفت و در آنجا متوقف شد.

خبر حرکت امیر مفتحم از قم که بازدوی ملی رسید مجاهدین براه افتاده با شکوه و جلال وارد قم شدند. امیر مفتحم با دو بست و پنجاه سوار در علی آباد مانده بقیه را برای حفظ و حراست پایتخت بطهران فرستاد.

دوروز بعد مستر چرچیل و مسیور مانفسکی با چند نفر فزاق روس و سوار هندی وارد قم شدند و امیر مفتحم نیز بطور خصوصی با آنها بقم رفت

تا از نزدیک با خوانین بختیاری تماس بگیرد .

نمایندگان دولتین روس و انگلیس ضمن مذاکره با خوانین بختیاری متذکر شدند که هر گاه اردوی مجاهدین از راهی که آمده مراجعت نماید آنها متعهد خواهند شد که محمد علی میرزا را به همراهی جدی با برقراری رژیم مشروطیت و ادار نمایند و انجام این مسئله را تضمین خواهند کرد ولی مصمصام السلطنه و سردار اسعد در جواب گفتند که چون عرایض ملت به خاکپای مبارک اعلیحضرت همایونی نرسیده و درباریان خائن شکاف عمیقی بین شاه و ملت ایجاد کرده اند لذا ناگزیر ما برای تقدیم تقاضای حضوری خود بطهران خواهیم رفت و مسلم است که در غیر این صورت باز هم شاه بتحریرک درباریان بقول خود وفانخواهد کرد و به حیثیت دولتین نیز لطمه وارد خواهد شد .



بهشتی روان سید محمد طباطبائی
پیشوای بزرگ مشروطه

چون نمایندگان روس و انگلیس از مذاکرات خود نتیجه ای نگرفتند ناگزیر بطهران مراجعت کردند و فردای آنروز مجلسی با حضور رؤسای ایل بختیاری و رجوه مجاهدین و جمعی از آزادیخواهان غیور مرکز که در همین هنگام از طهران بقم رفته بودند تشکیل گردید و برای اتخاذ تصمیم مقتضی بمذاکره پرداختند و بالاخره قرار شد تا کرافی توسط وزیر مختار اطریش بعموم

سفرای خارجه مخایره و به آنها اطلاع داده شود که اردوی بختیاری برای استیفای حقوق حقه ملت باکمان نظم و آرامش وارد تهران خواهد شد و تا زمانی که از طرف مأمورین دولت تیراندازی نشود مجاهدین مشروطه دست به تفنگ نخواهند برد.

تلگراف مورد گفتگو را میرزا فتح الله خان فریدنی منشی صمصام - السلطنه بشرح زیر تنظیم نمود و در نوشت آن عیناً در نزد نگارنده موجود می باشد :-

توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیر مختار وایلچی مخصوص دولت اطریش و میچارستان و شیخ السفرای، خدمت جنابان مستعلبان سفرای دول متحابه مقیمین دربار ایران دام اقبالهم چنانکه برخاطر آن جنابان مستعلبان واضح است در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ نظر باستدعای عموم ملت ایران شاهنشاه مغفور مظفرالدین شاه درات را ذلتینوسبون و دارای پارلمان قرار داد قانون اساسی را با امضای خود و دستخط مبارک اعلیحضرت همایون که رتبه ولایت عریضه را داشت صادر و امر با اجرا فرمودند ولی بجای اینکه اهنه نام و دقت صرف پیشرفت و اصلاح امور و حسن ترتیب مجلس شود بدبختانه پارلمان جوان ایران را بتحریات مفسدین و بقوه جبرییه بی رحمانه منفصل و دستخط ملوکانه صادر کردند که بعد از سه ماه از تاریخ انفصال که بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۴ بود بانتخاب وکیل شروع خواهد شد چون این وعده وفا نشد همه روزه کار فتنه و فساد در مملکت بالا گرفت و در شنیده

تجارت مقطوع و آسایش عمومی مرفوع گردید و مناسبات
 دول در مخاطره افتاد لذا از تمام ولایات با کمال عجز و
 انکسار، وفای بعهد و امر بانتخابات و رفع تعطیل موقتی
 مجلس را از خاک پای مبارک پادشاه خود دام ظلّه و سلطانه
 درخواست نمودند و بطوریکه از یک ملت نجیب شاه پرست
 شایسته است مستدعیات خود را متواتراً بمرکز ابلاغ داشتند
 از آنجائیکه در این مدت بسیج وجه من الوجوه بصدور جوابی
 از ولی النعم سرافراز نیامدیم یقین حاصل گردید که عرایض
 دولتخواهانه ملت را به پیشگاه مقدس همایونی نمرسانند و
 از این معنی گذشته مقسّدین و خائنین درباری باسم اصلاح
 ملک چنان آتشی در آذربایجان برافروختند که دولتین انگلیس
 و روس را دل بحال ضعیف و ساکنین شهر بسوخت و برای
 حمایت مظلومین و رسانیدن آذوقه بسوق استعداد نظامی
 مجبور شدند و برخلاف معاهده رسمی خود عمل نمودند.
 در اینوقت مردم ایران را غیرت ملی و عرق وطن پرستی
 بجوش آمده برای اداره ملک خود و حفظ مناسبات قدیمه و
 روابط قویمه که بادول متحابه دارند با تمام قوای خود حاضر
 شده اند که از هر طرف روی بمرکز سلطنت آورند و بلاواسطه
 عرایض دولتخواهانه خود را بعرض پیشگاه معادلت پناه
 همایونی برسانند و بتصور اینکه مبدا اشرار و مقسّدین که
 حفظ و بقای خود را در خرابی و فتنای دیگران دیده با قوه
 جنگی از مظلومین جلوگیری کنند و ایشان را از ورود بطهران

و تشریف باستان مقدس پادشاه معظم متبوع خود ممنوع دارند
 بناچار هر يك بقدر استعداد خود قوه‌ای برای مدافعه حاضر
 کرده مہیای آمدن بطهران شده‌اند تا با مال و جان خود در
 راه حفظ استقلال مملکت ایران بکوشند و راضی نشدند
 بهر اسم و رسمی که باشد پای يك نفر سپاه خارجی بایران
 باز شود و زحمتی بر آنان وارد آید، اینست که از عموم
 نمایندگان بیغرض دولتهای معظم خواهش میکنیم مقرر فرمایند
 هیچ قوه نظامی در خاک ایران داخل نشود و موافق مسلك
 بی طرفی که پیشنهاد فرموده اند هیچ نوع مداخله را جایز
 ندانسته باشند و باز برای مزید استحضار توضیح میدہیم
 کہ ما بدون اندک تردیدی بطرف تهران حرکت خواهیم
 کرد و این نکته را مسلم بدانند کہ هر اقدامی ملت میکند
 بمنظور استرداد حقوق حقه خود و حفظ استقلال مملکت
 است . علیقلی سردار اسعد - نجفقلی مصمص السلطنه .

پس از منخبره این تلگراف سواران بختیاری از قم از راه غیر معمول
 بسمت شهریار حرکت نمودند . اردو شب را در رباط کریم توقف کرد و
 صبح عازم قاسم آباد شد و شب مجدداً مجلسی از خوانین و رؤسای بختیاری
 و چند نفر از کسانی که محرمانه از تهران به قاسم آباد رفته بودند تشکیل
 گردید و تصمیم گرفته شد سردار اسعد بلا درنگ به «یشگی امام» برود و برای
 حمله بطهران با سپهدار تنکابنی تبادل نظر نماید .

گفتار ششم

فتح تهران و خلع محمد علی میرزا

طبق تصمیم متخذه سردار اسعد بملاقات سپهبدار رفت و پس از

مراجعت او معلوم شد اردوی سپهبدار از کرج گذشته و از راه بادامک وارد شهریار شده است.



مرحوم لطفعلی خان امیرمفتح

محمد علی شاه اردویی مرکب از قزاق و توپخانه و سواران امیرمفتح به بادامک فرستاد و قوای طرفین در آنجا مشغول زد و خورد شدند. در این جنگ از همراهان امیرمفتح که بطرفداری محمد علی شاه با قوای ملی زد و خورد میکردند قاسم خان بهداروند

و فرج الله احمد خسروی و امان الله خان پسر عبدالله خان احمد خسروی
و عباس بابادی و محمد تقی حاج سید نظام و چند نفر قزاق بقتل رسیدند
و بقیه بطرف پایتخت هزیمت نمودند .

دولتی ها مواضع مهم شهر تهران را سنگربندی کرده تمام دروازه ها
را بستند و هیچکس بدون جواز مخصوص نمیتوانست داخل و خارج شود .
از آنجا بیکه ورود مجاهدین بطهران بدون خونریزی و کشتار آسان بنظر
نمیرسید لذا خواهانین بختیاری سید محمد سقا را برای رساندن نامه محرمانه
با آزادین خواهان مرکز مناسب تشخیص دادند و چون نامه برده بپرق سبز
حضرت عباس را در دست داشت کسی باو سوء ظن حاصل نمیکرد و
مأمورین دولت متوجه نمیشدند که او با سران انقلاب ارتباط دارد . سید
محمد نامه برده پس از یک روز از شهر مراجعت کرده نامه ای از طرف
بعضی مقامات همراه داشت مبنی بر اینکه تمام حساسان و خندق ها سنگر
بندی شده و مجاهدین بهتر است از دروازه یوسف آباد وارد پایتخت شوند
زیرا مأمورین آن دروازه طبق دستور مزاحم نخواهند شد .

خبر حرکت اردوی بختیاری که بطهران رسید عده ای از سر دسته های
محلات و پهلوان های پایتخت ظاهراً بنام حفظ امنیت و جلوگیری از تعرض
و تجاوز مجاهدین عقدا ری تفنگ و فشنگ از قورخانه دروازه درفته در
اطراف دروازه یوسف آباد متراکض شدند این عده در باطن با آزادین خواهان
در تماس بودند و در معنی برای پیشرفت منظور مقدس مشروطه طلبان فعالیت
میکردند و از مأمورین دولتی هم که از مفاسد باطنی نمایانان دروازه
یوسف آباد بی اطلاع بودند فقط ده نفر قزاق با آنها همکاری مینمودند .

شب حرکت فرار سید و در این موقع پیشتر اولان اردوی سپهدار هم

نزدیک شدند و چون سوارهای سپهدار و پیرمخان کلاه پوستی که پترکی
 پاپاخ میگویند بر سر داشتند و مجاهدین بختیاری و اصفهانی کلاه نمدی
 سفید سر می گذاشتند پیشتر اولان اردوی سپهدار بتصور اینکه مجاهدین
 از سوارهای امیرمفخم بختیاری هستند و مجاهدین هم بخیال اینکه آنها
 از قزاقهای لیساخوف میباشند بی اختیار بطرف هم شلیک کردند و در این
 زد و خود متأسفانه عزیزالله خان برادر ضرغام السلطنه و اسدالله خان
 بهداروند و غلامحسین خان بهداروند و اسکندر خان زراسوند و
 فرامرز زراسوند و امان الله خان احمد خسروی و اسدخان شربت شهادت
 نوشیدند .

تنها چیزی که باین زد و خورد خونین و بی نتیجه خاتمه داد غریب
 نعره مجاهدین اصفهانی بود که «زنده باد مجاهدین مشروطه» و «مرده باد
 محمدعلیشاه» کشیدند و در اثر صدای زنده باد و مرده باد پیشتر اولان اردوی
 سپهدار دست از تیراندازی برداشتند و معلوم شد طرفین برای انجام يك
 منظور آماده فداکاری گردیده و عبت برویهم تیراندازی کرده اند . اقوام
 و بستگان مقتولین که بهیجان آمده بودند از خونخواهی افراد خانواده
 خود منصرف نمیگردیدند و نزدیک بود کار بجای باریک برسد که کمترین
 قوم بهرزبانی بود آنها را ساکت کردند و چند نفر از مجاهدین گیلانی
 و بختیاری برادر وار صورت هم را بوسیده به این غائله ناگوار خاتمه
 دادند .

سردار اسعد به پیرم خان ارمنی سردسته مجاهدین گیلان گفت
 برای اینکه پیش آمد سوئی رخ ندهد و مجددا احساسات اقوام و بستگان
 مقتولین بغلیان نیاید بهتر این است مجاهدین رشت يك فرسخ عقب تر از

بختیاریها حرکت کنند.

مقارن طلوع آفتاب روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری بود که بدروازه
یوسف آباد رسیدیم. در این موقع ده نفر قزاقی که مستحفظ دروازه



شاهروان حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری

بودند بنای شامک را گذاشتند و ای مجاهدین طهرانی که ظاهراً با آنها
همکاری میکردند بلافاصله هر ده نفر را خلع سلاح نمودند. دروازه
یوسف آباد گشوده شد و مجاهدین تهرانی باردوی بختیاری شاد باش و

خوش آمد گفتند و ما براهنمائی مجاهدین تهرانی از خیابان شاه آباد گذشته
وارد میدان بهارستان شدیم .

در همین موقع مجاهدین تهران و آزادیخواهان در سرتاسر شهر
بدون فوت وقت سربازها را در خیابانها و سنگرها خلع سلاح کردند و در
اجرای این نقشه بقدری جانفشانی و مهارت بخرج دادند که سواران جنگ
دیده بآنها آفرین گفتند .

مجاهدین بختیاری، بهارستان و مسجد سپهسالار و عمارت مسعودیه
و منزل نظام الملک را اشغال کردند و بنده نگارنده هم جزو دسته ای بود که
در منزل نظام الملک مستقر گردیدند .

در این موقع دولتی ها از اطراف شهر که مرکز بریگاد قزاق بود
بنای تیراندازی را گذاشتند و زدو خورد خونینی آغاز گردید . سربازان
سیلاخوری از طرف سرچشمه شروع به پیشروی نموده در صدد تسخیر
مسجد سپهسالار و سایر پایگاههای مجاهدین برآمدند و چندین مرتبه هم
تا نزدیکی مسجد سپهسالار رسیدند ولی با دادن نایقات سنگین عقب
نشستند .

این زدو خورد همچنان ادامه داشت تا اینکه دسته های مختلف
تهران از عقب قوای دولتی را مورد حمله قرار دادند و مجاهدین تازه
وارد بکامب آنها میدان مشق و قزاقخانه را محاصره نمودند در این گیر
ودار چند نفر سرباز و قزاق بقتل رسیدند ولی از انصاف نباید گذشت که
سربازها و قزاقها مخصوصاً این دسته اخیر دلرانه به بیکار ادامه میدادند
و شاید اگر خیر تحصن محمدعلی میرزا بسفارت روس منتشر نشده بود
باین زودپها دست از جنگ نمیکشیدند .

اطرافیان محمدعلیشاه مخصوصاً امیرمفتحم بختیاری باو خاطر نشان کردند که با این ترتیب مقاومت بیهوده است و از زدو خورد نتیجه مطلوب عاید نخواهد شد و اگر جنگ ادامه پیدا کند بیم آن میرود که مجاهدین به پشتیبانی اهالی شهر که همگی از عهد شکنیهای مقام سلطنت بخشم در آمده اند شاه را دستگیر نموده عواقب و خیمی بار آورند. شاه که از مشاهده اوضاع، آشفته خاطر گردیده بود از این سخنان ترس بر او مستولی شد و باتفاق احمد میرزا و محمد حسن میرزا فرزندان خود راه سفارت روس را که در زرگنده بود در پیش گرفت.

امیرمفتحم تمام اثاثیه منزل شاه و اسلحه و ذخایر دولتی را که عبارت از تعداد زیادی تفنگ سه تیر کوتاه و بلند و پنج تیر روسی و چند عراده توپ شنیدار بود ضبط نموده تحویل مجاهدین داد. مجاهدین تا آنروز تفنگ سه تیر و پنج تیر ندیده بودند و فقط با تفنگهایی که از ذخیره اسفهان گرفته بودند جنگ میکردند.

پس از فتح تهران تعداد زیادی تفنگ علاوه بر تفنگهایی که امیر مفتحم تحویل داده بود بدست مجاهدین افتاد و ای اسلحه و مهماتی که در ذخیره قزاقخانه بود در تصرف قزاقها باقی ماند. محاصره قزاقخانه سه روز ادامه پیدا کرد و در این بین جمعی از مرفداران استبداد که طرف اطه سنان محمدعلی میرزا بودند سفارت روس رفتند و در ضمن صحبت باو خاطر نشان کردند که هرگاه از تحصن خارج شود قزاقها تشجع شدند و سر انجام دولت پرور خواهد شد.

محمدعلی میرزا تصمیم گرفت از سفارت خارج شود ولی نمایندگان انگلس و روس برای اوعاب و اخافه او گفتند که هر گاه حزم و احتیاط را

از دست بدهد عواقب سوئی در انتظار او خواهد بود و علاوه پناهنده شدن او بسفارت روس دلیل کناره گیری از مقام سلطنت میباشد و تاتعیین تکلیف از طرف ملت ، مقتضی نیست بی مطالعه دست باقدا می بزنند .

روز چهارم محاصره قزاقخانه ، لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق شخصاً بعمارت مسعودیه رفت و شمشیر خود را از کمر باز کرده



کمانل لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاقی

بعنوان تسلیم مقابل سردار اسعد و سپهدار بر زمین نهاد سردار اسعد مجدداً شمشیر را بر کمر لیاخوف بست و گفت : «او بوظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی بوی نخواهد بود» .

لیاخوف پس از مراجعت دستور داد درهای میدان مشق را باز کردند و مجاهدین وارد شدند و با این ترتیب البته دست به اقدامات خصمانه نزدند و با قزاق ها بطور محبت رفتار و از برادرکشی اجتناب نمودند .

پس از رفع این غائله مجاهدین در صدد دستگیری شیخ فضل الله نوری مجتهد بزرگ تهران برآمدند و تصمیم گرفتند که او را بعنوان همراهی با محمدعلی میرزا اعدام نمایند تا بدین وسیله هم قدرت خود را بمنصه ظهور رسانیده و هم از سایر دشمنان مشروطه و طرفداران ارتجاع زهرچشم بگیرند .

سفیر روس که از این جریان اطلاع حاصل کرد برای شیخ پیغام فرستاد که هر گاه مایل است فوراً بسفارت روس پناهنده شود و اگر هم خواسته باشد ممکن است چند نفر سالدات روس بمنزل او بروند و او را در پناه خود بگیرند تا مشروطه خواهان از تعرض او منصرف شوند . شیخ با هیچیک از این دو پیشنهاد موافقت ننمود و گفت : «در مقابل مشیت و اراده الهی تسلیم صرف است» .

مخالفین صنفی شیخ هم موقع را مغتنم شمرده نزد سران مجاهدین وسوسه کردند که هر گاه شیخ زنده بماند سایر ایالات و عشایر را وادار بمخالفت خواهد ساخت و اگر فرصت از دست برود بیم وقوع همه گونه حوادث مخاطره آمیز خواهد رفت .

سران مجاهدین نیز بیرم خان ارمنی را که دو روز بود بریاست کل شهر بانی منصوب گردیده بود احتیاط نموده مطالب را با او در میان گذاشتند . بیرم خان گفت اگر خیال اعدام شیخ را دارند باید هر چه

زودتر این فسر را تا مردم دستخوش احساسات هیجان آمیز میباشند



مرحوم شیخ فضل الله نوری و شادروان سید عبدالله بهبهانی
بموقع اجراء بگذارند زیرا بعداً احساسات آتشین مردم تخفیف حاصل

میکنند و اجرای این نقشه بلااشکال نخواهد بود. مخالفین شیخ هم البته بیکار نشستند و با اقدامات تحریک آمیز خود ادامه می دادند تا بالاخره زعمای مجاهدین انجام این مأموریت را بنحود پیرم معمول کردند. پیرم نیز شبانه با چند نفر مجاهد از منی شیخ را دستگیر نموده صبح روز بعد در میدان توپخانه بدار آوریدند.

عجب در این است که در موقع اجرای مراسم اعدام شیخ فضل الله یکی از پسرهای او بنام آقا ضیاء الدین خطبه ای خواند و از این پیش آمد اظهار خوشوقتی کرد. هنگامیکه شیخ را بالای دار میکشیدند عده ای از طرفداران دو آتشه مشروطه کف میزدند و جمعی از مسلمانهای متعصب هم زیر لب بمجاهدین لعنت میفرستادند.

در همان روز سردار اسعد، یوزارت داخله و سپهدار یوزارت جنگ منصوب شدند و صمصام السلطنه راهم بحکومت اصفهان فرستادند.

پس از آرام شدن شهر و اطراف، مجلسی مرکب از سران آزادیخواه و زعمای قوم تشکیل گردید و راجع به تعیین جانشین شاه مذاکرات مفصلی بعمل آمد و سرانجام تصمیم گرفته شد احمد میرزا ولیعهد را بسلطنت انتخاب نمایند و ضمناً سید حسن تقی زاده متذکر شد که برای حفظ و حراست جواهرات سلطنتی باید اقدامات فوری بعمل بیاید. چند نفر از نمایندگان اظهار داشتند که پس از سقوط تهران محمد علی میرزا با کالسکه باتفاق زن و فرزندان خود از قصر داستان بیاباغشاه رفته و جواهرات سلطنتی راهم با عجله در مسند تقی زاده و از کالج داستان بیاباغشاه انتقال داده است و وقتی از بیاباغشاه بسفارت روس رفته مسند تقی جواهرات را نیز با خود همراه برده و اولین مسنانه آن در پس از تعیین شاه جدید باید مورد

رسیدگی دقیق قرار بگیرد همین مسئله جواهرات سلطنتی است .

در سال ۱۳۲۷ ه. ق که احمدشاه بتخت سلطنت جلوس کرد. دوازده

سال بیشتر نداشت و وقتی روی صندلی نشست پاهای او بزمین نمیرسید و کسانی که در این موقع عقب صندلی صف بستند و عکس گرفتند عبارت بودند از عضدالملک در وسط و سپهدار دست راست و سردار اسعد دست چپ و عقب آنها بترتیب علاءالدوله و معینالدوله و امیراعظم و در صف عقب تر جعفرقلیخان سردار بهادر پسر سردار اسعد و محمد رضاخان سردار فاتح و محمدخان سالاراعظم و چراغعلی خان سردار صولت و محمدتقی خان ضیاءالسلطان (امیر جنگ) و پیرمخان و دکتر سهرابخان و دکتر عیسی خان، در این موقع موزیک سلام نواخته شد و حاج علی قلی خان سردار اسعد دستش را روی شانه احمد شاه گذاشت و این شعر را خواند :

ز توران بایران ز ایران به تور

ز بهر تو پیمودم این راه دور

بعد از فریادهای زنده باد «پادشاه جوان مشروطه خواه و پاینده باد قرآن مجید» هر کس پی کار خود رفت و سپس تقی زاده و سپهدار و سردار اسعد و صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و مشارالسلطنه جمعاً بمنزل سردار اسعد رفتند تا راجع باسترداد جواهرات سلطنتی از محمدعلیمیرزا، تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند .

پس از مدتی مذاکره بالاخره تصمیم گرفته شد که هیئت حاضر فردای همانروز بسفارت روس رفته باحضور نمایندگان روس و انگلیس جواهرات سلطنتی را از محمدعلی میرزا مطالبه و دریافت نمایند . روز بعد انجمنی از اعضای هیئت روز قبل در محل سفارت روس تشکیل گردید و این بنده

نگارنده جزو مستحقین هیئت و ناظر جریان امر بود .

در ابتدا سردار اسعد رشته سخن را بدست گرفت و گفت: «از هنگامی که محمد علی میرزا به سفارت روس متحصن گردیده از سلطنت منعزل است و باید بی عذر و بهانه جواهرات سلطنتی را تمام و کمال تحویل دهد تا تحت نظر مسئولین امر در خزانه دولتی نگاهداری شود» سپس سید حسن تقی زاده شروع بصحبت کرد و طوری داد فصاحت داد که تمام نمایندگان خارجی را مات و متحیر ساخت تقی زاده ضمن صحبت به قتل فوجیه ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل اشاره و از تعدیات و مظالم



محمد علی میرزا واعوان و انصار ازمذمت کرد . شادروان روس گفت باید برای شاه مخلوع حقوق و مستحری ملکی تعیین شود تا او بتواند با آبرو و بندی در خارج مملکت بزندگی خود ادامه دهد . تقی زاده از این سخن بر آشفته و با عصبانیت گفت «تعیین حقوق و مستحری برانی محمد علی میرزا مثل این است که در ک درنده‌ای به کوسه‌فندان دهی همراه کند و چنانکه رأس بره مظلوم را بی رحمانه بدرد و بعد با دهان خون آلود از مردم ده اجرت سلاخی بدانی» .

شادروان - میرزا جهانگیر خان
شیرازی با داور روزنامه
صور اسرافیل

این اظهارات را هنرچین برای شایان در داور روس و بارهای سفیر انگلیس ترجمه کردند و تا اواخر سال از حال ملکی خبری خارج شده بود که به وسیله اندوخته و سپه‌دار اسعد و جمال مسجدت نمودار تا بالاخره

نمایندگان روس و انگلیس گفتند محمدعلی میرزا چه مستعفی و چه مخلوع
باید مبلغی بعنوان مستمری دو ماه دریافت کند و شایسته نیست نماینده
مليون پیش از این سخت گیری نماید.

تقی زاده گفت: حال که نمایندگان روس و انگلیس استرداد جواهرات
را هوکول بتعیین مستمری میکنند هر مبلغ بنظر آنان عادلانه میرسد
پیشنهاد کنند تا ملت ستمدیده ایران از عرق جبین و کدیمین پردازد
ولی مشروط بر اینکه پس از اعضای قرار داد شاه مخلوع را بدست ملت
بسیار دتا مردم بهر ترتیب خودشان مقتضی می دانند جواهرات را از او
مسترد بدارند.

پس از ترجمه این مطالب سفرای روس و انگلیس چون محمد علی
میرزا را در پناه خود گرفته بودند تغییر وضع دادند و نزدیک بود مجلس
بدون اخذ نتیجه خاتمه پذیرد ولی صنیع الدوله گفت «در تعیین مبلغ
مستمری نباید توانائی و بنیه مالی ملت ایران در نظر گرفته شود و
عصبانیت تقر زاده از این جهت است که چرا محمدعلی میرزا در جواهرات
سلطنتی مثل اموال شخصی دخل و تصرف کرده و آنها را از کاخ سلطنتی
به محل دیگری انتقال داده است».

سپهدار تنکابنی گفت: با وجود اینکه بنیه مالی ملت ضعیف است
دولت حاضر است سالی پنجاه هزار تومان مستمری بشاه سابق پردازد
مشروط بر اینکه اموال خود را بدولت واگذار نموده جواهرات را نیز
فورا بدون کم و کسر تحویل دهد شازردافر روس اظهار داشت قبلا با
محمدعلی میرزا مذاکره شده و او حاضر نیست سالی کمتر از یکصد هزار
تومان قبول کند زیرا هم اکنون مبلغ هنگفتی به بانک روس و سایر مؤسسات

مقروض است. حسینقلی خان نواب و تقی زاده گفتند ملت قوه و قدرت پرداخت چنین مبلغی را نخواهد داشت. ولی سرانجام توافق نظر حاصل شد و قرارداد لازم تنظیم گردید که دولت ایران سالی یکصد هزار تومان توسط سفارت روس به محمدعلی میرزا پردازد مشروط بر اینکه جواهرات سلطنتی را بلافاصله تحویل دهد و از املاک خود در ایران نیز صرف نظر نماید و ضمناً شرط شد که هر گاه محمدعلی میرزا بعداً بخاک ایران وارد شود قرارداد مزبور کان لم یکن خواهد بود و دولتین روس و انگلیس نیز از او حمایت نخواهند کرد.

حسن اجرای قرار داد مزبور بوسیله طرفین، از جانب نمایندگان دو دولت تضمین گردید و نمایندگان دولت جواهرات را ضمن صورت مجلس تحویل گرفتند و کماکان در محل مخصوص کاخ سلطنتی نگاهداری نمودند ولی بعداً شایع شد که چند دانه از الماسهای خزانه را محمدعلیشاه قبلاً تصاحب کرده است.

پس از امضای قرارداد، محمدعلی میرزا آماده حرکت بخارج از ایران شد و در موقع حرکت حسین بیگ تبریزی که از مجاهدین آذربایجان بود فریاد زد «دیدنی بالاخره مشهدی باقر بقال اجازه نپار خوردن نمی دهد». پس از حرکت محمدعلی میرزا دولت بواسطه کسر بودجه مرتباً نتوانست مستمری شاه مخلوع را برساند و او نیز ناگزیر شکایت بسفارت روس برد و در آن موقع بارونفسکی سفیر روس در تهران بود و وزارت خارجه را حسینقلی خان نواب داشت. چون سفیر روس مرد اجوج و گردنکشی بود بچند نفر قزاق مأموریت داد دنبال وزیر خارجه افتاده هر کجا میرود او را تعقیب کنند و تا حواله حقوق عقب افتاده محمدعلی میرزا را از وزیر خارجه

نگرفته‌اند از ادامه این وضع دست برندارند .

با مشاهده این اوضاع ناگوار و بیمزگی قزاقهای روس مردم تهران بهیچان آمدند و بیم آن میرفت که بین وطن پرستان مرکز و فرستادگان سفارت زد و خورد واقع شود .

دوات برای جلوگیری از این پیش آمد دستور داد وزارت مالیه به ترتیبی که هست مبلغی تهیه نموده بسفارت پردازد ولی متأسفانه خزانه دولت خالی و وزارت مالیه فاقد اعتبار بود و بالاخره تصمیم گرفته شد که دست کمک به تجار و بازرگانان دراز واز آنها مبلغی قرض گرفته شود .

در این هنگام چنانکه گفتیم خزانه دولت خالی بود و تهیه و نگاهداری قشون بواسطه بی پولی، مشکلات فراوان داشت لذا بعضی ایلات و عشایر در اطراف و اکناف مملکت موقع را مغتنم شمرده بعنوان حمایت از شاه مخلوع سر بطغیان برداشتند. از جمله ایلاتی که متحد شدند و قرآن مهر کردند ایل شاهسون بریاست بهرام خان قچه بیکلو و سردار خان قچه بیکلو و ایل چلییانلو بریاست رحیم خان بودند که هر کدام محلی را در دست گرفته ظاهراً باسم حمایت شاه مخلوع ولی باطناً برای تأمین منافع مادی و مقاصد پلید خود شروع بشرارت کردند .

در این خونریزیها و قتل و غارتها دست عمال تزاری روس هم در کار بود و محمد علی میرزا باشاره روسها و باتکای ایلات شرور وارد اردبیل شد و پس از شکست باز بخارج کشور رفت . دولت نیز بهمین دستاویز مشروع قرارداد منعقد شده را لغو و مستهزی او را قطع کرد .

ابوالقاسم خان ناصر الملک همدانی بس از قوت عضد الملک به نبابت

سلطنت منصوب گردید و چون اعتدالیون از نایب السلطنه جدید پشتیبانی
 میکردند دموکراتها از قبیل حسینقلی خان نواب و تقی زاده و سلیمان
 میرزا با او مخالف بودند و از طرفی چون در دوره زمامداری او اوضاع

کشور از هر جهت رو بهرج و مرج گذاشت و دولت روسیه بعنوان
 اینکه بواسطه طغیان ایلات و عشایر
 امنیت از ناحیه شمال رخت بر بسته
 قشون وارد خاک ایران کرد و
 انگلیسها هم متقابلاً در جنوب به
 تحکیم بنیان نفوذ خود میپرداختند،
 دموکراتها علناً از ناصر الملک شروع
 بانتقاد کردند و اوضاع بشدت رو
 بوخامت نهاد. در همین هنگام
 دولت تزاری روسیه برای خروج
 شوستر و سایر مستشاران امریکائی



شوستر آمریکائی مستشار
 خزانه داری

بدولت ایران اولیما نوم فرستاد و چون مجلس با اولئیه ایوم روس مخالفت
 کرد ناصر الملک فرمان انحلال مجلس را صادر نمود و مجلس شورایی ملی
 توسط پیرم خان رئیس نظمیه وقت تعطیل گردید.

وقوع این اتفاقات رنجش و اعتراض دموکراتها را شدیدتر ساخت
 و در همین اوان بود که سلطان محمد خان سردار اشجع بحکمرانی
 اصفهان منصوب گردید و مصمص السلطنه بطهران رفت و بعداً پریاست وزرا
 انتخاب شد.

رئیس الوزرای جدید با وجود فعالیت و کوشش فراوان نتوانست
 اختلاف دموکراتها و نایب السلطنه را مرتفع نماید و حتی کار بجائی رسید
 که دموکراتها تصمیم گرفتند ناصر الملک را بقتل برسانند. در این گیرودار
 عارف قزوینی که متمایل بحزب دموکرات بود تصنیف معروف خود را که
 با این دو بیت شروع میشود :

«گریه را بمستی بهانه کردم

شکوه ها زدست زمانه کردم»



عارف شاعر ملی ایران

ساخت و منتشر کرد . پس از انتشار
 این تصنیف مأمورین نظمیه بدستور
 ناصر الملک در صدد دستگیری عارف
 برآمدند ولی او از مهر که گریخت
 و کار آگاهان شهربانی نتوانستند
 محل اختفای او را پیدا کنند .

سر جنبانان حزب دموکرات
 که عبارت بودند از سلیمان میرزا
 و وحید الملک و حسینقلی خان نواب
 و سردار محیی و میرزا کریم خان
 رشتی و منتصر السلطان و سید جلیل

اردبیلی و حمید السلطان و ناصر الاسلام و یمین السلطان ، چند نفر را معین
 کردند تا از دیوار باغ نایب السلطنه که در کوچه بران بود بالا رفته کار
 او را بسازند .

ناصر الملک قبلا از این توطئه اطلاع حاصل کرد و چند نفر از

مأمورین زبردست پلیس در باغ مخفی شدند و بمحض اینکه تروریستها قدم بباغ گذاشتند شروع به تیراندازی کردند و تروریستها که سردهسته آنها کریم دو اتگر بود بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند.

چون از مطلب دور افتادیم و بذکر حوادث سالهای بعد پرداختیم اینک باز بعقب برگشته دنباله مطالب اساسی این یادداشت ها را که همان فداکاری مجاهدین اصفهان و بختیاری است بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم

رؤسای ایلات
 که بهواخواهی محمد
 علی میرزا قیام کردند
 او هم به سالارالدوله
 و ارشدالدوله (علینخان
 کاردی) مأموریت داد
 که اولی از طرف غرب
 و دومی از رادخراسان
 بسمت تهران پیشروی
 کنند و بکماک ایلات
 و عساکر تاج و تخت
 از دست رفته را برای
 او بازستانند. خبر این
 موضوع که بتهران



صف اول نشسته از راست . چراغعلی خان سردار
 صولت - محمد رضاخان سردار قاتح - محمدخان
 سالار اعظم و دکتر عبسی خان

رسید دولت فوراً اردویی بسرکردگی جعفر قلی خان سردار بهادر ویرم

خان و سردار فاتح و بهادر السلطنه و محمد خان سالار اعظم و چرافعلیخان
سردار صولت تجهیز و تکمیل نمود و برای مقابله با مهاجمین یاغی آماده
و مهیا ساخت .

گفتار هفتم

طغیان ارشدالدوله معروف به علیخان گاردی

وقتی که سالارالدوله در سمت غرب ادعای تاج و تخت کرد و با



مشروطه خواهان در افتاد، ارشدالدوله

هم بدستور محمدعلی میرزا از طرف

خراسان عازم تهران گردید و خود

را به بلوک ورامین رسانید. حکومت

مرکزی، یوسف خان امیر مجاهد و

فتح الله خان ضیغم السلطنه را با عده ای

سوار بختیاری مأمور جلوگیری او

کرد و هنگامیکه بختیار یهابورامین

رسیدند ارشدالدوله شبانه آنها را

محاصره نمود و در تنگنا قرار داد.

بختیار یهادیرانه بدفاع پرداختند و

از تهران جعفرقلی خان سردار بهادر

یوسف خان امیر مجاهد بختیاری

و مرتضی قلی خان صمصام و پیرمخان با عده ای مجهز و مکمل بکمک امیر

مجاهد شتافتند و بختیارپها را از محاصره نجات دادند .
در این زد و خورد چهارده نفر از سران اردوی ارشدالدوله بقتل



لنگ پزدار بهادر

مرحوم جعفر قلیخان سردار بهادر

(که بعد به سردار اسعد ملقب شد)

رسیدند و سایر افراد که وخامت وضع را مشاهده کردند رو بهزیمت نهادند.
ارشدالدوله از بالای تپه مرتفعی شخصاً پشت توپ نشسته بود و سواران

بختیاری را هدف قرار میداد که ناگهان گلوله‌ای بران او اصابت کرد و ویرا مجروح ساخت. اطرافیان او چاره‌ای جز فرار نداشتند و هر يك بطرفی گریزان شدند.

ارشادالدوله جلودار خود را که پای تپه اسبش را نگاه داشته بود صدا کرد ولی از او خبری نشد و معلوم گردید نو کرییوفا اسب را برداشته و فرار کرده است.

چون صدای گلوله توپ ارشدالدوله خاموش شد مجاهدین بختیاری و سواران پیرم با يك پورش تپه را اشغال نمودند. در این هنگام بنده نگارنده زودتر بالای تپه رسیدم و دیدم يك نفر مرد تنومند که آثار صلابت از ناصیه او هویدا است با سر و لباس مرتب به پهلو، کنار توپ افتاده است. مجاهدین او را که همان ارشدالدوله بود دستگیر نمودند و امیر مجاهد و سایر خوانین با او محبت بسیار کردند و وقتی اینجانب خواستم زخم او را پانسمان کنم معلوم شد گلوله استخوان او را سوارخ کرده و از طرف دیگر خارج شده است.

سرداران بختیاری ارشدالدوله را پس از پانسمان با کمال احترام بقریه امامزاده جعفر فرستادند تا در آنجا استراحت کند و ضمناً چگونگی را بطهران گزارش داده از مرکز کسب دستور نمودند. پس از چهار روز از تهران دستور رسید که ویرا فوراً تیرباران کنند و جنازه او را بمرکز بفرستند.

چون ارشدالدوله مرد شجاع و متهوری بود هیچیک از خوانین بختیاری راضی بقتل او نبودند ولی چون دستور مرکز لازم الاجراء بود چاره‌ای جز اطاعت نداشتند.

امیر مجاهد و پیرم ضمن ایراز کمال تأسف حکم مرکز را بارشداالدوله
ابلاغ نمودند و متذکر شدند هرگونه خواهش و تمنائی دارد بنویسد و
وصیت کند تا آنها با کمال صمیمیت بموقع اجرا گذارند .
ارشداالدوله شرح مختصری باین مضمون خطاب بخانم خود که در
تهران بود نوشت :

« همسر عزیزم از راه دور عازم دیدار تو بودم ولی
مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود مهدی^۱ برادرم را محبت
کن و از او چیزی دریغ مدار . »

و آنرا بامیر مجاهد تسلیم نموده گفت دو برادر در تهران دارم
و خواهش من این است که آنها را در پناه خود بگیری تا دچار مزاحمت
نشوند و خواهش دیگر آنکه زنجیر و مدال طلائی که در گردن دارم بعد
از مرگ هم بهمان حال باقی گذارید .

در کنار قریه امامزاده جعفر ، فلک بزرگی بود که درختان کهن
اطراف آنرا احاطه کرده بود و هر یک جلوه مخصوصی داشت و فرار شد
ارشداالدوله در همین میدانگاه تیرباران شود . پیرم خان پیشنهاد کرد
پنج نفر از بختیارها و پنج نفر از مجاهدین ارمنی محکوم را تیرباران
کنند ولی خوانین بعنوان اینکه در میان ایل بختیاری معمول نیست زندانی
و اسیر را اعدام نمایند از اجرای این عمل امتناع کردند . ناچار اجرای
حکم به پنج نفر از مجاهدین مسلمان قفقاز و پنج نفر از مجاهدین ارمنه
محول گردید .

ارشداالدوله را بدرختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین ارمنه

۱- مهدی برادر ارشداالدوله همان سیدالملک معروف است

چشمان او را بست و سایرین شلیک کردند . محکوم بیچاره در دم جان



مرحوم محمد رضا خان
سردار فاتح

داد و جسد تا شب در همان محل
اعدام باقی بود صبح روز بعد جنازه
را باگاری يك اسبه بطرف تهران
فرستادند و دو روز بعد سواران
بختیاری بحضرت عبدالعظیم رسیدند.
چون هوا گرم بود واحتمال میرفت
جسد متعفن شود جنازه را با چند
نفر سوار جلوتر بطهران فرستادند
و باهمان گاری در میدان توپخانه مقابل
نظمیه طوری قرار دادند که صورت
وزنجیر و مدال طلا بهان ترنیم که
ارشدالدوله وصیت کرده بود نمایان
باشد . صبح روز بعد جنازه بدفن

رسید و مرد دلیری که عموم از شهامت و رشادت او توصیف میکردند با
يك دنیا آرزو زیر خاک رفت و جان خود را فدای هوسرانی محمد علی
میرزا و طرفداران استبداد کرد .

چند روز بعد از رفع غائله و رامین که در نیمه رمضان ۱۳۲۹ هجری
قمری اتفاق افتاد بافتحخار بیروزی مجاهدین و سرکوبی قوای استبداد
مجلس جنسی بر باگردید و فتح الله خان ضیغم بلقب «سردار ارشد» ملقب
شد . بقراریکه بعداً اطلاع حاصل گردید مقامات مرکزی بیم آن داشتند

که هرگاه ارشدالدوله زنده بپهران بیاید بوساطت بیگانگان از مرگ نجات پیدا کند و بعداً باز مشکلاتی ایجاد نماید لذا مصلحت مملکت را در این تشخیص دادند که بلافاصله او را در ورامین اعدام نمایند .

گفتار هشتم

شکست سالارالدوله بوسیله اردوی بختیاری

و جانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم

سالارالدوله بدون اینکه از دستگیری و کشته شدن ارشدالدوله اطلاع حاصل کند با اردوی مفصلی بلرستان رفت و در آنجا جمع کثیری را باخود همراه نمود و عازم تهران شد. چون خطسیر اردو از راه بروجرود و همدان بود عده زیادی مندرجاً بسالارالدوله ملحق گردید و جمعیت آنها بدوازده هزار نفر رسید.

در این تاریخ قوای کارآمد دولت را منحصرأ سواران بختیاری و مهاجدین بپرمخان تسکبل می دادند و عدهای از بختیارها بواسطه بی پولی و نرسیدن جیره و علیق مرخص شده بودند ولی چون خبر طعیان سالارالدوله بطهران رسبد تلگرافاً سواران بختیاری را احضار کردند و به آنها دستور داده شد بمحض ورود به اصفهان توقف را جایز ندانسته از آنجا به قم و سپس به ساوه حرکت کنند و منتظر دسنور باشند.

پس از چند روز هزار و سیصد سوار بختیاری که مقدمه الجیش اردو را تشکیل می دادند وارد قم شده از آنجا راه ساوه را پیش گرفتند. ننگارنده هم چون جزو سواران بختیاری در اصفهان بودم بنا



شادروان سلطان محمدخان سردار اشجع

بدستور سلطان محمدخان سردار اشجع حکمران اصفهان همراه اردوی ساوه حرکت کردم.

سالارالدوله در دامنه کوه نیل ساوه خیمه و خرگاه سلطنتی برپا کرده بود و خوانین بختیاری چون عده دشمن را خیلی بیشتر از عده خود دیدند بمشورت نشستند و پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد بیک جنگ کوچک آزمایشی مبادرت نمایند تا از نحوه عملیات حریف اطلاع حاصل کنند و ضمناً اردوی اعزامی تهران و سایر سوارهای بختیاری هم از اصفهان برسند صبح زد و خورد شروع شد و جنگ تا مقارن غروب ادامه داشت .

اول شب موقتاً طرفین دست از جنگ کشیدند ولی پاسی که از شب گذشت عده ای از بختیارها بطرف کوه نیل حمله و یکی از باغات دامنه کوه را اشغال کردند .



مرحوم نصیرخان سردار جنگ

مجدداً اول آفتاب جنگ شروع شد ولی چون جمعیت سالارالدوله مواضع مرتفع کوهستانی را در دست داشتند بختیارها در دشت کاری از پیش نبردند .

سران اردوی بختیاری که عبارت بودند از حاج خسروخان سردار ظفر و نصیرخان سردار جنگ و مرتضی قلیخان صمصام و موسی خان بهادر السلطنه و سلطان علیخان شهاب السلطنه و فتحعلیخان

سالار مؤید و مهدیقلی خان سالار مسعود و ناصرقلیخان منظم الملك شب دوم بازارنجمن کردند و در بین مذاکره خبر رسید که نیروی کمکی تهران وارد آسیابك شده و صبح بساوه خواهد آمد .

طبق تصمیم متخذه صبح روز بعد بختیاریها بیک حمله دسته جمعی مبادرت نمودند و یک هزار و دو بیست نفر بختیاری بدوازه هزار نفر سوار و پیاده سالار الدوله یورش آوردند . جنگ شدیدی در گرفت و نزدیک بود بختیاریها عقب نشینی کنند که خوانین هر یک بوسایل مقتضی آنها را تشجیع نموده ابتکار عملیات را در دست گرفتند . بختیاریها مجدداً حمله کردند و در این هنگام موسی خان بهادر السلطنه پیشاپیش مهاجمین در حرکت بود که ناگاه اسب او مورد اصابت گلوله واقع شده و در غلطید ولی همراهان بسرعت اسب دیگری باو رساندند و طولی نکشید که اسب اسمعیل خان زراسوند هم بسر نوشت اسب بهادر السلطنه دچار شد . منتها باین تفاوت که پای راست اسمعیل خان زیر لاشه اسب ماند و نامبرده آنچه تولا کرد نتوانست پای خود را آزاد کند .

در همین هنگام نگارنده از اسب پیاده شدم و پای اسمعیل خان را آزاد کردم و موسی خان بهادر السلطنه که هنوز در قید حیات است حاضر و ناظر بود در این گیر و دار یکی از سواران سالار الدوله بخیال دستگیری بطرف ما نزدیک شد که اسمعیل خان زراسوند در همان حال او را هدف گلوله قرار داد و از اسب سرنگونش ساخت و بدون اینکه فرصت را از دست بدهد اسب او را سوار شد . تفنگ مقتول هم که از نوع تفنگهای گلوله سربی بنام تفنگ مکنز بود نصیب اینجانب گردید .

عده سالار الدوله کاملاً متوجه دامنه کوه نیل بودند که اردوی

کمکی تهران بسرکردگی غلامحسین خان سردار محتشم و جعفرقلیخان
سردار بهادر و پیرمخان در همین موقع رسیدند و از طرف دیگر دشمن را
بیاد گلوله شصت تیر گرفتند.



موسی خان بهادر السلطنه

حون اردوی سالارالدوله از دو طرف محاصره و مورد حمله واقعند
و عده زیادی از اعراس بغل رسیدند بقیه روحیه خود را از دست داده

رو بهزیمت نهادند .

خوانین بختیاری، که عموماً پیشاپیش مهاجمین در حرکت بودند زودتر خود را بهچادرهای سالارالدوله رسانیدند و با اینوصف دیگر جای توقف برای دشمن باقی نمانده بود. هر کس از هر طرف که امکان داشت از آن معرکه میگریخت .

سالارالدوله هم برای اینسکه بدست خوانین نیفتد نقدینه و جواهرات و اوراق و اسناد خود را باقی گذاشت و فرار کرد . کیف کاغذ و کمر بند مرصع و شمشیر جواهر نشان سالارالدوله که مکتل بهچند دانه الماس و فیروزه بود بدست اسمعیل خان زراسوند افتاد .

در این جنگ از خوانین معتبر و سرشناس بختیاری تنها کسیکه منحصراً آسیبی دید غلامحسین خان سردار محتشم بود که گلوله بزیر گلوئی او اصابت کرده و آنرا خراش داده بود . صبح روز بعد که قرار شد هفتولبن را به دفن برساند معلوم شده کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد زیرا آنچه پارچه سفید در شهر ساوه موجود بود حتی عمامه و شال اسخاص معمم را مورد استفاده قرار دادند و باز هم کفایت نکرد و ناگزیر عدهای را بدون کفن یا همان لباس خون آلود بخاک سپردند .

اردوی بختیاری سه روز در شهرستان ساوه توقف کرد و سرانجام تصمیم گرفته شد چند نفر از خوانین با قوای مکفی به تعقیب دشمن بپردازند .

سردار محتشم و سردار جنگ و مرتضی قلی خان بتهران مراجعت کردند و سایرین برای تعقیب سالارالدوله از راه نوبران عازم همدان شدند . در قره نوبران دکتر مسیح خان حافظالصحه و سیدمرتضی خان



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

علوی (اکرم الممالک) که از تهران داوطلبانه برای معالجه مجروحین حرکت کرده بودند بار دو پیوستند.

همینکه اردوی بختیاری وارد نوبران شد و خبر سالارالدوله رسید بی‌درنگ همدان را تخلیه کرد و عازم بروجرد شد و در آنجا از روی سیاست با خواهرزاده نظرعلیخان لرستانی ازدواج کرد.

مجاهدین در نزدیکی همدان بدو قسمت شدند و یک دسته بطرف شهر همدان و دسنه دیگر بسمت قریه شورین که ارمنی‌نشین و محل سکونت امیر افخم همدانی داماد مظفرالدین شاه بود عزیمت نمودند. امیر افخم نفوذ زیادی در این حدود داشت و صمیمانه از سالارالدوله حمایت و پشتیبانی میکرد و او همان کسی است که در قتل سعدجمال‌الدین واعظ اصفهانی دخیل بوده و بهمین مناسبت هم مجاهدین اصفهانی نسبت باو کینه و خصومت داشتند و وی همینکه خبر ورود مجاهدین را بقریه بیوک آباد و فرار سالارالدوله را از همدان شنید با خانواده خود از شورین گریخت.

مجاهدین وارد شورین شدند و بدون زحمت پارک امیر افخم را بصرف در آوردند و تمام اثاثیه و مقدار زیادی نفع‌گهای پنج‌تراورا بصاحب کردند و پس از یکی دو روز اطلاع حاصل شد که امیر افخم قبل از حرکت از پارک مقدار زیادی از اسلحه و مهمات خود را در استخر بزرگ پارک ریخته است لذا استخر را تخلیه کردند ولی جز دو توپ کوچک کوهستانی زرد رنگ چیز دیگری بدست نیاوردند.

قسمت دوم مجاهدین بختیاری وارد همدان شدند و هر دسته‌ای در محل مناسبی سکنی گرفتند. در ابتدای ورود بهممدان اعلانی که

سالارالدوله منتشر و در ذیل آن «ابوالفتح شاه قاجار» امضا کرده بود توجه اینجانب را جلب نمود. يك نسخه آنرا بنظر مرحوم جعفر قلیخان سردار بهادر که بعداً بسردار اسعد ملقب گردید رسانیدم.

این اعلان مفصل و مشروح بود و خلاصه آن بقراریست که ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز میرسد :

باطلاع عموم میرسانیم

چون بین سران اردوی سلطنتی اختلافاتی بوجود آمد که رفع آنها اهمیت و فوریت داشت بهمدان مراجعت فرمودیم تا انشاءالله پس از رفع اختلافات بطرف مقرر سلطنت یعنی تهران حرکت فرمائیم.

ابوالفتح شاه قاجار

چون مجاهدین بختیاری يك ماه متوالی در جنگ و حرکت



بودند و بسیار خسته و کوفته بنظر میرسیدند و باستراحت نیاز مبرم داشتند توقف همدان بطول انجامید. سالارالدوله از این فرصت استفاده کرد و با نظر علی خان لرستانی و داود خان کلهر تجدید عهد و میثاق نمود این دو نفر نیز صمیمانه مشغول جمع آوری قوای پراکنده شدند تا باز باردوی سالارالدوله سر و صورتی داده با او برای رسیدن بتاج و تخت سلطنت کمک نمایند.

بهشتی روان جعفر قلیخان
سردار اسعد

پیرم خان و داکتر مسیح خان و داکتر
مرتضی خان علوی از همدان بطهران مراجعت

کردند و مجاهدین بختیاری عازم بروجرد شدند تا باز با حریف دست و پنجه‌ای نرم نموده فتنه سالارالدوله را مرتفع سازند. در بین راه حادثه مهمی اتفاق نیفتاد تا بقریه اشترینان رسیدیم. این قریه دارای چند قلعه محکم و معتبر بود که عده‌ای از اتباع سالارالدوله در آن موضع گرفته و سنگربندی کرده بودند یعقوب خان گودرزی سر کرده این عده خود را از هر جهت آماده دفاع کرده بود.

مجاهدین بختیاری بدون اطلاع قبلی وارد کوچه اول که شدند شلیک گلوله شروع گردید و بختیارها برای ادامه حرکت بشک و تردید افتادند.

فتحعلیخان سالارمؤبد که وضع را چنین دید سواران را نهیب کرد تا بلادرنگ بحمله متقابل مبادرت نمایند و شخصاً دست بیک حمله شدید زده چند گلوله پیاپی بطرف دشمن رها نمود و به تنهایی یکی از پیچهای معبر را بتصرف در آورد. تصرف پیچ اول نسبت به تسهیل پیشرفت قوا مؤثر بود ولی تصرف و تسخیر قلاع بالای قریه ساده و آسان بنظر نمی‌رسید.

جنگ اشترینان بشدت ادامه یافت و مجاهدین بختیاری پیاده بقلعه اول حمله کردند و چون تصمیم داشتند از دیوارهای بلند قلعه بالا بروند هیچکس نفر تلفات دادند و سرانجام قلعه را متصرف شدند. محمد تقیخان امیر جنگ که تا آن تاریخ ضیاءالسلطان لقب داشت و موسی‌خان بهادر السلطنه و محمد خان سالار اعظم بیرق نصر من الله و فتح قریب را بالای برج برافراشتند.

سلطان صادقخان سالار نظام (سر لشکر کوبال) نیز به توپچی‌ها

فرمان شایک داد و قلاع اشترنیان از طرف توپخانه بمباران شد و بختیاربها هم از زیر آتش توپ بحمله ادامه دادند و طولی نکشید که تمام قلعه‌ها را بتصرف در آورده عده زیادی اسیر گرفتند .

خبر فتح اشترنیان که بسالارالدوله رسید نظر علیخان لرستانی را با عده زیادی سوار بکمک یعقوبخان گودرزی فرستاد و چون همراهان نظر علیخان از گردنه بین بروجرد و اشترنیان سر ازیر شدند سلطان صادقخان سالار نظام آنها را هدف گلوله توپ شریفل قرار داد . نظر علی خان و همراهان رو بقرار نهادند و جعفر قلی خان سردار بهادر و ناصر قلی خان منظم الملک و موسی خان بهادر السلطنه تا مقداری راه آنها را تعقیب و سپس مراجعت نمودند .

پس از اینکه مجاهدین در اشترنیان مستقر گردیدند و مواضع مهم را در دست گرفتند شروع به تفتیش خانه‌ها کردند و عده‌ای از تفنگچیهای مسلح، یعقوبخان گودرزی را در سردابها و پستوی خانه‌ها دستگیر نمودند و وقتی خواستند خانه حاج میرزا علی را که دارای نفوذ زیادی در آنجا بود مورد تفتیش قرار دهند یکنفر زن رو بسته باقر آن جلو آمد و با کمال وحشت گفت بغیر از ما زنها، دیگری در این خانه نیست . ناصر قلی خان منظم الملک و فتحعلی خان سالار مؤید گفتند بختیاربها هیچگاه بناموس کسی تعرض نکرده‌اند و نخواهند کرد . شما زنها یکنفر یکنفر از جاوی ما عبور کنید و عقب کار خود بروید . زنها چنین کردند و ناگاه ناصر قلی خان که جوان زیرک و هوشیاری بود یکی از زنها را نشان داد و گفت نگذارید برود زیرا از طرز راه رفتن او مسلم است که یکی از مردها چادر پسر کرده و با این حيله میخواهد از خطر بگریزد .

دو نفر از بختیارپها زن مورد اشاره را متوقف ساختند و با دستور دادند صورت خود را باز کند ولی او بدون تکلم بخود پیچیده از اجرای دستور امتناع میورزید .

استشکاف او حاضرین را بیشتر دچار تردید ساخت و وقتی بالاجبار



آقای ناصرقلیخان منظم‌الملک

چادر او را عقب زدند معلوم شد حدس ناصرقلیخان صائب بوده و یعقوبخان گودرزی فرمانده قوای اشترنیان با این حيله میخواست است از چنگال مجازات بگریزد. فی الفور چند نفر دستهای او را بسته بزندان فرستادند و ظفرالسلطان نهارندی را هم درخانه دیگری دستگیر نمودند. پس از اینکه مقتولین بدفن رسیدند اردو در کمال نظم و

آرامش بانفاق سلطان صادق خان سالار نظام و افراد ابوابجمعی عازم بروجرد گردید

چون خبر فتح مجاهدین بختیاری و شرح جریان اشترنیان بسالارالدوله رسید نامبرده و همراهان بلا درنگ بروجرد را تخلیه کردند و سواران بختیاری طرف عصر در میان استقبال شایان و هلپله و شاد باش بی سابقه ای وارد بروجرد شدند. خوانین در عمارت دولتی و سایرین هر یک بفراخور شأن و مرتبه خود در محلهای مناسبی سکونت اختیار

کردند. یکی از اهالی بروجرده بنکارنده گفت: «در این چند روز که اردوی بختیاری در اشترنجان بود نظر علی خان، محترمین شهر و بازارگانان را دستگیر و از هر يك مبلغ هنگفتی مطالبه می کرد و هر کس حاضر پرداخت وجه مورد مطالبه نبود او را در حوض آب می انداخت و فراسها او را کتک می زدند و از هر طرف که میخواست خارج شود با چوب و چماق او را بدرون آب میفرستادند و این یکی از شکنجه های ساده و مختصر نظر علی خان و سالارالدوله بود.»

چندروز بعد یعقوبخان گودرزی را محاکمه و محکوم باعدام کردند و سپس او را در میدان شهر بدار آویختند و عده ای هم که بیگناه بودند مرخص شدند و ظفر السلطان نهاوندی از آن جمله بود.

چون ناحیه غرب بواسطه طغیان ایلات و عشایر نا امن و راهها مسدود بود خوانین مدتی را برای اعاده نظم و آرامش در بروجرده توقف نمودند و طوری از خود فداکاری و خود گذشتگی بروز دادند که در فاصله کوتاهی اتباع نظر علی خان و یعقوبخان سرکوب و منکوب شدند و تا مدتی دیگر ب فکر آشوب نیفتادند.

پس از اینکه امنیت از هر جهت حکمفرما گردید اردوی بختیاری بیست روزه از خط ملایر و اراک وارد تهران شدند و دو ماه بعد دکتر عیسی خان افتخارالحکماء روز بیستم صفر ۱۳۳۰ قمری بر حمت ایزدی پیوست و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در ایوان ناصرالدینشاه بدفن رسید و ماده تاریخ وفاتش این است:

پوشید سیه چو شارق اندد تاریخ

سوسن ز عزای میرزا عیسی خان

در ماه جمادی الاول ۱۳۳۰ قمری سالارالدوله از طرف کرستان
 باتفاق داود خان کلهر و رؤسای ایلات غرب بشهر سنندج که حکومت
 آن با عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود حمله برد. چون فرمانفرمای
 مکفی نداشت سنندج را تخلیه کرد و عازم کرمانشاه شد و فقط دو عراده



فتحعلیخان بختيار (سردار معظم)

توب شنیدر که حرکت دادن آنها خالی از اشکال نبود در سنندج باقی
 گذاشت. متمرذین توبها را متصرف و از این پیروزی تشجیع شدند و

عده کثیری بویژه کلیه افراد جنگجوی ایل کلهر و بایر و نندگردستان که در حدود سه هزار نفر بودند تمام خطه غرب را تحت استیلا در آوردند . سالارالدوله برای تعقیب و دستگیری فرمانفرما عازم کرمانشاه شد و چون فرمانفرما بیش از پنجاه نفر قزاق و توپچی نداشت از کرمانشاه به کنگاور رفت .

دولت مرکزی که از این اوضاع ناگوار اطلاع حاصل کرد مجدداً در صدد فرستادن قوا برآمد تا سالارالدوله را بشدت سرکوب نموده بشرایرتهای او خاتمه دهد .

در نیمه رجب ۱۳۳۰ فتحعلیخان سالار مؤید بیاس خدماتی که در جنگهای بروجرد انجام داده بود از طرف احمد شاه قاجار بدرجه سرداری و بلقب سردارمعظم مفتخر گردید و فرمان سرداری او را توسط حاج شهاب السلطنه فرستادند و مرحوم فرخی یزدی که در موقع رسیدن فرمان حضور داشت بالبداهه قطعه ذیل را بنظم در آورد .

بسال یکهزار و سیصد و سی

که از ماه رجب بد نیمه ای کم

شهاب السلطنه آورد فرمان

چه فرمائی؟ متین و نغز و محکم

که سالار مؤید گشت امروز

بحکم شاه « سردارمعظم »

گفتار نهم

چگونه پیرم خان در قلعه شور و بچه بقتل رسید

در ماه شعبان ۱۳۳۰ قمری اردوی بختیاری بسرداری سلطانعلیخان شهابالسلطنه و محمد تقی خان ضیاءالسلطان و پیرم خان بعزم سرکوبی قوچعلیخان و سالارالدوله از طهران آماده حرکت شد. پیرم خان دارای ده نفر سرکرده بود که هر یک از آنها یکصد نفر مجاهد زیر فرمان داشت و اسامی آن ده نفر بقرار زیر است:

گریش، گیگو و آشوت ارمنی - یارمحمدخان کرمانشاهی - حسینقلی خان - مسیب خان - سالار قزوینی - مشهدی حسین آذربایجانی - سید کاظم طهرانی و احمد آقا مجاهد تبریزی

اردو از راه قزوین بزنجان رفت و پس از شش روز توقف خبر رسید که قوچعلیخان در چهار فرسخی مشغول شرارت و چپاول و تاراج است لذا خواین توقف را جایز ندانسته بلافاصله برای دستگیری قوچعلیخان از زنجان حرکت کردند و فردای آنروز با سواران او روبرو شدند. جنگ سختی درگیر شد و سرانجام قوچعلیخان و شش نفر از

همراهانش بقتل رسیدند و بقیه کُریختند .

پس از رفع غائله قوچعلیخان اردو بزنجان مراجعت نمود و پس از دو روز توقف بطرف قروه و از آنجا به بیوک آباد و سپس بسمت همدان رفت . خوانین بختیاری و سایر رؤسای اردو در عمارت دولتی که در منزل مظفر الملك حاکم همدان بود توقف نمودند . شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما هم در همین اوقات از کنگاور به صحنه آمده بود . خوانین پس از شش روز توقف در همدان و تهیه مقدمات کار بقریه حصار يك فرسخی همدان رفتند و مقارن غروب روز دوم در آنجا کمیونی با حضور ضیاء السلطان و شهاب السلطنه از خوانین و پیرم خان و سرکردگان مجاهدین تشکیل گردید و پس از چهار ساعت مذاکره و تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد برای تعقیب سالارالدوله و قلع و قمع اردوی او آماده حرکت باشند .

چون بعد از فوت مرحوم دکتر عیسی خان اینجانب بسرپرستی امور بهداشتی سواران بختیاری انتخاب شده بودم لذا همان شب باعجله بهمدان مراجعت نمودم و از داروخانه اکباتان که متصدی آن یکسفر پزشکی آلمانی بود مقدار لازم دارو خریداری و بحصار مراجعت کردم . طبق تصمیم متخذه در کمیون قرار بود صبح روز بعد اول آفتاب سواران بختیاری در خارج قریه حصار صف کشیده منتظر پیرم و مجاهدین او باشند که خبر آوردند پیرم و سرکردگان و سایر اتباع او همان شبانه پس از خانمه کمیون از حصار حرکت کرده اند . این خبر که برخلاف تصمیمات و قرارهای قبلی بود خوانین بختیاری را بحیرت انداخت و ناگزیر دستور حرکت داده شد و همگی براه افتادند . اردو با آرامی

راه می‌ییمود و اینجانب بقرائن دریافتیم که پیرم مصمم است جنگ را به



پیرم خان

تنهایی شروع و فتح آنرا باسم خود تمام کند و چگونگی را با دکتر

ابوالقاسم خان شیخ در میان گذاشته . حوادث بعدی صحت این پیش بینی را باثبات رسانید. خلاصه پس از طی پنج فرسخ راه چادر سفیدی از دور بالای تپه بلندی نمودار شد . خوانین که پیشاپیش اردو در حرکت بودند توقف و یکی دو گلوله برای امتحان بطرف چادر شلیک نمودند و چون این تیراندازی عکس العملی نبخشید چند نفر سوار برای کسب اطلاع بالای تپه فرستادند .

سوارها در مراجعت خبر آوردند که مقداری خاکستر و آتش و چند دانه فشنگ خالی در چادر دیده میشود و ظاهراً شب پیش در این حوالی جنگی واقع شده است .

از اینجا پیشقراولی اردو بعهدۀ اسمعیل خان زراسوند و مهدیقلی خان صادم السلطان (والی پور) و نگارنده و یکی دو نفر دیگر واگذار شد و پس از طی مسافتی چند چون از دور صدای گلوله توپ بگوش رسید جریان را با اطلاع خوانین بختیاری رسانیدیم .

از آنجائی که معمول مجاهدین بختیاری این بود که در موقع جنگ بفرمان رئیس اردو پرده بیرق را باز کنند بنا بر این پرده بیرق را باز کردند و باهتزاز در آوردند تا سوارانی که از عقب میآمدند از وقوع جنگ اطلاع حاصل کنند .

در اینجا غلغله ای میان سواران بختیاری برپا شد و خوانین با لحنی هیجان آمیز باشعار مهیج فردوسی مترنم شدند و بتدریج هر چه جلوتر میرفتیم صدای گلوله توپ ماگزیم و شلیکهای متوالی تفنگ بشتربگوش میرسید .

سرانجام چند تنه مرتفع که عده ای بر فراز آنها قرار داشتند از دور

نمایان گردید و اردو ناگزیر متوقف شد. کسانی که دورین داشتند مشغول تشخیص دوست یا دشمن شدند و معلوم شد کسانی که تپه ها را اشغال نموده اند مجاهدین پیرمخان میباشند که با دشمن در زد و خوردند.

فرمان خوانین بختیاری اردو بیک حمله تپه ها را اشغال کرد و معلوم شد میان تپه ها قلعه کوچکی است بنام قلعه شوربچه که مجاهدین پیرم آنرا محاصره کرده اند و سردسته محصورین نیز عبدالباقی خان پیشقراول اردوی سالارالدوله است که بشدت ایستادگی و از خود دفاع میکند.

چون پیرم خان قبلا اطلاع حاصل کرده بود که جلو داران اردوی سالارالدوله در قلعه شوربچه موضع گرفته اند همانطور که پیش بینی شده بود شبانه بدون اطلاع خوانین بختیاری با افراد خود باین حدود رفت تا با دستگیری عبدالباقی خان فتح این جنگ را با اسم خود خاتمه دهد. در این هنگام پیرم خان و گریش و اسدالله خان مصفی پسر محاسب الدوله بالای تپه ایستاده بودند و بایوان ارمنی که توپچی شصت تیر بود فرمان می دادند.

شهاب السلطنه و ضیاء السلطان با پیرم بر سر بعضی مسائل تاکتیکی جنگ اختلاف داشتند. خوانین معتقد بودند که تنها تیر اندازی بطرف قلعه و نگاه داشتن آنها در حال محاصره نتیجه ای نخواهد داشت و قبل از اینکه سواران سالارالدوله بکمک محاصره شدگان بشتابند باید کار آنها را بکسر ساخت و با یک حمله قلعه را بتصرف در آورد در حالی که پیرم میگفت تصرف قلعه با حمله مستلزم تلفات زیاد میباشد و بایستی با تیر اندازی روحیه دشمن را ضعیف کرد تا خود بخود تسلیم شود.

بالاخره قرار شد مجاهدین پیرم با توپ و تفنگ و شصت تیر
برجهای قلعه را گلوله باران کنند و فرصت ندهند کسی سرازیرجا بیرون
کند و سواران بختیاری هم با يك يورش خود را پاي قلعه برسانند .
گلوله توپ بدر قلعه اصابت و آنرا خراب کرد و مجاهدین بختیاری
وارد هشتی قلعه شدند .

تعداد زیادی از نفرات عبدالباقی خان در هشتی و دالان بودند که
جنگ تن بتن شروع گردید و عده کثیری از دشمن کشته و چند تن هم
دستگیر شدند .

مجاهدین پیرم بهمان ترتیب بالای تپهها قرار داشتند و چون دوست
و دشمن مخلوط شده بودند دست از تیراندازی کشیدند . در هشتی قلعه
دو در بود که از یکی بطرف بهار بند و حلویله میرفتند و از دیگری به عمارت
مسکونی وارد میشدند . کسانی که در عمارت و دالان بودند همگی
دستگیر شدند و فقط يك برج باقی مانده بود که عبدالباقی خان و چند
نفر بشدت از آن دفاع میکردند و چون از سوراخهای برج کف بهار بند
دیده میشد کسی جرئت نمیکرد وارد بهار بند شود و جان خود را بهخطر
بیندازد .

در اطاقهای عمارت مسکونی صندوقهای متعدد چای و کیسه های
قند و عدلهای قماش رویهم چیده شده و معاوم بود عبدالباقی خان و سوارانش
قافله مفصلی را غارت کرده اند .

در همین اثنا خبر آوردند که فرمانفرما بهمین حدود رسیده و پشت
تپهها پیاده شده و منتظر نتیجه است . سواران بختیاری در هشتی مشغول
گفتگو برای تصرف برج بودند که ناگه پیرم خان و دکتر سهرابخان

پزشک مخصوص او و اسدالله خان محاسب السلطان (مصفی) با چند نفر ارمنی وارد شدند و مستقیم بطرف بهاربند رفتند. نگارنده به پیرم گفت که هرگاه قدم به محوطه بهاربند بگذارد بلافاصله هدف گلوله واقع



اسدالله مصفی (محاسب السلطان)

خواهد شد ولی نامبرده چون فوق العاده عصبانی بود با آرنج دست مرا عقب زد و بزبان ترکی گفت بیلیرم یعنی میدانم و وارد بهاربند شد. يك

هنگامیکه عبدالباقی خان را بحضور فرمانفرما بردند باو گفت سالارالدوله و متمردين ديگر و کسانی که هواخواه او میباشند عیث بخيال طغیان افتاده و جان خود را بمخاطره انداخته اند و در این ضمن باو گفت ترا بخشیدم و بمحض اینکه عبدالباقی خان خواست بعقب برگردد و حرکت کند یکنفر از مجاهدین ارمنی با اشاره فرمانفرما او را هدف گلوله قرار داد که آنآ جان بجان آفرین تسلیم کرد .

پس از اینکه عبدالباقی خان را باین ترتیب بقتل رسانیدند چند نفر را برای نگهبانی بالای تپه ها گذاشتند و مقارن غروب نگهبانان مزبور اطلاع دادند عده ای سوار بسرعت بطرف قلعه می آیند . سواران بختیاری بعجله برای مقابله جلو مهاجمین رفتند و جنگ سختی درگیر شد . در این زد و خورد چند نفر مقتول و معدودی هجروح و دستگیر شدند و بقیه زوبهزیمت نهادند . ضمن بازجوئی از هجروحین و دستگیر شدگان معلوم شد عده ای بسرکردگی موقر نامی از اتباع سالارالدوله در قریه يك فرسخی اقامت داشته اند و هنگامی که ازمحصور شدن عبدالباقی خان اطلاع حاصل میکنند بکماک او می شتابند که خوشبختانه دیر میرسند و آنها نیز شکست میخورند .

چون تعداد کشته در قلعه و اطراف زیاد بود فرمانفرما و خوانین، شب را در مسافتی دور از قلعه بسر بردند و همان شبانه بتصویب سران مجاهدین، کریش را بجای پیرم بریاست مجاهدین ارمنی انتخاب کردند . یامدادان، اردو بطرف صحنه حرکت کرد و مجاهدین ارمنی که از قتل پیرم خان بهیجان آمده بودند بولین قریه که رسیدند بی جهت همه جا را آتش زدند و اینجانب واسدالله خان مصفی و چند نفر دیگر جمعی از

اهالی ده را که گرفتار حریق شده بودند مداوا نموده از خطر مرگ نجات دادیم و خوانین باراهنه خاطر نشان ساختند که بعداً از مبادرت باین گونه اقدامات بیمورد خودداری نمایند.



دکتر (نورالله دانشور علوی) (مجاهد السلطان)

تا هنگامیکه بصره رسیدیم حادثه مهمی اتفاق نیفتاد و بعد از ورود با نجا، بختیارها در باغات صحنه و دامنه کوه، و مجاهدین ارمنی هم در محل

جداگانه، و فرمانفرما و اردوی قزاق هم در دشت، خیمه و خرگاه زدند .
در این ایام سالارالدوله و داود خان کلهر در کرمانشاه بودند و پس از چند
روز توقف در صحنه، علی اکبرخان رئیس ایل سنجایی با برادرش و سواران
گوران بارو ملحق شدند .

چون ایل بایروند با سالارالدوله همراه بودند فرمانفرما دستور
داد ایل نامبرده را سرکوب نمایند . برای اجرای این منظور عده ای به
اقامتگاه ایل حرکت کردند ولی چون همه مردان ایل باردوی سالارالدوله
پیوسته بودند مهاجمین بدون دغدغه خاطر چادرهای آنها را غارت کرده
مراجعت نمودند .

سه روز بعد از این مقدمه نگهبانان اردو خبر دادند که عده کثیری
از طرف بیستون در حرکت است ، با شنیدن این خبر همه در اردو افتاد
و مجاهدین سوار شدند و فرمانفرما هم از دشت بمناطق مرتفع نقل مکان
کرد و جنگ سختی درگیر شد .

این پیکار خونین تا حوالی عصر بطول انجامید و سپس نفرات دشمن
شروع بعقب نشینی کردند .

از وقایع جالب توجه این بود که در موقع عقب نشینی سه نفر سوار
از اسب پیاده شده بشدت تیراندازی میکردند و پس از اینکه سوارها
دور میشدند آن سه نفر نیز سوار شده خود را با آنها مبرسانیدند و مجدداً
پیاده شده کماکان به تیراندازی ادامه می دادند . در نزدیکی بیستون
یکی از این سه نفر هدف گلوله ماگزیم واقع شد و دو نفر دیگر از مهر که
جان بدر بردند .

سنگرهای کوه بیستون برای دفاع ، محل مناسبی بود ولی با این

وجود اتباع سالارالدوله ، مواضع دفاعی را تخلیه کرده بسمت کرمانشاه رفتند. سواران بختیاری شب را درقریه بیستون توقف کردند و به فرمانفرما اطلاع دادند تا با بقیه السیف اردو حرکت کند و صبح روز بعد بقیه اردو به بیستون رسیدند .

هنگام دفن مقتولین دشمن ، جوانی خوش سیما با لباس محلی نسبتاً فاخر که دستمالهای ابریشمی رنگارنگ دور کلاه خود پیچیده بود جزو کشته شدگان مشاهده گردید و مهربی در جیب داشت که علی اکبر بن داود کلهر روی آن نقش شده بود و پس از مختصر تحقیق معلوم شد علی اکبرخان سردار و خان رئیس ایل کلهر است . از بختیارها در این زد و خورد فقط شش نفر کشته شدند که پس از انجام تشریفات و مراسم مذهبی بدفن رسیدند .

اردو صبح روز بعد عازم کرمانشاه شد و پس از طی سه فرسخ به قهوه خانه حاجی آباد رسید که فراریان کلهر قبلا دار و ندار و تمام اثاثیه آنرا غارت کرده بودند . ضمن تحقیق از قهوه چچی معلوم شد که روز قبل داود خان کلهر را در حالی که يك پایش تیر خورده بوده باین محل انتقال داده اند و چون قدرت حرکت نداشته چند قطعه چوب از درخت بریده و چهار چوبی ساخته و او را با چهار چوب به کرمانشاه برده اند .

سالارالدوله خبر شکست داودخان را که میشوند بعجله کرمانشاه را تخلیه نموده بسندج میرود .

اردو بدون مواجهه با کوچکترین پیش آمد سوئی وارد کرمانشاه شد و هر دسته ای در محل مناسبی سکنتی گرفتند. فرمانفرما بعمارت دولتی

واقع در میدان وسط شهر رفت و خوانین بختیاری طرف سر قبر آقا که از سمت مغرب اولین قسمت شهر را تشکیل می دهد زیر بلندیهای معروف به « تپه چاه سرخ » در عمارت آبرومندی سکونت اختیار کردند .

برای رفع خستگی اردو و معالجه ميجروحين قرار شد يك ماه در کرمانشاه توقف شود بعد از سه هفته یکنفر پزشک بنام دکتر موسس خان بجای دکتر سهرابخان برای اردوی مجاهدین ارمنی از طهران وارد شد . در ایام اقامت کرمانشاه نگارنده گاهی برای تفریح بعد از فراغ از کار روزانه، باطراف شهر مخصوصاً به طاق بستان میرفتم و یکی از روزها که باتفاق یارمحمدخان از طاق بستان مراجعت میکردیم چون او را بیش از اندازه درهم و گرفته دیدم در مقام کنجکاوی برآمده از او علت را جویا شدم و وی فقط اظهار کسالت کرد .

چندروز بعد شایع شد که یارمحمدخان با پنج نفر از سواران خود مفقودالایر گردیده ولی بقیه سوارهای او در شهر هستند . چون یارمحمد خان اهل محل بود احتمال میرفت برای انجام کاری باطراف رفته است خاصه اینکه توقف سوارهای او در کرمانشاه، از بروز هر گونه بدگمانی و سوء ظن جلوگیری میکرد .

بیست و چهار روز از توقف در کرمانشاه میگذشت و افراد اردو سرگرم عیش و نوش بودند و فرمانفرما با کمال قدرت حکومت مینمود که وقوع انفاق ناگواری که شرح آن خواهد آمد حرن همه را پاره کرد . معمول سواران کلهر این است که در موقع جنگ تقاره کوچکی جلوی زین اسب می بندند و هنگام حمله ، تقاره را بوسیله دو قطعه حرم بعداً درمی آورند .

نیمه شب صدای تقاره و همهمه سواران بگوش رسید. این پیش آمد در میان مجاهدین بختیاری و ارمنی نیز ولوله عجیبی ایجاد کرد و از صدای گلوله و هلهله سواران غوغائی بر پا شد و در تاریکی شب تنها وسیله تشخیص دوست و دشمن دستمالهائی بود که بعضی از مجاهدین دور کلاه خود پیچیده بودند.

نویسنده این سطور و میرزا حسن خان متین (دبیر خاقان) منشی ضیاء السلطان و میرزا یحیی خان معتمد خونساری منشی شهاب السلطنه در يك جا منزل داشتیم و سوارهای شخصی ما در خانه های اطراف سکونت داشتند و فاصله میان منزل ما با منزل خوانین بختیاری يك رودخانه خشك بی آب بود. با دو نفر رفیق و هم منزل بمشورت پرداختیم تا چاره ای اندیشیده خود را بخوانین برسانیم. سرانجام تصمیم گرفته شد که نگارنده بهر ترتیبی هست خود را به «تپه چاه سرخ» رسانیده از وضع خوانین اطلاع حاصل نماید.

در این هنگام صدای گلوله ننگ بیشتر از اطراف منزل خوانین بگوش میرسید و معلوم بود عده ای برای دستگیری بزرگان بختیاری در صدد حمله و تیراندازی بر آمده اند.

چون «تپه چاه سرخ» از چهار طرف محاصره شده بود اینجانب نتوانستم خود را بخوانین برسانم، ناگزیر بمنزل مراجعت و با دوستان تبادل نظر کردم و مسیده صبح خود را بنحوی از انحاء به تپه چاه سرخ رسانیدم. خوانین با کمال رشادت دفاع می کردند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب از محاصره دشمن نجات یافتند. در این هنگام خبر آوردند که میرزا محمد هاشم گلپایگانی یکی از سر دسته های اردوی خوانین را در برج

میدان کاهفروشها محاصره کرده اند و چون فشنگ افراد با تمام رسیده
اگر کمکی بآنها نرسد همگی تسلیم خواهند شد .

خوانین بختیاری یک هزار عدد فشنگ سفید تحویل اینجانب
دادند تا هر چه زودتر با افراد محاصره شده برسانم . فشنگها را در گوله
پشتی عابدین نام بختیاری ریخته با اتفاق چند نفر از سواران شخصی و
یکی دو نفر از جملو دارهای خوانین حرکت نمودم . نزدیک میدان
کاهفروشها مقابل مسجد عمادالدوله با عده ای از افراد مسلح دشمن مصادف
گردیده مشغول زد و خورد شدیم از این عده سه نفر مقتول و بقیه فراری
شدند و پس از شکستن محاصره محمد هاشم گلپایگانی، فشنگها را تحویل
داده دو نفر از همراهان خود یعنی عباس و جعفر قلی را که در این زد و خورد
مجرور شده بودند بمرکز اردو فرستادم .

چون در میدان کاهفروشها بخیال افتادیم که از وضع فرما نرها
اطلاع حاصل کنیم لذا بطرف ارك حكومتی حرکت کردیم و نزدیک میدان
کانج، با جمعی از اتباع یار محمد خان که کلاه بر سر نداشتند و بخوبی آنها
را میشناختیم مصادف شدیم و از آنجائیکه گمان دشمنی از طرف آنها
نمیرفت بخیال در حرکت بودیم که ناگهان از طرف آنها شلیک و تیراندازی
شد . چون خصوصت اتباع یار محمد خان با این اقدام با ثبات رسید بیدرنگ
ما نیز در صدد دفاع بر آمده مشغول زد و خورد شدیم و ناگهان خبر
آوردند یار محمد خان در این گیر و دار بقتل رسیده است .

اتباع یار محمد خان با شنیدن این خبر روحیه خود را باخته به
محاصره افتادند و هنگامیکه ما خود را بمیدان کانج رسانیدیم جسد یار
محمد خان را که گوله بدهان او خورده بود مشاهده نمودیم و تفصیل

مخالفت او بقراریست که اینک برای خوانندگان عزیز شرح داده میشود :
پس از قتل پیرم خان و برقراری گریش بجای او متدرجاً نظم



مرحوم حاج سلطانعلیخان شهاب السطنه بختیاری

اردوی مجاهدین آرامنه مختل گردیده بود و سر کرده ها آنطور که از پیرم
تبعیت میکردند از گریش شنوائی نداشتند و او هم متأسفانه نمیتوانست
سران اردو را با حسن تدبیر راضی نگاه دارد .

بعد از فتح کرمانشاه شبی یارمحمدخان و گیگوی ارمنی مشاجره میکنند و گریش بجای اینکه از حدود بیطرفی خارج نشود جانب گیگو را میگیرد، یارمحمدخان هم از این موضوع رنجیده خاطر گردیده بهخیال می افتد که با ایل کلهر و بایروند که طرفدار سالارالدوله بودند سازش و اردوی مجاهدین ارمنی را از هم متلاشی کند.

این خیال متدرجاً در یارمحمدخان قوت گرفته درخفا با معین-الکتاب که یکی از اشخاص متنفذ کرمانشاه بود تماس میگیرد و بوسیله او با مخالفین شروع بمکانبه میکند و پس از جلب اطمینان آنها قرار ملاقات میگذارد.

بعد معلوم شد چند روزی که یارمحمدخان ناپدید بوده درخارج شهر بسر می برده و با مخالفین، مشغول زد و بند و اتخاذ تصمیم لازم بوده است. دو روز قبل از اینکه قضیه علنی و برملا شود نفرات ایل، محرمانه و بطور ناشناس بشهر رفته در خانه طرفداران سالارالدوله سکونت اختیار میکنند. یارمحمدخان ضمناً به اتباع و سواران خود دستور میدهد که درموقع جنگ کلاه بر سر نگذارند تاهاجمین آنها را از سایر مجاهدین تشخیص دهند و با آنها تیراندازی نکنند.

بمحض اینکه افراد ایلات طرفدار سالارالدوله بشهر حمله میکنند اتباع یارمحمدخان و کسانی که قبلاً وارد شهر شده بودند از کهینگاه بیرون آمده با مجاهدین شروع بوجنگ مینمایند. یارمحمد خان هم شبانه وارد شهر شده برای دستگیری فرمانفرمایکسر بارک حکومتی میرود و هنگامی که با قزاقان مستحفظ اراک مصادف میشود خود را معرفی میکند و بطرف در دوم اراک میرود.

مستحفظین در دهم با وجود اینکه او خود را معرفی میکند از ورود وی جلوگیری نموده باو ایست می دهند. یار محمدخان ناگزیر ده تیر کمری خود را از جلد در آورده در صدد تیراندازی بر می آید که یکی از افراد قزاق پیشدستی و بطرف او شلیک میکند. گلوله بدهان یار محمدخان خورده بزمین در میغلطد. همراهان یار محمدخان درنگ را جایز ندانسته بفکر فرار می افتند ولی قزاقها مجال نداده آنها را دستگیر و خلع اسلحه میکنند.

خلاصه پس از مشاهده جنازه یار محمد خان، با کسب اجازه وارد



عبدالحسین میرزا فرمانفرما

ارک شده جریان امر را بفرمانفرما گزارش دادیم. فرمانفرما بوسیله نگارنده برای ضیاء السلطان و شهاب السلطنه پیغام فرستاد که اشرار را بلا استثنا دستگیر و با افراد اردو ابلاغ کنند که در مقابل هر یک نفر زندانی مبلغ بیست تومان به مجاهدین جایزه و پاداش داده خواهد شد. با صدور این دستور متدرجاً کار بجائی رسید که بعضی از مجاهدین، اشخاص بیگناه را از منزل ها بیرون کشیده تحویل مأمورین فرمانفرما میدادند

و معلوم نشد این بینوایان شوربخت با پرداخت چه مبلغ هنگفتی بعدها از زندان فرمانفرما مستخلص شدند.

پس از برقراری نظم و امنیت بدستور فرمانفرما، خانه معین‌الکتاب و بعضی محترمین دیگر را که با او همدست بودند غارت کردند و بعد از حصول اطمینان از فرار کردن اشرار، ما وقع را بتفصیل به تهران گزارش دادند و فرمانفرما رشادت و زحمات و استقامت مجاهدین را باطلاع حکومت مرکزی رسانید و ازدوات تقاضا کرد از خوانین تشویق لازم بعمل بیاید.

چند روز بعد ضیاء‌السلطان بلقب امیرچنگ و شهاب‌السلطنه بلقب امیراکرم از طرف احمدشاه مفتخر گردیدند و ضمناً نویسنده این سطور نیز به لقب مجاهدالسلطان مباحی شد ولی شهاب‌السلطنه بهمان لقب سابق اکتفا نمود و تقاضا کرد علیرضا خان پسر غلامحسین خان سردار محتشم برادر مادری او بلقب امیراکرم مفتخر شود.

گفتار یازدهم

فرمانفرما و مجازاتهای قرون وسطائی.

انتخابات قلابی بم

پس از اینکه اهالی کردستان بحمايت سالارالدوله عليه حكومت مركزى قيام نمودند و در سنندج و اطراف غوغاى عجيب و نااهنى شديدى برپا شد. شاهزاده فرمانفرما حسب الامر دولت با تمام فوا عازم سنندج گرديد. اردو بعد از يازده روز با طى راههاى سخت و صعب العبور به كامياران و جعفرآباد رسيد و سالارالدوله حسب المعمول فرار را برقرار ترجيح داد و سنندج را تخليه كرد. اردوى مركزى ضمن استقبال شايدان و تجليل و احترامات فوق العاده اى كه از طرف اهالى سنندج ابراز گرديد وارد سنندج شد و رؤساي مجاهدين در كنار شهر چادر زده دو همانجا سكونت اختيار كردند و فرمانفرما با حول و حوش ستاد فرماندهى خود بمقر حكومت رفت.

روزي خبر آوردند كه فرمانفرما تصميم گرفته است يكى از متمردين و اشرا را بيدترين وضع فجيعى مجازات نمايد و ضمناً از رؤساي مجاهدين

بازی تخته نرد بودند که یکنفر از طرف فرمانفرما با خوانین تقاضای ملاقات محرمانه کرد. شهاب السلطنه با فرستاده فرمانفرما چند دقیقه ای بمذاکره پرداخت و بلافاصله دستور داد چادر کوچکی در میان سایر چادرها برپا کنند و چون امیر جنگ چگونگی را سؤال کرد معلوم شد فرمانفرما پیغام فرستاده است که مشیردیوان را وادار کردم از خوانین ملاقات کند و بمحض اینکه در محل اردو حضور یافت باید بازداشت شود.

جریان قضیه از این قرار است که صبح همان روز جمعه فرمانفرما مشیردیوان را به ناهار دعوت میکند و سر سفره ضمن سایر مذاکرات باو میگوید: «چرا تاکنون از خوانین بختیاری دیدن نکرده و بی جهت آنها را از خود رنجانیده ای؟» و مؤکداً توصیه میکند که همان روز عصر از خوانین ملاقات کند.

پس از اینکه مشیردیوان بار دو گاه آمد و از اسب پیاده شد اسمعیل خان زراسوند و عبدالله خان بهادرالدوله او را بچادری که قبلاً آماده شده بود هدایت کردند و از او پذیرائی بعمل آوردند ولی ضمناً پنج نفر از همراهان او را خلع سلاح و در چادر قزاقخانه بازداشت نمودند. یکی دو ساعت بعد مشیردیوان جوئیای حال خوانین شد و چون از آنها خبری نرسید مشکوک گردید و تصمیم گرفت بشهر مراجعت و ملاقات را بروز بعد موکول کند ولی بهادرالدوله گفت امشب را مهمان هستید و ممکن است صبح فردا بشهر مراجعت کنید. مشیردیوان که از این جریان پریشان حال گردیده بود گفت معلوم میشود زندانی هستم اسمعیل خان گفت محبوس نیستید ولی حرکت شما هم بدون اجازه خوانین میسر نخواهد بود و چون تقاضا کرد یکنفر از سوارهای او برای آوردن لوازمات شهر

برود و بهادرالدوله گفت به دیگری ممکن است این مأموریت داده شود متوجه شد که سواران مسلح او نیز خلع سلاح و بازداشت شده‌اند .
يك هفته بدین ترتیب گذشت و مشیر دیوان نتوانست از خوانین بختیاری ملاقات کند و در این اوقات چون شنیده شد که بستگان و اقوام اللهیار شرارت را بسرحد کمال رسانیده‌اند فرمانفرما در صدد سرکوبی اشرار برآمد و دستور داد مشیر دیوان را به گریش رئیس اردوی مجاهدین ارامنه تحویل دهند و خوانین برای سرکوبی اشرار بکلیایی بروند . دو روز بعد اردو بسرکردگی امیر جنگ و شهاب السلطنه بکلیایی و سنقر رفت ولی اشرار قبل از ورود اردو با غنایمی که به بدست آورده بودند باطراف پراکنده شدند .

خوانین بختیاری پس از تمشیت سنقر و کلیایی بستندج مراجعت کردند و در بازگشت اردو معلوم شد که گریش در غیاب خوانین مبلغ هفت هزار تومان (که بیول پنجاه سال پیش مبلغ هنگفتی میشود) بعنوان مخارج اردو بزور از مشیر دیوان گرفته است . بهر حال استرداد بول از گریش ارمنی که شاید بیشتر آنرا تحویل فرمانفرما داده بود از محالات و ممتنع بشمار میرفت .

پس از هیجده روز چون در کردستان و اطراف، امنیت برقرار گردید و سالارالدوله هم بروسیه فرار کرد از طرف دولت دستور داده شد که اردو یا مشیر دیوان بپهران حرکت کند . در همدان مدارکی بدست آمد که سید کاظم یکی از سرکرده‌های مجاهدین بیرم با یار محمد خان همدست بوده و با او مکاتبه داشته است . مجاهدین گریش، سید کاظم را تیرباران و سوارهای او را خلع سلاح و مرخص کردند .

اردو از راه قزوین بطهران رفت و مشیر دیوان محکوم بتأدیه ده هزار تومان وجه گردید که نقداً پرداخت و مرخص شد. چون در تهران دیگر احتیاجی بسوار و تفنگچی نبود و از طرفی جیره و علیق سوار



مرحوم غلامحسین خان
سردار محتشم بختیاری

ها هم بواسطه بی بولی، مرتباً از طرف دولت داده نمی شد عده ای را مرخص کردند که با وطن خود بروند.

در همین گیرودار اینجانب نیز برای سرکشی بنکارهای شخصی خود باصفهان رفتم و دو ماه بعد یعنی در ماه رجب ۱۳۳۱ قمری غلامحسین خان سردار محتشم والی ایالت کرمان شد و وقتی از تهران باصفهان رسید معلوم شد شهاب السلطنه هم بمعاونت او منصوب گردیده است. سردار

محتشم در اصفهان دو هفته توقف

و پس از احضار عده ای سوار از بختیاری، بطرف کرمان حرکت کرد. اینجانب نیز باتفاق والی و معاون او عازم کرمان شدم و پس از بیست و چهار روز بکرمان رسیدم یک هفته بعد سردار محتشم، عبدالحسین خان سالار اکرم پسر خود را بحکم رانی بهم و نرماشیر و اینجانب را بمعاونت او منصوب کرد.

در ماه شوال همان سال انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی شروع و از طرف حکومت بهم و نرماشیر اعلان انتخابات منتشر گردید

پس از تعیین انجمن نظار و پهنش تعرفه، معلوم شد که اهالی بم و نرماشیر تا نزدیک خاک بلوچستان بلا استثنا طرفدار ناظم‌التجار کرمانی میباشند و مسلماً با رأی خواهند داد در صورتی که از تهران مهدیخان نامی را بسردار محتشم معرفی و تأکید کرده‌اند که حتماً باید او از صندوق انتخابات سردر آورد.

مفاد دستور دولت به حکمران بم ابلاغ گردید و چون اینجانب انجام این دستور را برخلاف عقیده و وجدان خود میدانستم از نمایندگی حکومت در انجمن استعفا دادم. جانشین اینجانب شبانه آراء صندوق را تعویض نمود و اتفاقاً قریب سبصد برگ رأی اضافه بر تعرفه های توزیع شده از صندوق خارج گردید که همین مسئله را اهالی بم دستاویز قلابی بودن آراء صندوق قرار دادند و برای ابطال انتخابات بحکومت شکایت کردند. چون حکومت بشکایت مردم ترتیب اثر نداد کسبه و اصناف شهر داکین و مغازه ها را تعطیل نمودند و در تلگرافخانه هندوواروپ که سابق آنرا تلگرافخانه انگلیسیها میگفتند و در خارج شهر بود متحصن گردیدند والی کرمان محرم‌ساز دسنور داد چون ناظم‌التجار نظم عمومی را مخدول کرده است دستگیر و بکرمان فرستاده شود. این خبر که به ناظم‌التجار رسید بلافاصله در تلگرافخانه متحصن گردید و سپس چند نفر از مأمورین دولت بعنف در صدد دستگیری او برآمدند ولی متحصنین تلگرافخانه، چون مسلح بودند ایستادگی و از جلب ناظم‌التجار جلوگیری بعمل آوردند چند روز بعد سکنر افسر سوئدی با یکصد نفر راندارم از کرمان وارد شد و متحصنین را منفرق و ناظم‌التجار و چند نفر دیگر را توقیف کرد و سپس طبق دستور واصله از کرمان، پاهای

ناظم التجار را کند کرده با ده نفر سوار ژاندارم و پختیاری با کمال خفت و خواری بمرکز ایالت فرستادند .

اینجانب از این جریان بعدی متأثر شدم که نزدیک بود در نتیجه



دکتر نورالله خان مجاهد السلطان

دکتر نورالله خان مجاهد السلطان

تفوه پیاره ای مطالب و در اثر بعضی تظاهرات بزحمت یافتیم .

روزی در يك مجلس ضیافت در خانه یکی از خوانین بم که اسعد

نظام و اسعدالسلطنه و اکرم نظام و حاجی خان معروف بسطان و افتخار نظام از خوانین درجه اول و اعضای انجمن انتخابات حضور داشتند. موضوع انتخابات و پیش آمد ناگواری که برای ناظم التجار اتفاق افتاده بود مطرح گردید .

نویسنده خطاب بخوانین و محترمین بم گفتم: «شما که میدانستید ناظم التجار و کیل حقیقی محل است و مردم از روی عقیده و ایمان باو رأی داده اند چرا باین افتضاحات تن در دادید؟» اسعد نظام گفت «حکم حاکم است و مرک مفاجات». البته این مطلب در حکومتهای فردی و دیکتاتوری واقعیت خواهد داشت ولی در رژیم مشروطیت تنها قانون است که باید در همه جا اجرا شود و حاکم ، مجری قانون خواهد بود .

در همین اوقات زمزمه جنگ بین المللی اول بلند گردید و خبر فتوحات پی در پی آلمان در همه جا شایع شد . بعد از شش ماه سردار محتشم بحکمرانی اصفهان و سردار ظفر بحکمرانی کرمان منصوب گردیدند. در آن ایام حکام هر محل رؤسای نظمیه و عدلیه و بلدییه را بدلخواه خود تعیین و بمرکز پیشنهاد میکردند و از طرف مرکز هم احکام آنها صادر میگردد .

در زمان حکومت سردار محتشم نیز اینجانب بمعاونت نظمیه اصفهان انتخاب شدم و لزوماً متذکر میشود که در آن تاریخ رئیس نظمیه اصفهان دارای درجه سرهنگی و معاون او درجه نایب سرهنگی داشت .

گفتار دوازدهم

تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین

اصفهان با سربازان تزاری

حکومت تزاری از دیرباز چشم طمع بخاک ایران دوخته بود و مأمورین
نیکلا به منظور رسیدن بآبهای گرم خلیج فارس همواره در مقام بسط و
توسعه نفوذ خود بودند.



عمال روسیه مقرر قضیه جزئی
بی اهمیتی را دستاویز و آزاد بخوانان
و دولت وقت را در معرض تهدید
قرار میدادند. در زمان تعدی شوسر
اهریکائی بدون وضع مالیه مملکت
سر و کورنی رسد کرد و مالبا نهایی
قانونی بحیطه وصول درآمد مأمورین
روسیه تزاری هشتاد فرصت بودند
که هسته سبک و بهانه ای بدست آورده
موجببات انفصال شوستر مستشار

حسن مستوفی الممالک

اهریکائی مالیه ایران را فراهم نمایند .

اختلاف مأمورین شوستر و شعاع السلطنه بر سر پرداخت مالیات و استنکاف شخص اخیر الذکر از تادیه مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقه فرصتی بدست مأمورین روسیه تزاری داد تا بعنوان پوج اینسکه شعاع - السلطنه تبعه روسیه است در این موضوع مداخله نمایند و این اختلافات بجائی رسید که روسها بایران اولتیماتوم دادند و عزل شوستر را خواستار شدند . دولت وقت بالاچار با تقاضای روسها موافقت بعمل آورد ولی آزادیخواهان اقدامات دولت تزاری روسیه را بعنوان مداخله در امور داخلی مملکت و مخالف با استقلال و حاکمیت خود تلقی نمودند و کینه روسها را بدل گرفتند .

درموقع جنگ، آزادیخواهان ایران که همواره از مظالم و تعدیات روس و انگلیس در عذاب بودند نه از لحاظ همراهی و مساعدت با آلمان بلکه بواسطه اینسکه شخصاً قادر بگرفتن انتقام از روسیه تزاری نبودند ظاهراً جانب آلمان را گرفتند تا با جلب مساعدت آن دولت از تعدیات بی رویه روسها جلوگیری بعمل آورند .

در سال ۱۳۳۳ قمری يك عده از افراد قشون روسیه تزاری که در شهر قزوین منمرکز بودند بعنوان اینسکه طرفداران آلمان در تهران دست از تحریک و اغساس بر نهی دارند بسمت مرکز عزیمت نمودند . خبر حرکت بک هزار نفر از سپاهیان روس بسمت کرج، ولوله‌ای در شهر تهران انداخت و جمعی از آزادیخواهان به بلده طیبه قم مهاجرت کردند .

مهاجرین که اغلب آنها از اعضای حزب دموکرات بودند جمعیتی بنام کمیته دفاع ملی در شهر قم تشکیل دادند که سلیمان میرزا ، سپیدحسن

مدرس اسفهای ، ادیب السلطنه سمیعی ، میرزا قاسم خان صور اسرافیل
میرزا محمد علی خان فرزین ، ابوالحسن خان معاضد السلطنه پرنیا ،



سایمان میرزا اسکندری

علیخان سیاه کوهی ، میرزا سلیمان
خان میکده ، خانباپا خان شیرازی
سردار محیی ، علی اکبر خان دهندها ،
سردار سعید پسر سردار گل ، حاج
محمد تقی شاهرودی ، میرزا طاهر
تنکابنی و میرزا علی اکبر ساعت ساز
از افراد سرشناس آن بودند .

اطرافیان احمد شاه او را از
حرکت قوای روس مستحضر و چنان
او را هراسان کردند که بلافاصله

مستوفی الممالک رئیس الوزراء و چند نفر از رجال را احضار و از آنها چاره
جوئی نمود و پس از تبادل افکار تصمیم گرفته شد که شاه با جواهرات
سلطنتی و اشیاء گرانبها باصفهان حرکت نماید .

تصمیم شاه بااطلاع سفارتخانه های خارجی که رسید نمایندگان
آلمان و اطریش و عثمانی در اندک مدتی خود را آماده حرکت باصفهان
کردند .

حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و سران دموکرات که از این جریان
اطلاع حاصل نمودند بلافاصله از اصفهان بجمع آوری مجاهدین سابق
پرداختند و تصمیم گرفتند عده ای مسلح بمرکز بفرستند تا احمد شاه را
باصفهان بیاورند در فاصله کوتاهی قوای از مجاهدین و آزادیخواهان

آماده حرکت شدند و حاج آقا نورالله ضمناً شرح لازم برضا جوزدانی و جعفرقلی چرمینی و سردار صولت و نایب حسین کاشی نوشت و دستور داد با قوامی که در اختیار دارند بی درنگ بقم بروند و منتظر دستور کمیته دفاع ملی باشند .

اینجانب بسائفة وطن پرستی از معاونت نظمیه مستعفی و باتفاق اردو عازم قم شدم . جمع آوری نفرات در اصفهان در حدود بیست روز بطول انجامید و اعضای کمیته دفاع ملی پیش از حرکت شاه، بقم رفتند و سفیر آلمان هم زودتر از سایر نمایندگان متحدین از طهران خارج شده بود . اردوی اصفهان پس از هشت روز به قم رسید و نایب حسین کاشی و رضا و جعفرقلی نیز با سوارهای مسلح خود به مهاجرین ملحق شدند .

دو روز بعد شارژدافر آلمان در قم سواران مسلح را سان دید و جیره هر سوار را يك لیره عثمانی که در آن تاریخ بیست و هشت ریال ارزش داشت تعیین کردند و بهر سوار مبلغ ده لیره از بابت جیره ده روزه تقدماً پرداخته شد . دوسه روز بعد عده سردار صولت و رضا و جعفرقلی بهمراهی سردار محیی رشتی عازم علی آباد گردیدند و اینجانب نیز باتفاق همین اردو حرکت نمودم .

کاروانسرای منظریه، سه فرسخی قم، دارای یکنفر قهوهچی و علاف بود و سواران آنچه گاه و جو و آذوقه موجود داشت تصرف کردند و علاف بیچاره هم راه قم را در پیش گرفت . صبح بطرف علی آباد حرکت کردیم و صد و پنجاه نفر ژاندارم بسرکردگی یکنفر سلطان تهرانی با قورخانه و مهمات زیاد و گاریهای چهاراسبه که مقدمه الجیش موکب احمد

شاه بود وارد علی آباد شدند . دو روز در علی آباد توقف کردیم و صبح روز سوم تاریخ حرکت اردو بحسن آباد بوسیله تلفون به کمیته دفاع ملی قم اطلاع داده شد ولی در جواب دستور رسید که تا اطلاع ثانوی اردو در علی آباد توقف کند .

پس از یک شبانه روز دستور رسید که اردو هر چه زودتر بقم مراجعت نماید و اردوی علی آباد طبق دستور بمنظریه رفت و از آنجا یک که از لحاظ آذوقه و خواربار در مضیقه بود چگونگی را به قم اطلاع داد و بنا شد چهارگاری آذوقه و علیق از آنجا سریعاً بفرستند و چون تا اوایل شب خبری نرسید و افراد فوق العاده بزحمت بودند سردار صولت و سردار محیی و رضا جوزدانی و میرزا علی اکبر ساعت ساز با هم مشورت کردند و قرار شد از منظریه به عسگر آباد واقع در کنار خط اصلی تهران بروند .

پاسی از شب گذشته خبر آوردند که یک نفر ایتالیائی بنام فاسترلی از قم وارد شده و عازم تهران است اینجانب و چند نفر سوار برای دستگیری او حرکت کردیم و وقتی به پل عسکر آباد که در نزدیکی مهمانخانه ای بود رسیدیم با دو نفر ژاندارم مسلح مصادف شدیم که برای حفاظت فاسترلی از قم فرستاده بودند . ژاندارمها از برخورد با سواران مسلح بوحشت افتادند ولی نگارنده با آنها مندرک شد که مزاحمتی برای ژاندارمها نخواهد بود .

فاسترلی در یکی از اطاقهای مهمانخانه بخواب عمیقی فرورفته بود . رضاخان جوزدانی پشت در اطاق رفت و دق الباب کرد پس از چند دقیقه و ضربات پی در پی فاسترلی از داخل اطاق با زبان فارسی شکسته بسته گفت حالا موقع خواب است و در باز نخواهد شد و سرانجام چون رضا

خان با تشدد و تهدید گفت اگر در را باز نکنی در را خواهم شکست
در را باز کرد و چون با چند نفر مسلح مواجه گردید هراسان شد. رضا



چراغعلیخان سردار صولت

خان اثنایه او را تفتیش کرد
و دستور داد هر چه زودتر
بطرف تهران حرکت کند.

فاسترلی بك اسب بموتی
نارنجی رنگ داشت که رضاخان
تصاحب کرد و دو عوض يك
اسب کندرو نحیف باو داد و
بعد تصهیم گرفت او را شبانه
بمنظریه ببرد. در منظریه
سردار محیی و سردار صولت
با فاسترلی کمال صحبت را
کردند و بامدادان روز بعد
او را با گاری پستی که از قم
بتهران میرفت بمقصد فرستادند.

چون بالاخره از آذوقه های معموله قم خبری نرسید قرار شد
اینجانب و چند نفر سوار بانفاق سلطان زاندارمیری بعسکر آباد رفته
پس از تهیه محل مناسب و آذوقه کافی مراتب را اطلاع دهیم تا اردو از
منظریه بعسکر آباد نقل مکان کند. از مقابل تپه های بالای کاروانسرای
منظریه که گذشتیم ناگهان در جاده سازه که طرف دست راست ما بود
کرد و خاک زیادی از دور برخاست و معلوم شد يك دسته كوچك در جلو

و دسته بزرگی عقب تر در حرکت است. اینجانب بدون تردید متوجه شدم که اردوی از این سمت در حرکت میباشد و دسته کوچک قاعدتاً پیشتر اول اردوی بزرگی است که از عقب حرکت میکند. سواران طبق دستور بعسکر آباد رفتند و اینجانب معجلاً برای دادن گزارش بمنظریه مراجعت نمودم.

سردار محیی و سردار صولت و میرزا علی اکبر ساعت ساز و رضا خان مقابل عمارت اتاییکی منظریه ایستاده بودند و از مراجعت من اظهار تعجب کردند. وقتی چگونگی را گفتم سردار محیی سوار اسب سفیدی شد و با عجله بالای تپه رفت و با دوربین بتماشا پرداخت. پس از اندک مدتی با خونسردی مراجعت نمود و تمسخرکنان گفت مجاهدین رشید اصفهان قافله شتر را با اردوی مسلح اشتباه کرده اند. اینجانب از اظهارات سردار محیی خجل و شرمنده شدم و ناگزیر چیزی نگفتم و چند لحظه بعد اردو بعزم عسکر آباد از منظریه حرکت کرد.

پس از طی مسافتی از راه، ناگاه عده نسبتاً زیادی سواره نظام روس از جلو تپه ها نمایان شدند و معلوم شد حدس اینجانب صائب بوده است. طرفین چون هیچکدام منتظر چنین پیش آمدی نبودند بغوریت خود را جمع و جور نمودند و پس از چند دقیقه صدای سوت شدیدی بلند شد و قزاقهای روس شمشیر کش بطرف مجاهدین حمله کردند. رضاخان روی قاطری که تشك و پالان داشت نشسته بود که یکی از قزاقها شمشیر را حواله سراو کرد ولی اتفاقاً شمشیر بر سراو اصابت نمود و تشك و پالان را از هم درید. رضاخان بلادرنگ با هفت تیرکهری سوار روس را از اسب بزیر انداخت.

رضا جوزدانی بتشویق شیخ محمدعلی کلباسی که اوایل همین کتاب
ضمن فعالیت‌های مشروطه طلبان اصفهان از او نام برده شده در جنگ با
روسها شرکت کرده بود.

در این جنگ شدید تن بتن عده‌ای از طرفین بقتل رسیدند و



حاج شیخ محمد علی کلباسی

چون مجاهدین با اسلحه گرم از خود دفاع میکردند کمتر تلفات دادند.
وقتی اردوی بزرگ روسها رسید مجاهدین لاعلاج بکاروانسرای منظریه
پناه بردند و کاروانسرا از طرف روسها بمحاصره درآمد. زد و خورد تا
اوایل شب ادامه داشت و سلطان زاندار مری با چند نفر زاندارم و دو

ماکزیم در يك برج و رضا خان و سردار محیی و سردار صولت و چند نفر در برج دیگر بودند که ناگهان نوری عظیم تمام صحن کاروانسرا و برجها را روشن کرد.

در این هنگام سلطان زاندار مری فریاد کشید که روسها بوسیله نور افکن میخواهند وضع را تشخیص و افراد را هدف گلوله قرار دهند و افراد باید فوراً برای اینکه هدف گلوله واقع نشوند خود را پنهان کنند. طولی نکشید که غرش شدید توپ بگوش رسید و گلوله توپ از بالای کاروانسرا گذشت. روسها مجدداً با نور افکن همه جا را روشن کردند و بدنبال آن گلوله دیگری وسط کاروانسرا منفجر گردید. گلوله سوم برجی که زاندارها در آن موضع گرفته بودند اصابت نمود و سر برج را خراب کرد.

چون دیگر جای درنگ و توقف نبود و روسها درازکش با سینه بطرف قلعه پیش میامدند و مسافت زیادی باقلعه نداشتند ماکزیم زاندارها بکار افتاد.

روسها که وضع را چنین دیدند از زمین برخاسته عقب گرد کردند. در همین حال هر دو ماکزیم زاندارها بکار افتاد و نفرات دشمن که بزمین میفتادند بخوبی دیده میشدند. در نتیجه انفجار گلوله توپ روسها، دو اسب گاری زاندار مری سقط گردید و يك گاری هم از حیز انتفاع افتاد.

پس از عقب گرد روسها مجاهدین بلا درنگ از کاروانسرا خارج شدند و شتابان راه قم را در پیش گرفتند و میرزا علی اکبر ساعت سازهیم پس از این قضیه از مهاجرت پشیمان گردید و بعد از خروج از کاروانسرا پیاده بطرف تهران فرار کرد.

مجاهدین از کاروانسرا که دور شدند کنار راه قم مورد هجوم روسها واقع و در این زد و خورد هفت نفر ژاندارم کشته شدند و بقیه بهتر ترتیبی بود خود را به پل عسگر آباد رسانیدند. در عسگر آباد بعد از اینکه یقین حاصل شد روسها شبانه بتعقیب مجاهدین نخواهند آمد موضوع دفن ژاندارمهای مقتول مطرح گردید و تصمیم گرفته شد جنازه‌ها را بهتر ترتیبی که هست برای کفن و دفن بعسگر آباد انتقال دهند زیرا میگفتند روسها بمرده دشمن نیز اکتفا نکرده جنازه‌ها را با شمشیر قطعه قطعه مینمایند.

اینجانب داوطلب شدم که اجساد ژاندارمها را بعسگر آباد انتقال دهم و برای انجام این منظور يك گاری دو چرخه بایک رأس اسب از طویلۀ ارباب علی عسگر متصدی چابار خانه دولتی برداشته باتفاق علی خان مشکونی و پهلوان رضا کاشانی و صوات خالد آبادی ویست نفر سوار با کمال حزم و احتیاط عازم محل زد و خورد شدم. نزدیکی محل از اسب پیاده شدیم و چند نفر را برای نگاهداری اسبها گذاشته بقیه بطرف اجساد حرکت کردیم و جنازه‌ها را بدوش کشیده بگاری دو چرخ که همراه برده بودیم انتقال دادیم.

بعد از مراجعت به عسگر آباد چند نفر روی پل منتظر ما بودند و از اینکه ما مأموریت خود را بدون مقابله با خطر انجام داده‌ایم اظهار مسرت کردند.

سردار محیی از قهوه‌چی عسگر آباد تقاضا کرد که اجساد مقتولین را بخاک بسپارد ولی وی گفت که چون صبح نزدیک است و بیم آن میرود که قزاقهای روس رسیده خودم را هم بکشند بهتر این است که اجساد

را از بالای پل پرودخانه بیندازید تا پس از اینکه اردوی روس از محل دور شد نسبت به کفن و دفن آنها اقدام شود. سردار محیی با پرداخت هفت لیره عثمانی به قهوجی او را بحضرت معصومه قسم داد که نسبت بدفن کشته شدگان کوتاهی و مسامحه نکند و مجاهدین بعد از حصول اطمینان باینکه در موقع فرصت مقتولین بدفن خواهند رسید بطرف قم رهسپار شدند.

گفتار سیزدهم

اشغال قم از طرف اردوی روس و زندانی شدن

مؤلف

چون دو شبانه روز بود که افراد اردو غذای حسابی نخورده و اسبها هم از کمی علیق از کار افتاده بودند لذا مجاهدین پس از ورود بقم قبل از هر چیزی ب فکر غذای خود و خوراک اسبها افتادند .

نگارنده در اثر مسافرت های متوالی با دو نفر در قم خصوصیت و دوستی زیاد پیدا کرده بودم و این دو نفر یکی صمصام بود که سالها ریاست نظمیة آن شهرستان را داشت و دیگری سید محمد معروف بامام که دارای دو دستگاه عمارت زواری در خیابان حضرتی بود . لدی الورود بمنزل سیده محمد امام رفتم و پس از تهیه جا و مکان شبانه برای کسب اطلاع بعمارت انابیکی که محل تشکیل کمیته دفاع ملی بود رهسپار گردیدم . معلوم شد اعضای کمیته پس از اطلاع از انصراف حرکت شاه دوروز قبل از قم به کاشان رفته اند تا از آنجا عازم اصفهان شوند .

خواربار فروشان قم سبها را جلوی دکان خود پرده ای میکشند که آنرا تجیر میگویند تا انانیه دکان باینوسیله از دستبرد و دله دزدی

معصومه به قم مشرف شده‌ام قهقهه خنده را سرداد و گفت شما و عده‌ای
جهال خیال میکنید میتوانید با دولت مقتدر تزاری روس مخالفت کنید؟
و وقتی گفتم من یکنفر طیبم که بمنظور زیارت به قم آمده‌ام و مقصود از
این اظهارات را نمی‌دانم چیست، باز خنده مفصلی کرد و بعد با صاحب‌منصبان
روس مشغول مذاکره شد.

در این هنگام چون من متوجه شدم که صمصام بیچاره از این بیش
آمد سخت نگران و هراسان شده‌است با اشاره سر عدم اهمیت موضوع را
خاطر نشان کردم و میرزا صادقخان گفت جناب پالکونیک میفرمایند شما
جزو سواران چریک بوده‌اید و بمحض اینکه من گفتم اشتباه کرده‌اند با
کمال وقاحت بنای هتاکی را گذاشت.

وقتی دیدم میرزا صادقخان در فحاشی زیاده‌روی میکند با ملایمت
گفتم جناب‌عالی ایرانی و مسلمان هستید و شایسته نیست يك نفر سید
مسلمان ایرانی را که هموطن شما میباشد برای رضایت اجنبی اینطور
بی‌محابا بیاد فحش و دشنام بگیرد. این سخن بجای اینکه در میرزا صادق
خان مؤثر واقع شود بیشتر او را عصبانی کرد و معلوم شد این مرد اجنبی
پرست کاسه گرمتر از آتش میباشد.

یکی از سالداتهای روس که مثل مجسمه جلوی میز ایستاده بود
طبق دستور میرزا صادقخان دست مرا گرفت و از اطاق خارج کرد و در
جوار یکی از اطاقها در درگاهی کوچکی که يك متر و نیم در يك متر
وسعت داشت و از خاکه‌های سیاه‌رنگ کف آن معلوم بود که انبار زغال
بوده زندانی کرد.

این باز داشتگاه بقدری تاریک بود که جایی دیده نمیشد و پس

از چند ساعت چشمم به تاریکی آشنا گردید. بعد از مدتی، از مذاکرات پاسبانهای پشت زندان معلوم شد شب فرارسیده و مسلماً تا صبح روز بعد در این زندان خواهم بود. یکی دو ساعت بعد یکی از سالداتهای روس در را باز کرد و از لای در يك قطعه نان سیاه که معلوم نبود در چه عصر و زمانی پخته شده و يك کاسه سفالین آب روی زمین گذاشت و مجدداً در را بست و پی کار خود رفت. چون گرسنگی متدرجاً مستولی شد نان را برداشتم تا بهر ترتیبی هست با آن سد جوع کنم ولی متأسفانه بقدری خشك و غیرمأكول بود که از خوردن آن صرفنظر کردم و عطای سرباز تزاری را بلباقش بخشیدم و در نتیجه خستگی بخواب عمیقی فرورفتم.

بامدادان که از خواب بیدار شدم اتفاق شرم آوری افتاد که شرح آن خارج از ادب است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز کاملاً از وحشیگریهای سربازان تزاری اطلاع حاصل کنند ناگزیر چگونه گی جریان اجمالاً توضیح داده خواهد شد:

صبحگاهان یکی از سالداتها در را باز کرد و بدون توجه باینکه موجود بیگناهی در نتیجه مظالم حکومت تزاری در گوشه این بیغوله افتاده و با سرنوشت شوم خود در جنك و پیکار میباشد سر تا سر کف محوطه را نخیس و آلوده کرد

در ابتدا اینجانب بخیال اینکه او از وجود یکنفر دیگر در این محل بی اطلاع است بنای داد و فریاد را گذاشتم ولی او بدون اعتنا باین سر و صداها مثل حیوان بکار خود ادامه داد و وقتی این عمل بوسیله سربازان دیگر هم تجدید گردید معلوم شد فرزندان نیکلاماً عامداً

این عمل ناهنجار را مرتکب میشوند .

چند ساعت بعد که مرا بدفتر رئیس نظمیہ احضار کردند بی اختیار از حال طبیعی خارج و با این و آن کلایز شدم .
صمصام رئیس نظمیہ معلوم بود که از این پیش آمد فوق العاده ملول و دلتنگ گردیده و مخصوصاً چون کاری از دستش ساخته نیست بیشتر ناراحت و مکدر است .



سید رضا میرزاده عشقی

استنطاق شروع شد :

س- گفتی اسمت چیست ؟

ج- سید نورالله

س- شغل ؟

ج- طبابت

س- اهل کجا هستی ؟

ج- اصفهان

س- برای چه قم آمده ای ؟

ج- برای زیارت

س- چند مرتبه تا کنون بقم آمده ای ؟

ج- معمولاً هر شش ماه یک مرتبه برای زیارت میایم

س- کجا منزل می کنی ؟

ج- عمارت زواری سید محمد امام

س- سید محمد ترا میشناسد ؟

ج- بلی

س- چند روز است وارد شده ای ؟

ج- دو روز

س- جمعیت سیبک (چریک) سوارها را کجا دیدید؟

ج درین راه کسی را ندیدم

س به چه وسیله بقم آمدید؟

ج . با مکاری

س مکاری کجاست؟

ج مکاری قهرودی بود و بار رشت داشت و پس از یکشب توقف

بآنجا حرکت کرد .

میرزا صادقخان از این سخن بخنده در آمد و گفت معلوم میشود

از آن کهنه اصفهانیهای ناقلا هستی و ضمناً بسالدا آنها دستورداد مرا بهممان

زندان گذائی ببرند .

در موقع خروج گفتم ضعف دولت ما بجائی رسیده که سر بازان

اجنبی بمقدرات و سرنوشت مردم ایران حکومت میکنند و شما قدرت

آنرا دارید که هر کاری خواسته باشید انجام دهید ولی تقاضا میکنم دستور

دهید این آقایان سالدا آنها که بزعم شما نماینده یک کشور متمدن هستند

محل ادرار خود را تغییر دهند و زندان را بجای مستراح نگیرند . حضار

بخنده افتادند و دوستان بدل رنجیدند و از بیم دم بر نیارودند .

در موقع خروج از اطاق بهممان پاسبانی مصادف شدم که مرا به

اداره نظمیہ جلب کرده بود . اضطراباً گفتم اگر ممکن است لقمه نانی

برای من فراهم کن که از دیروز تا بحال چیزی نخورده ام . پاسبان در

جواب گفت: اگر وجه لازم بپردازید هر چه خواسته باشید برای شما

فراهم خواهم کرد .

من باو متذکر شدم که در موقع تفتیش فقط یازده لیره داشتم که
سالداتهای مأمور زندان از جیب من در آوردند. پاسبان ناهبرده اعتنائی
نمود و سالداتها مرا مجدداً بزندان بردند و بعد از یکی دو ساعت در
را باز کردند. همان پاسبان يك نیمه نان سنگك با کمی پنیر بمن داد و
گفت قراول زندان با من دوست است و با آوردن غذا از خارج زندان
موافقت کرده ولی از این ماجرا دیگری نباید مطلع شود.

شب را در زندان بسر بردم و فردا صبح مجدداً مرا بدفتر رئیس
نظمیه بردند و همان اشخاص روز بعد بعلاوه سید محمد امام حضور
داشتند.

میرزا صادقخان از سید امام پرسید این شخص را میشناسی؟ گفت
بلی این آقا طیب است و سالی دو مرتبه برای زیارت بقم میاید و در جواب
اینکه در موقع توقف سوارهای مخالف در قم بوده یانه گفت خیر دو روز بعد
از حرکت آنها وارد شد.

جلسه بازجوئی بهمین جا خاتمه یافت و مجدداً مرا بزندان بردند
و تا طرف عصر در آنجا بودم و از جوابهای سید امام اطمینان قلب پیدا
کردم.

حوالی غروب پالکنیک روس و صمصام رئیس نظمیه و بعد سید محمد
امام بعمارت شهربانی آمدند و مرا نیز بمحوطه اداره منتقل کردند.
مذاکرات پالکنیک با سید امام و رئیس شهربانی بطول انجامید و پس از
اینکه رئیس شهربانی از اطاق خارج شد یکی از پاسبانها گفت باین زندانی
که پای دیوار نشسته خوراك داده اید یا خیر و پس از صدور دستور تهیه
غذا در موقع خروج با کمال احتیاط لبخندی زد که من کاملاً دریافتم قضایا

بنحو دلخواه خاتمه یافته است .

شب را باز در نظمیہ بسر بردم و صبح روز بعد مرا باطاق پالکنیک احضار کردند و میرزا صادق خان گفت شما باید کفیل بدهید که از قم خارج نشوید و چون پرسید آیا در قم آشنا دارید و من جواب منفی دادم از سید محمد امام ضمانت نامه ای گرفتند و مرا آزاد کردند . اینجانب باتفاق سید محمد امام از نظمیہ بیرون رفتم و معلوم شد جریان بازجویی مرا شب همان روز استنطاق، رئیس نظمیہ باو اطلاع داده و تأکید کرده است که در صورت تحقیق بهمان ترتیب پاسخ بدهد تا با اظهارات من تناقض نداشته باشد .

دو سال بعد از این حادثه شوم یکروز در تهران هنگام عبور از خیابان میرزا صادق خان را بوضع اسفناکی در یکی از قهوه خانه های درجه سه تهران مشاهده کردم که در نتیجه خدمت به بیگانگان و خیانت بمادر وطن دچار عواقب وخیمی شده است .

خلاصه پاسی از نیمه شب که گذشت صمصام یا لباس کشوری وارد منزل سید محمد امام شد و از آزادی من ابراز مسرت کرد و صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب با گاری پستی عازم کاشان شدم .

پس از ورود به پاستنگان معلوم شد گماشته اینجانب طبق قرار قبلی پنج روز در آنجا معطل و چون از بازگشت من مأیوس میشود عازم کاشان میگردد .

من وقتی به کاشان رسیدم که اعضای کمیته عازم اصفهان بودند و رؤسا و افراد عموماً از مراجعت من اظهار خوشوقتی نمودند . سردار صولت گفت بهتر این است با آقای مدرس مراجعه و از او کسب تکلیف شود

که آیا همراهان باتفاق اعضای کمیتهٔ ملی باصفهان بروند یا مأموریت دیگری بعهدهٔ آنها محول خواهد شد .

من بلافاصله خود را به مدرس که عازم حرکت بود رسانیده جریان را با او درمیان گذاشتم و چون وی از آشفتگی اوضاع نگران بود تکلیف صریحی معین نکرد و گفت فعلا چون کاشان در معرض تهدید قوای روس واقع شده باید هرچه زودتر اینجا را تخلیه کرد .

سردار صولت هم که اوضاع را چنین دید از کاشان بطرف مرز آباد اردستان ملکی سهام السلطنه عرب پدروان خود رفت و سایرین عازم اصفهان شدند .

گفتار چهاردهم

کشمکش آزادیخواهان با عمال روسیه و عملیات

فرزندان ظل السلطان در اصفهان

اعضای کمیته ملی که وارد اصفهان شدند حاج سید حبیب الله امین التجار از آنها پذیرائی کامل بعمل آورد و هر يك بفرخور شأن و مقام خود در منزل یکی از آزادیخواهان و معارف اصفهان سکونت اختیار کردند ولی بیشتر در منزل امین التجار وارد شدند.

امین التجار يك شب از شیخ الاسلام و دکتر مسیح خان حافظ الصحه و سید نعمت الله افتخار السادات و شکر الله خان لبنانی و شیخ محمد حسین قمشهای و سید نورالدین خان استوان و میرزا آقاخان لبنانی دعوت کرد و با حضور چند نفر از سران کمیته دفاع ملی در اطراف اوضاع مملکت مذاکرات لازم بعمل آمد و سرانجام قرار شد با اتخاذ تدابیر لازم موافقت مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه جلب شود و پس از تجهیز قوای مسلح مکفی بطرف کرمانشاه که مقر نظام السلطنه و اردوی مجاهدین ملی است حرکت کند.

اشخاص نامبرده بالا بفعالیت پرداختند و بعضی از آنها پس از تکمیل
قوا عازم کرمانشاه شدند. پس از حرکت قوای مجاهدین کمیته ملی اصفهان



رضا قلیخان نظام السلطنه

تصمیم گرفت ژاندارمهای
مقیم اصفهان را نیز بجهت
جنگ کرمانشاه بفرستد و
اجرای این تصمیم را بسا
صاحبمنصبان ارشد ژاندارمری
سرتیب حیدرقلی خان پسیان
و مائر عبدالعلی خان اعتماد
مقدم و مائر فضل الله خان در
میان گذاشت و چون چنانچه
فرمانده سوئدی تشکیلات
ژاندارمری با این امر مخالف
بود شبانه او را دستگیر و دو
روز در منزل حسن علیزاده

یکی از مجاهدین ملی توقیف کردند. سپس مبلغ پانصد تومان وجه نقد با و
پرداخته و پیرا روانه شیراز نمودند.

قوای ژاندارمری اصفهان با مهمات کافی که در اختیار داشت با اتفاق
محمد کریمخان گزی و میرزا آقاخان و شکرالله خان لنبانی و یکصد و
هشتاد نفر مجاهد اصفهانی عازم جبهه کرمانشاه شد. پس از حرکت قوا
حاج آقا نورالله نویسنده را احضار کرد و دستور داد فوراً بمزد آباد
بروم و سردار صولت را با کلیه سوارهای مسلح که در اختیار او بود

بقصبة قمشه (شهرضا) حرکت دهم.

آن عده از اعضای کمیته ملی هم که به شلمزار رفته بودند در آنجا تشکیل جلسه داده با مرتضی قلیخان صمصام وارد مذاکره شدند. مرتضی قلی خان پس از اندکی مطالعه گفته بود حرکت من مستلزم سه شرط است :

۱- دولتین آلمان و عثمانی که همعهد و هم پیمان ما هستند استقلال و تمامیت ایران را تضمین نمایند.



اعضای هیئت حکومت موقتی : از راست جناب آقای امان الله اردلان (حاج عزالمالک) - مرحوم محمد علی فرزین - مرحوم ادیب السلطنه (حسین سمیعی) - مرحوم رضاقلیخان نظام السلطنه - مرحوم سید حسن مدرس - جناب آقای محمد علی مافی (نظام السلطنه فعلی) - مرحوم قاسم صور اسرافیل.

۲- اسلحه و پول باندازه مکفی برای سواران بختیاری بفرستند.

۳- سید نعمت الله افتخارالسادات را همراه خود بکرمانشاه ببرند

و کمیته دفاع ملی قرار داد مربوط با استقلال و حاکمیت ایران را با اعضای

نمایندگان مجاز و صلاحیتدار آلمان و عثمانی رسانیده با پول و مهمات
تحويل او بدهند و وی چگونگی را بشلمزار اطلاع دهد تا من و سواران
بختیاری بلاد رنگ حرکت نماییم .

اعضای کمیته دفاع ملی از شلمزار حرکت نموده از خط پروجره
عازم کرمانشاه شدند و در پروجره وقتی خیردار شدند که روسها نیاوند و
کرمانشاه را تصرف کرده اند تغییر مسیر دادند و بخرم آباد رفتند . از
خرم آباد باکمک و همراهی نظرعلی خان امرائی از رود صیمره لرستان
گذشته عازم قصر شیرین شدند و در همین اوان شنیده شد که عارف قزوینی
و عشقی دو شاعر ملی نیز بمهاجرین پیوسته اند . از قصر شیرین نیز عده ای
از مهاجرین در اثر فشار روسهای تزاری به بغداد رفتند و مدتی در عراق
عرب متوقف گردیدند .

پس از چندی انور پاشا از اسلامبول به بغداد رفت و با کمیته
دفاع ملی قراردادی بست که نظام السلطنه و سران مجاهدین به اتفاق
چهار هزار نفر عسکر ترک بایران مراجعت و روسها را از ایران خارج کنند .
بموجب قرارداد منعقدہ يك کردارمه قشون عثمانی از بغداد بایران
وارد شد و باکمک مجاهدین ایرانی قوای روسیه تزاری را تا گردنه آوج
همدان عقب نشانید .

جنگهای گردنه آوج چند روزی بطول انجامید و در همین گیرودار
ابوالقاسمخان ضرغام و محمدخان سالار اعظم و مهدیقانی خان سالار مسعود
و بهادر السلطنه با عده ای باردوی مجاهدین ملحق گردیدند .

اما علت مراجعت مجاهدین اصفهان کسه بعلی آباد رفته بودند و
عدم مقاومت آنها در مقابل سربازان روس و تخلیه قم از طرف مهاجرین

و حرکت عده‌ای بسمت کرمانشاه و جمعی باصفهان طبق اظهارات آقای مدرس این بود که پس از حرکت قوای روس از کرج احمدشاه با جمعی از درباریان تصمیم گرفت باصفهان عزیمت و پایتخت را با آنجا منتقل نماید و حتی کلیه جواهرات سلطنتی و اشیاء نفیسه متعلق بشاه و دولت را جمع آوری کرده و آماده حرکت بودند که سفرای انگلیس و روس بلافاصله حضور شاه شرفیاب گردیده بالصراحه خاطر نشان کردند که هرگاه از این تصمیم که علیه منافع متفقین است انصراف حاصل نکند بسر نوشت محمدعلی میرزا دچار خواهد شد.

شاه جوان با درباریان و رجال سیاسی بمشورت پرداخت و باوجود اینکه مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت با انصراف شاه مخالف بود درباریان و معمرین قاجاریه عزیمت شاه را جایز ندانستند و سرانجام شاه را از اجرای این تصمیم منصرف نمودند.

مرحوم مدرس بنگارنده گفت وقتی خبر انصراف شاه از طهران به کمیته دفاع ملی قم رسید سران مهاجرین مصلحت چنین دیدند که اردوی مجاهدین از علی آباد مراجعت نموده پس از تکمیل قوا و تهیه مقدمات با سربازان روسیه که بی طرفی ایران را نقض نموده و وارد ایران شده‌اند بجنگ وجدال پردازند.

بطوریکه قبلاً تذکر داده شد نگارنده بنا بدستور حاج آقا نورالله بمزدآباد اردستان رفتم و پس از چند روز توقف باتفاق سردار صولت و سهرابخان ارشد و عده‌ای سوار مسلح از راه رودشتین عازم جرقویه شهرضا شدیم.

قصبه قمشه در دو کیلو متری ساهرضا واقع شده و در آن تاریخ

دارای حصار محکم و برجهای متعددی بود. چون اهالی قمشه که فعلاً شهرضا نامیده میشود بدستور علیرضاخان کلانتر تمام برج و باروها را سنگربندی نموده بدون اجازه کلانتر اجازه ورود نمی دادند و دهکده شاهرضاهم دارای چند خانوار بیشتر نبود و آذوقه کافی برای اردوی اردستان فراهم نمیگردید سردارصولت و رضاخان جوزدانی و سهرابخان ارشد ب فکر چاره جوئی افتادند و از آنجائیکه نویسنده باعلیرضاخان، کلانتر قمشه، دوستی دیرینه داشت شخصاً داوطلب شدم که عازم قمشه گردیده پس از جلب موافقت او به تهیه آذوقه پردازم.

این پیشنهاد مورد پسند واقع گردید و اینجانب اسب و اسلحه و سایر لوازمات شخصی خود را به میرزا ابوطالبخان شیروانی منشی سردار صولت که بعد ها روزنامه میهن را انتشار داد و یکی دو دوره هم بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد تحویل داده به تنهایی راه قمشه را پیش گرفتم.

از نزدیکی برج بوسیله یکی از تفنگچی های قمشه ازعلیرضاخان تقاضای ملاقات کردم و پس از نیمساعت نامبرده مراجعت و در قلعه را باز کرد و اینجانب را بمنزل علیرضاخان راهنمایی نمود. خوانین قمشه پس از احوالپرسی و تعارفات مقدماتی علت آمدن سردار صولت را جویا شدند. اینجانب جریان را توضیح داده گفتم که سردارصولت بنا بدستور حاج آقان نورالله بآن حدود رفته و پس از ملاقات با او مراجعت خواهد کرد و مطلقاً خیال تجاوز و تعرض بسکنه قمشه را ندارد و فعلاً از لحاظ آذوقه در مضیقه افتاده و حاضر است مایحتاج اردو را در مقابل وجه نقد خریداری کند. محمد باقرخان برادر علی رضاخان گفت

اهالی قمشه از سردار صولت کمال اطمینان را دارند و فقط از رضا خان جوزدانی که سابقه شرارت دارد متوحش و نگران میباشند. اینجانب چون از سابقه رضاخان اطلاع کامل داشتم نگرانی مردم را بيمورد ندانسته موضوع را دنبال نکردم و فقط مسئله تهیه و حمل آذوقه را تعقیب و از آنها چاره جویی نمودم.

علیرضا خان گفت آذوقه م. ورد احتیاج را صورت بدهید تا بوسیله تفنگچی های قمشه بشاهرضا بفرستم و شما شخصاً تحویل گرفته رسید بدهید و بموقع حساب آنرا انصفیه کنید مسئله تهیه آذوقه بهمین ترتیب حل و فیصله پذیرفت.

عصر روز دوم اسفند ۱۲۹۳ شمسی قاصدی از طرف حاج آقا نورالله رسید و قرار شد سردار صولت و رضاخان جوزدانی به آسیاب يك فرسنگی قمشه روانه گردیده با آقا ملاقات کنند.

حاج آقا نورالله بسردار صولت و رضاخان دستور داد که چون روسها در کاشان متوقف گردیده و سردار اشجع حاکم اصفهان هم شهر را تخلیه نموده و با اتباع خود به بختیاری رفته است صلاح در این است که اردو باصفهان عزیزت و شهر را تصرف نماید و خود او نیز بقلعه نور آباد نزدیک شهر رفته منتظر نتیجه خواهد بود.

پس از خانمه مذاکرات، سردار صولت و همراهان روانه شاهرضا گردیدند و اینجانب نیز برای پرداخت قیمت اجناسی که به علیرضا خان فرستاده بود عازم قمشه شدم ولی آنچه کردم نامبرده از دریافت وجه امتناع نمود و گفت این جمعیت مهمان و وارد بر ما بودند و علت عدم پذیرائی سردار صولت و همراهان تنها همان وجود رضاخان بود که مردم

از او نگرانی داشتند.

روز سوم اسفند از شاهرضا حرکت و شب را در مهیار توقف کرده روز بعد وارد اصفهان شدیم. خوانین مستقیماً بعمارت حکومتی رفتند و عده‌ای نیز در باغ سردار ظفر واقع در چهارباغ که فعلاً محل اداره



مرحوم سید حسن مدرس

کاراست سکنی نمودند و سوارها نیز در کاروانسراهای اطراف میدان شاه منزل گرفتند.

روز بعد از دروازه آهنگران تا گز سه فرسخی شهر و سایر دروازه ها قراول و دیده بان گذاشتند ولی ضمناً طرفداران متفقین هم از قبیل محمود میرزا یمین السلطنه و اکبر میرزا صارم الدوله و همایون میرزا امیر ارفع فرزندان مسعود میرزا ظل السلطان در خفا بتبیه قوا میپرداختند.

چهارده روز بعد، از گز و برخوار خبر رسید که اردوی روس وارد مورچه خورت شده است بشنیدن این خبر مجاهدین بتعداد قوای دروازه ها افزوده آماده دفاع شدند.

عصر روز سی ام اسفند ۱۲۹۳ شمسی روسها براهنمائی یمین السلطنه و صارم الدوله و همایون میرزا و احمدخان مقخم الملك (نیک پی) که طرفدار متفقین بودند بدروازه تهران آهنگران رسیدند.

قوای مجاهدین که بیرون دروازه سنگر بندی کرده بودند بدفاع پرداختند و تا چند ساعت روسها را متوقف نموده از پیشروی باز داشتند در همین گیرودار طرفداران روس از عقب بقوای ملی حمله نموده کار را بر آنها سخت گرفتند.

مجاهدین که وضع را چنین دیدند پس از دادن چند نفر تلفات از راه بیاد آباد باصفهان برگشته از پل چهار باغ از شهر خارج شدند. هنگام عبور مجاهدین از چهار باغ ژاندارمهای مالیه بدستور میرزا قاسم خان آصف الملك شیرازی پیشکار وقت به آنها تیراندازی نموده يك نفر را بقتل رسانیدند و همین عمل ناجوانمردانه باعث شد که او به پشتیبانی روسها دو سال بدوات حساب ندهد و وجوه دولتی را حیف و میل نماید.

سوارهای شکست خورده یکسره راه قریه مبارکه لنجان را پیش گرفتند غافل از اینکه همایون میرزا قبلاً عده‌ای را در آنجا مسلح و آماده کارزار کرده است .

هنگامیکه اردوی مجاهدین بنزدیکی مبارکه رسید تفنگچیهای آنجا شروع به تیراندازی کردند ولی در مقابل حملات مجاهدین تاب مقاومت نیاوردند و سواران ملی قریه را متصرف شدند .

پس از استقرار اردو در مبارکه نگارنده با ده نفر سوار مأمور شد که قریه کهنو رفته حاج آقا نورالله را از جریان امور مستحضر نماید لذا شبانه به محل مزبور عزیمت و بوسیله حاج محمد علی آقا کدخدای آنجا با سیدمهدی پیشکار حاج آقا نورالله ملاقات کردم و سپس وارد منزل آقا شدم .

حاج آقا نورالله با شب کلاه در رختخواب نشسته بود و چون از جریان امر اطلاع حاصل کرد ب فکر فرورفت . اینجانب از او تقاضا کردم که فی الفور آعادة حرکت و بارو که از مبارکه به حسن آباد رفته است ملحق شود .

حاج آقا نورالله با تسبیح استخاره کرد و بسید مهدی دستور داد بلادرنگ کالسکه او را حاضر کنند . پس از یک ساعت که وسایل حرکت از هر جهت آماده گردید رعد و برق و طوفان شدیدی شروع شد و باران بشدت باریدن گرفت ولی با این وصف حرکت بتأخیر نیفتاد و اول آفتاب عید نوروز وارد حسن آباد شدیم .

گفتار پانزدهم

عملیات ظالمانه پمین السلطنه در اصفهان و تبعید

حاج آقا جمال بطهران

اردوی مجاهدین بسفید دشت چهار محال منزل ابوالقاسمخان



جناب آقای محمد علی مافی
(نظام السلطنه) مسئول خارجه
حکومت موقتی

بختیاری پسر ضرغام السلطنه رفته بود و ما نیز پس از سه ساعت توقف از حسن آباد عازم سفیددشت شدیم اردو بیست و یک روز در سفید دشت توقف کرد و کلیه افراد تمام این مدت را مهمان ابوالقاسمخان ضرغام بودند.

صبح روز بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۳۴ قمری نامه‌ای از ضرغام - السلطنه رسید که تمام مجاهدین را به فرادبنه دعوت کرده بود و بموجب این دعوت اردو بعد از ظهر بطرف

فرادینه حرکت نمود و مقارن غروب وارد آنجا شد .

ضرغام السلطنه موجبات پذیرائی مجاهدین را از هر جهت فراهم کرده بود . این مرد شریف و بزرگوار برای هر دسته بفرخورحال منزل مناسبی آماده کرد و حتی باقوام و بستگان خود که دارای ساختمانهای نسبتاً آبرومندی بودند دستور داد منازل خود را تخلیه کرده به میهمانان تازه وارد تحویل دهند و تمام مخارج افراد از آشپزخانه و یا آبدارخانه مرتباً پرداخت میگردد .

چند روز بعد حاج خسروخان سردارظفر که درقریه « ده چشمه » ملک شخصی خود اقامت داشت از سران مجاهدین دعوت بعمل آورد و سرکردگان اردو پس از صوابدید ضرغام السلطنه بمحل موعود رفتند و در آنجا هم ازعوم باکمال احترام و محبت پذیرائی بعمل آمد .

یکی از روزها که وسایل ناهار درحوالی یکی از چشمه سارهای ده چشمه فراهم گردیده بود شاعرشهر وحید دستگردی اشعاری چند در وصف الحال سران مهاجرین بنظم در آورد و قرائت کرد که از هر جهت مورد توجه عموم حضار واقع شد .

تمام این اشعار در یکی از تألیفات شاعر بنام « ره آورد وحید » بطبع رسیده و ذیلا یک قسمت از آنها برای سرگرمی خوانندگان عزیز درج میگردد و ضمناً توصیه میشود که علاقمندان برای استفاده از تمام ابیات این منظومه بکتاب ره آورد وحید مراجعه نمایند .

من و یاران مهاجر بنقاضای فلک

شب آدینه رسیدیم بصوب دزک

اعتماد است و میجاهد، صمد مستوفی

جانب چهارمحل تاخته یا پویه وتك
خسته خاطر همه از بازی تقدیر قضا
بسته گردن همه را رشته تقدیر فلک
همه در بادیۀ رنج و عنا سرگشته
همه در زاویه فکر و فنا مستهلک
چار تکبیر زده هر یک بر هستی خویش
بتوانائی خود خواه فزون خواه اندک
همه را صورت از سیلی دشمن نیلی
همه را لشکر بگانه گریزانده بچک
تا به بغداد گریزند ز ترس ارشوند
سپه روس به زرگنده رود از قلک
❖ ❖ ❖

زبان حال سید حسین اعتمادالتجار

اعتماد است بدینگونه سخن سنج که کاس
بسماراهسپر میشدمی من ز سمک
آسمانا ز چه با مشت مرا کوبی پوز
روزگارا ز چه با اطمه مرا مالی تک
بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی
کیش من کفر ویدرهند و ومادر ازبک
من نه در دام دموکرات بخود افتادم
که فکندند رفیقانم با دوز و کلک

گر چنین روز مرا بود مصور بخیال
از وطن نام نمیبردم با چوب و فلک

زبانحال مجاهد السلطان

گوید اینگونه مجاهد که خدایا توبه

من طیبم نه مجاهد بهمه جن و ملک
بعد از این هر که مرا خواند مجاهد ایگاش
نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حک
جنگ با روس و من نسخه نویسی هیبات
صید عصفور مرا نیست میسر به پفک

زبانحال سردار معظم بختیاری

نیز سردار معظم به تبسم میگفت
کاین وطنخواهی بردامن ایران زده ملک
با چنین مایه هنرمندی و هوش و دانش
از طمع بود که در دام فتادید ایتک
شد دچار تله روباه ز حرص دنیه
ماهی از خوردن نان گشت گرفتار تیک

زبانحال وحید

با چنین حال چنین گوید با خویش وحید
توبه از شاعری و شعر و شعور و مددک

شعرا را بسياست چه وباملك چه كار
 بر سرخوان ادب باش نمكدان نمك
 گر وطنخواهي اينست كه دونان راهست
 بر بریتانی و روس است وطن مستمسك
 ظل السلطان ز اروپا نتواند جنبيد
 ور كند جنبش، سر منزل او هست درك
 سببی ساز خدايا كه ز ظل السلطان
 نخورد هيچ وطنخواه لكه يا جفتك
 حكمران گشته در اصفهان محمود يمین
 تيع زن گشته نوازنده تار و تنبک
 صارم الدوله وزير است بملك ايران
 جاي خربوزه گر گاب نشسته زردك
 بايد اين طایفه را كرد ازین کشور دور
 بايد اين طایفه را ساخت ز اسپاهان دك
 اينك ای حضرت سردار معظم بر خيز
 تارهد كيك، بهم برشكن اين سفت و دوفك
 سپه آراسته كن زود بميدان بگرای
 بيم و اندیشه ز دشمن مكن الله معك

سران مجاهدین چند شب در ده چشمه توقف نمودند و مجدداً
 فرادنبه رفتند و چند روز بعد «زایر» شارژدافر آلمان با جعفرزاده منشی
 خود و صد و پنجاه نفر سوار وارد فرادنبه شدند و ضرغام السلطنه از این
 عده نیز کمال پذیرائی را بعمل آورد.

بیست روز بعد مرتضی قلی خان، مجرمانه بزرغام السلطنه خبر داد که سردار محتشم بسمت ایلیخانی و امیر مجاهد بسمت ایلیگی منصوب گردیده و گویا مقامات انگلیسی با جلب رضایت سردار محتشم از او تعهد گرفته اند که بمحض ورود، سران مهاجرین و مجاهدین و زایلر آلمانی را دستگیر و بآنها تسلیم نماید.

چون شایع بود که سردار محتشم همین روزها وارد مرکز ایل بختیاری خواهد شد این خبر عموم مهاجرین را بوحشت انداخت و میرزا حبیب الله امین التجار و برادرش اعتماد التجار و معاضد السلطنه (ابوالحسن پیرنیا) و میرزا علی اکبر دهخدا و میرزا علی رضا مستوفی و صمدخان و مجاهد السلطان (نویسنده) کمسیونری بریاست معاضد السلطنه تشکیل داده بمشاوره پرداختند.

بزرغام السلطنه اظهار داشت تا یک نفر از بستگان و اقوام من در قید حیاتست مجال است اجازه داده شود که دشمن بشما تعرض نماید و من تا جان در بدن دارم از شما دفاع خواهم کرد زیرا تا کنون سابقه نداشته است که مردم ایران بخصوص ایلات و عشایر میهمان و پناهنده خود را بدشمن تسلیم نمایند.

دهخدا ضمن تأیید اظهارات بزرغام السلطنه اظهار داشت در عین حال نیز از برادر گمشده باید جلو گیری بعمل بیاید و سرانجام تصمیم گرفته شد که عموم در يك محل متمرکز نشوند و تاك تاك بآبادی های اطراف رفته در نقاط مختلف اقامت و ضمناً از حالات یکدیگر استحضار حاصل کنند.

بزرغام السلطنه با این تصمیم مخالفت میورزید ولی بالاخره امین التجار



مرحوم رضاقلیخان نظام السلطنه مافی رئیس حکومت موقتی

و معاضد السلطنه بهتر تریبی بود او را امتناع کردند .

در اجرای این تصمیم مرحوم علی اکبر دهخدا به محل معروف به قلعه تل
ملکی مرتضی قلی خان که در دامنه کوه عظیمی واقع شده رهسپار گردید
و امین التجار بایل قشقایی پناهنده شد. افتخار التجار و چند نفر دیگر عازم
دهک شدند و نویسنده این سطور به چونان منزل امیر جنگ رفت. در همین
اوقات حاج آقا نورالله در میان طایفه چهار از که یکی از طوایف بختیاریست
پنهان بود و ضرغام السلطنه شرحی به کدخدای چهار از نوشت و دستور داد
ثقة الاسلام را با کمال احترام به فرادینه روانه کنند که روز بعد نامبرده
وارد شد و پس از چند ساعت توقف باتفاق پنجاه سوار بختیاری و رضا
جوزدانی و هشتاد نفر از سوارهای او و معاضد السلطنه راه خونسار و اراک
را پیش گرفتند .

در همان اوقاتی که سردار محتشم و امیر مجاهد وارد شدند سوارانی
که حاج آقا نورالله را باراک برده بودند مراجعت نموده سلامتی آقا و
حرکت او را بسمت بغداد گزارش دادند و چون او از این مهلکه نجات
یافته بود سران مهاجرین اظهار خوشوقتی نمودند .

در این گیر و دار که سر بازان روسیه تزاری باصفهان استیلا یافتند
بلوکات اطراف در میان فرزندان ظل السلطان که تحت الحمایه روس
بودند تقسیم گردید، منجمله اداره امور حکومتی لنیان بعهده همایون میرزا
امیر ارفع واگذار شد و چون بر سر فصبه مبارکه میان او و حاج اسمعیل
یکی از محترمین محل اختلاف بود همایون میرزا موقع را مغنم شمرد و
نامبرده را بیافتن گنج متهم کرد .

چند نفر از گماشتگان همایون میرزا باتفاق پنج تن از سالدانهای روس

برای دریافت تفایس مکشوفه روانه مبارک که شدند و منزل مسکونی حاج اسمعیل را مورد بازرسی قرار دادند حتی زمین خانه را شکافته چون چیزی نیافتند بسیره قلق چیهای قدیم مرغ و جوجه و گوسفند و بره صاحب خانه را بجای گنج گرفتند و سر و سر مفصلی راه انداختند. صبح روز بعد هم پس از کتک زیادی که شبانه به حاج اسمعیل و اقوام او زده بودند تمام اثاثیه سبک وزن و سنگین قیمت او را غارت کرده عازم شهر شدند.

حاج اسمعیل ناچار باصفهان آمد و چگونگی را باطلاع حاج آقا جمال مسجد شاهی رسانید و نامبرده هم آنچه بهمایون میرزا و محمود میرزا یمین السلطنه حاکم وقت مراجعه کرد نتیجه ای نبخشید.

احرار اصفهان و طرفداران کمیته دفاع ملی نیز همگی در این هنگام بکرمانشاه رفته بودند و یمین السلطنه و سایر فرزندان ظل السلطان و ماجرا جویان دیگر هم باتکای روسهای تزاری مثل ایلغار یان مغول بظلم و تعدی اشتغال داشتند.

چون حاج آقا جمال نسبت باحقاق حق حاج اسمعیل اصرار میورد زید چند نفر سالدات روس شبانه بدستور یمین السلطنه بخانه حاج آقا جمال رفتند و او را با شب کلاه و لباس خواب بدون عبا و عمامه بکنسولگری روس جلب و در آنجا زندانی کردند و چند روز بعدهم ویرا بطهران تبعید نمودند.

بعد از وقوع این حادثه چون مردم اصفهان از ترس سر نیزه قزاقهای روس عکس العملی ابراز نمودند یمین السلطنه و دیگران جری تر گردیده برای تصفیه حسابهای شخصی مخالفین خود را بعنوان اینکه با سیاست

برونشیه هوافض و همراه نیستند تحت فشار قزاق دادند و شیخ الاسلام و آقا کمال بروجردی و شهاب‌السادات را دستگیر و خانه هریک را غارت کردند.

خانه واثاییه بی بی مریم بختیاری نیز که از طرفداران جدی آزادی خواهان بود در این گیر و دار بیخما رفت و املاک حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال توقیف و محصول آنها مصادره شد. در این ایام عده‌ای از قزاقان روس برای تصرف قریه ورنامخو است و ضبط محصول آنجا از اصفهان حرکت کردند.

این قریه متعلق به مرغام السلطنه بود و در آن تاریخ محمد رحیم خان پسر او در آنجا سکونت داشت و چون روسها بطرف قریه نزدیک شدند در صدد دفاع برآمد.

قزاقهای وحشی روسیه تزاری هم برج و باروی قریه را که محل سکونی جمعی زارع و کشاورز بیچاره و بی پناه بود بنوی بستند و محمد رحیم خان و عده کثیری زن و بچه را بقتل رسانیدند و فانجانیه وارد ورنامخو است و بنخیال خود در نسخهیر ناپذیر «تاتن برلنه» را متصرف شدند.

روسها با کشتار سکنه ورنامخو است از اهالی سایر دهات زهر چشم گرفتند و مردم درهمه جا منتظر پیش آمد بودند که دستی از غیب برون آید و کاری، بکنند انگلیسها هم در این موقع بیکار نشستند و چون بموجب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند به بروی از روسیه همعهد و هم پیمان خود در مقام ایذاء و آزار آزادیخواهان برآمدند.

چون دهکرد مرکز چهارمحال و بختیاری جزو منطقه نفوذ انگلیسها

بود دولت انگلیس کنسولخانه‌ای در آنجا تأییر نمود و مستر حریرین کنسول
دهکرد مشغول مداخله در امور شد و برای اجرای دستورات خود عده‌ای
سوار استخدام نمود .

مستر حریرین بیش از سه ماه در دهکرد توقف نداشت که از طرف
سفارت انگلیس احضار گردید و از راه سامان و نجف آباد عازم اصفهان
شد . در کاروانسرای آتشگاه شش کیلومتری اصفهان توقف نمود و در
یکی از اطاقها استراحت کرد و پس از چند ساعت صدای گلوله طپانچه از
اطاق او بگوش رسید .

سواران هندی و بختیاری که همراه بودند در اثر صدای گلوله وارد
اطاق شدند و معلوم شد حریرین با گلوله مغز خود را متلاشی کرده است .
از کاغذ پاره‌هایی که در کف اطاق پراکنده بود اینطور استنباط شد که
نامبرده مدتی مشغول نوشتن بوده و هر نامه‌ای که مورد پسندش واقع
نمیگردیده پاره میکرده و از نو شروع بنوشتن مبنموده است .

کاروانسرا دار و کدخدای آتشگاه چگونگی را بشهر گزارش
دادند و فوراً چند نفر مأمور از اداره حکومتی و کنسولگری اصفهان به
محل حادثه رفتند و پس از تحقیقات لازم جنازه را با کاغذهای پاره پاره و
اوراقی که سالم و دست نخورده بود بشهر انتقال دادند . علت انتحار مستر
حریرین بر نگارنده وعده‌ای دیگر پوشیده است و معلوم نشد چرا نامبرده
دست بخود کشی زده است .

اینک برگردیم بر سر داستان مهاجرینی که بکرمانشاه رفتند .
آزادبخوانان اصفهان باردوی ملی نظام السلطنه مافی‌المحق گردیده مدتی
با روسها در جنگ و جدال بودند که چگونگی آن مفصل است و برای

اطلاع از تفصیل قضیه باید به یادداشتهایی که دیگران انتشار داده‌اند
مراجعه شود.

مجاهدین ملی در کرمانشاه و اطراف مدتی متفرق و پراکنده بودند
و عده‌ای بخاک عثمانی پناهنده شدند و جمعی نیز با وطن خود مراجعت
کردند.

از کسانی که عازم مراجعت به محل و مأوای خود بودند داستان
میرزا آقاخان لنبانی از همه جانگدازتر و جانسوزتر است. نامبرده با
يك دسته دویست نفری از مجاهدین از طریق پشت کوه عازم اصفهان
بوده و از میان ایلات و قبایل وحشی لرستان همه جا سلامت میگذرد
تا نیمه شعبان ۱۳۳۴ قمری که به گوشك نزدیکی دزفول میرسد.

میرزا آقاخان و همراهان در اینجا جهت رفع خستگی توقف نموده
برای عبور از رودخانه در صدد تهیه قایق برمیایند که با اصطلاح محلی
آنها «كلك» میگویند.

مأمورین انگلیسی که از جریان مطلع میشوند بی درنگ از حکمران
دزفول التزام میگیرند که احدی با مجاهدین تماس نگرفته برای رفع
نیازمندیهای آنها اقدامی بعمل نیاورد و ضمناً عده سوار و پیاده مرکب
از سیصد نفر سرباز هندی مسلح با توپ و مسلسل و جمع کثیری از طایفه
سگوندها بتعاقب آنها میفرستند.

این عده مجاهدین بیچاره را محاصره و با آنها تکلیف تسلیم میکنند
ولی مجاهدین بیچاره باین تنگ تن در نداده تا آخرین فشنگ بدفاع
میردازند و سر انجام برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند بی محابا
برودخانه دزفول میزنند.

سپاهیان دشمن از عقب به مجاهدین تیراندازی نموده عده‌ای از آنها را بهلاکت میرسانند و جمعی نیز در مقابل امواج خروشان رودخانه مقاومت نیاورده و در آب غرق میشوند .

میرزا آقاخان با اسب چابک و چالاک خود امواج آب را شکافته و بساحل دست چپ رودخانه میرسد ولی اجل او را مهلت نمیدهد و در اثر گلوله یکنفر سرباز هندی مغزش متلاشی و از اسب سرتگون میگردد . شرح جانسوز این حادثه مؤلمه در اکثر جراید وقت بتفصیل نوشته شده و مخصوصاً روزنامه چهره نما چاپ قاهره در این مورد داد سخن داده و عبدالمحمد ایرانی نویسنده آن روزنامه که خود از اهل اصفهان بود حق همشهریگری را ادا نموده است .

شعبان ۱۳۳۵ قمری آتش انقلاب در همه جا فرو نشست و چند نفر از دوستان و اقوام از کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصفهان و صارم - الدوله حکمران وقت برای اینجانب تأمین گرفتند و سپس نویسنده بعد از مدت‌ها سرگردانی و دوندگی و تلاش در راه آزادی، باصفهان مراجعت نموده مشغول کار پزشکی شدم .

پایان

بختیاری در ادوار مختلف تاریخ

یکی از سرداران رشید و شجاع «اکسیاس» قدیم که همان خطهٔ بختیاری کنونی باشد «آری برزن» است که از جانب داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی به حفاظت و دفاع دربند پارس گمارده شد. آری برزن فرماندهٔ سپاهی بود که تعداد نفرات آنرا مورخین یونانی از بیست و پنج تا چهل و پنج هزار نفر تخمین کرده‌اند و افراد این سپاه عظیم بیشتر از طوایف بختیاری یعنی وابستگان آری برزن بودند.

دربند پارس تنگه‌ای سخت و ناهموار بود که پارس را بشوش متصل میکرد و بموجب قرائن و امارات تاریخی با تنگ «تک آب» کنونی واقع در کوه گیلویه تطبیق میکند.

هنگامیکه اسکندر در سال ۳۳۳ قبل از میلاد بدربند پارس رسید آری برزن با سپاه خود از مهاجمین مقدونی جلوگیری کرد و پیکار خونینی میان ایرانیان و سپاهیان یونانی در گرفت.

سربازان آری برزن بوسیلهٔ غلطانیدن سنگهای عظیم از کوه بر سر متجاوزین بیگانه، و باران تیر و سنگ فلاحن بر صفوف لشکر جرار مهاجم،

جمع کثیری از آنها را کشتند و اسکندر و سربازان خونخوار او ناگزیر عقب‌نشینی اختیار کردند .

چند روز بعد اسکندر مجدداً با تجهیزات کامل و بکمک یکی از اسرای کیسیلیکیه که گذرگاه‌های دریند پارس را نیک می‌دانست از سه طرف به آری‌برزن حمله و سپاه او را محاصره کرد. آری‌برزن با سرسختی و رشادت هرچه تمامتر بدفاع پرداخت و بی‌پروا سپاه دشمن زد و پس از کشتن عدّه زیادی از مهاجمین مقدونی، حلقهٔ محاصره را شکست تا بکمک پایتخت که در معرض مخاطره بود بشتابد .

سپاه‌گرانی که بسرکردگی «فیلوتاس» و «امین‌تاس» و «سنوس» قبلاً از طرف اسکندر بچالگهٔ پارس سر ازیر شده بودند راه را بر آری‌برزن بستند و با وجود اینکه ارتش اسکندر از عقب و سپاه سرداران او از جلو، آری‌برزن را در میان گرفتند وی بیم بخود راه نداد و راضی به تسلیم نگردید و با سپاهیان از جان گذشتهٔ خود بقلب صفوف دشمن زد و چندان پیکار کرد تا شرافتمندانه بخاک هلاک افتاد .

در زمان ساسانیان و ادوار دیگر تا پایان استیلای مغول بختیاریها نقش تاریخی و ملی خود را بخوبی ایفا کرده از نفوذ و رسوخ غارتگران اجنبی به محیط زندگی و زاد و بوم خود جلوگیری بعمل آورده‌اند .

در دورهٔ سلطنت پادشاهان صفویه بختیاریها نقش مهمی بعهده داشتند و جنگجویان این طایفه در رکاب سلاطین صفوی در مرزهای آذربایجان با متجاوزین اجنبی زد و خورد و دلیرانه از خاک وطن دفاع کرده‌اند .

هنگامیکه نادر شاه افشار با سربازان رشید و از جان گذشتهٔ ایرانی تا قندهار و کابل و کرناک و دهلی پیشروی میکرد و آوازهٔ عظمت

ایران در گوش جهانیان طنین انداز میگردد خدمات سواران بختیاری مخصوصاً فدا کاریهای سردار علی صالح خان مورد توجه شاهنشاه ایران واقع شد و سردار نامبرده بفرمانروائی تمام خاک بختیاری باسالی پنج هزار سکه طلای نادری منصوب گردید .

یکی از سرداران معروف بختیاری جعفر قلی خان پسر حبیب الله خان پسر علی صالح خان پسر ابدال خان پسر عبدالخلیل خان پسر خسرو خان است و سرداران نامبرده همگی دارای اسم و رسم و منصب و دارای مدارک انکار ناپذیر تاریخی هستند . از جعفر قلی خان چهار فرزند برومند و نامدار باقی ماند بنام حسین قلی خان و حاج امام قلی خان و رضا قلی خان و مصطفی قلی خان که حسین قلی خان ایلخانی در عصر خود شهرت فراوان داشته و در زمان ناصرالدین شاه هنگام جنگ با بیگانگان در خرمشهر (محمره) رشادت فوق العاده ای از خود بروز داده است .

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه هنگام فرمانروائی اصفهان نفوذ و قدرت بی سابقه ای بدست آورد و در حدود سی هزار نفر سرباز مسلح متحدالشکل داشت که به تعلیمات جدید نظام اروپا آشنا بودند و با این وصف از حسین قلی خان ایلخانی وحشت میکرد و همواره از جانب او خائف و هراسان بود . ظل السلطان برای از میان بردن حریفی که پیوسته از او نگرانی داشت، متوسل به تیرنگ شد و از ایلخانی دعوت کرد برای ملاقات او باصفهان برود و پس از اینکه حسین قلی خان باصفهان رفت در ۲۷ رجب سال ۱۲۹۶ قمری ناچوانمردانه او را خفه کرد .



مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد

حسینقلی خان دارای پنج فرزند پسر بود :

۱- مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد پس از مرگ پدر همدانی

زندانی بود و در سال ۱۳۰۵ قمری بوساطت میرزا علی اصغر خان اتایک
صدر اعظم وقت مستخلص و بطهران احضار گردید و در آنجا مورد تفقد
واقع و بحکومت بختیاری منصوب شد .

اسفندیارخان پس از نجات از زندان، شانزده سال تمام ایلخانی بختیاری
بود و در این مدت بفرمان شاه در دو جنگ بزرگ شرکت کرد و شاهد پیروزی
را در آغوش گرفت .

شیخ عبیدالله کرد که از پیشوایان طایفه نقشبندیه بود در آذربایجان
و کردستان فتنه ای عظیم برپا و ناصرالدین شاه را دچار قلق و اضطراب
ساخت .

مرحوم اسفندیارخان با عده زیادی از سواران بختیاری بآذربایجان
رفت و در فاصله کوتاهی آتش فتنه را خاموش و کردستان و آذربایجان
را از لوث وجود فتنه انگیزان و ماجراجویان پاک و مصفی کرد .

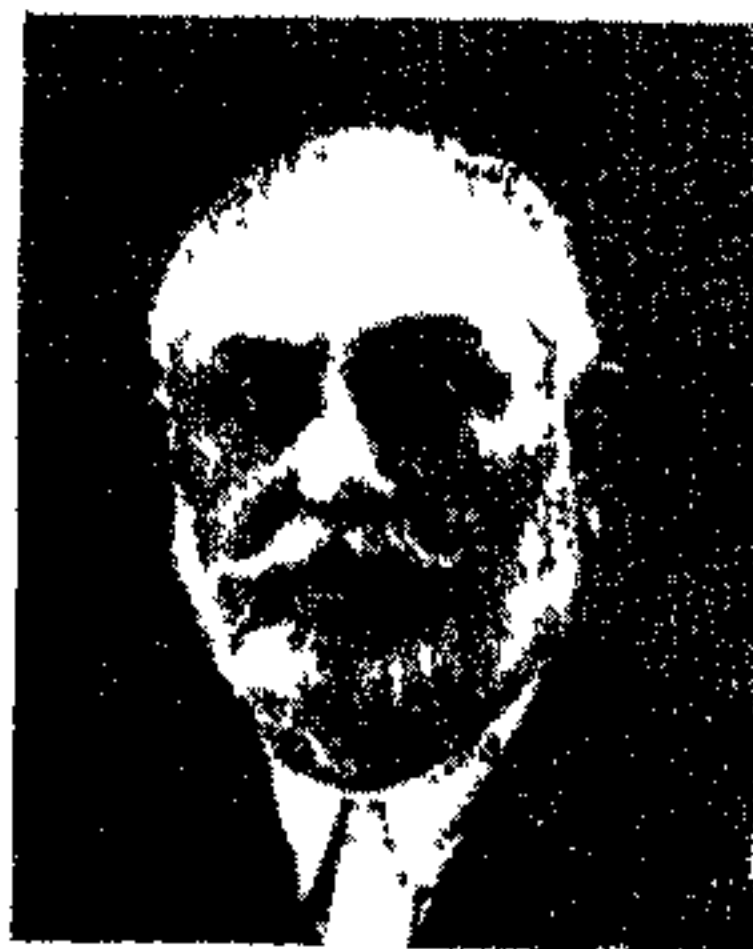
جنگ دوم جنگی بود که با ایل دیرک وند از ایلات بزرگ لرستان
کرد و علت آن این بود که افراد ایل همسر یکی از علمای بزرگ و معروف
شوشتر را که پس از زیارت حضرت ثامن الائمه از مشهد مقدس به شوشتر
مراجعت میکرد اسیر و هتک احترام نمودند. این واقعه موجب شد که
حسوزة روحانیت فرمان جهاد علیه ایل دیرکوند صادر کرد و از طرف
مظفرالدین شاه، اسفندیارخان سردار اسعد بسرکردگی هفده هزار سوار
بختیاری بسرکوبی ایلات لرستان رفت و در پیکار عظیمی که در تاریخ
جنگهای عشایری همانند ندارد متجاوزین را شکست داد .

اسفندیارخان در ۱۳۳۲ قمری جهان گذران را بدرود گفت و او را

در جوار پدرش حسینقلی خان ایلخانی در تکیه میرنخت فولاد اصفهان
بخاک سپردند .

از مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد ده پسر و شش دختر باقی
ماند که از پسرهای یکی جناب آقای خلیل اسفندیاری پدر علیاحضرت ملکه
ثریا پهلوی میباشد .

۲- مرحوم نجفقلی خان صمصام السلطنه دومین فرزند حسینقلی
خان ایلخانی است که در قیام مشروطه خدمات شایانی انجام داد و مدتی
رئیس الوزرای ایران بود . فرزند بزرگ مرحوم صمصام السلطنه مرتضی



قلیخان صمصام است که از او
پنج فرزند بنام احمد قلی و
جهانشاه و سرهنگ سیاوش
و امیر بهمن و فریدون باقیمانده
و همه، جوانانی تحصیل کرده
ولایت و پرومند می باشند .

۳- مرحوم حاج علی
قلیخان سردار اسعد سومین
فرزند حسینقلی خان است که
از بانیان بزرگ مشروطه بشمار
میرود و علاوه بر خدماتی که
نسبت به حکومت مشروطه

آقای مرتضی قلیخان صمصام

انجام داده یکی از رجال فرهنگی ایران است و در تالیف و ترجمه و طبع
و نشر کتابهای جدید سهم بسزائی دارد . مرحوم میرزا محمد خان علامه

قرظینی طی مقالات مربوط به «وفیات معاصرین» راجع به شادروان حاج
علی قلی خان چنین مینویسد:

«تولد سردار اسعد در سال هزار و دوویست و هفتاد و چهار قمری بوده
است و وفاتش در هفتم محرم سنه هزار و سیصد و سی و شش در سن شصت
و دو سالگی اتفاق افتاده. سردار اسعد مرحوم، از سه چهار سال قبل از فوت
خود از قوه بصر محروم و در اواخر عمر مفلوج شده بود و از خانه بیرون
نمیامد. من آن مرحوم را خوب میشناختم و در تمام مدت اقامت او در
پاریس، هفته‌ای دو سه مرتبه او را می‌دیدم و غالباً موضوع صحبت ما از
تاریخ بود زیرا که او بناریخ بسیار علاقه داشت و بعدها دیدم که در تاریخ
ایل بختیاری با مرویه تشویق او مرحوم میرزا عبدالحسین خان ملک المورخین
نواده مرحوم لسان الملک سپهر کتاب نسبتاً مبسوطی جمع کرده که در طهران
بطبع رسیده است. بعلاوه به تشویق و دستور او کتابهای بسیاری از زبانهای
خارج به فارسی ترجمه شده مثل سفرنامه شرلی و تاورنیه و مجلدات کتب
آبی انگلیسی راجع بایران، و بدستور او عده‌ای از جوانان بختیاری برای
تحصیل بخارجه روانه شده‌اند.

مرحوم سردار اسعد مظهر اخلاق حسنه‌ای که برای رؤسا و زعمای
قوم لازم است بود، یکی از روزها که من در منزل آن مرحوم در پاریس
بودم و مرحوم معاضد السلطنه (میرزا ابوالحسنخان پرنیا از وکلای دوره
اول مجلس شورایی) در اواخر استبداد صغیر پاریس آمده بود که او را
تشویق و تحریک برفتن ایران و تهیه مقدمات حمله بر تهران نماید نیز در
آنجا بود و با هم در این مقوله صحبت‌های مفصل میکردند و گویا مرحوم
سردار اسعد آن حرارتی را که باید و شاید برای این عزم و رها کردن

بهترین زندگی راحتی که در پاریس داشت و رفتن در پی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد از خود نشان نمی داد .

يك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (یکی از شاگردهای طب بود و با اغلب اعیان ایرانی که در پاریس عبور میکردند مراد بود داشت و چون مردی بسیار سلیم النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافه بسیار زشت ولی بسیار جذاب و مطبوعی داشت همه او را دوست می داشتند و مرحوم سردار اسعد نیز باو محبت میورزید) که در آن مجلس حضور داشت بغتة آثار نهایت غضب در صورتش پیدا شد و با چشمهای سرخ و رگهای گردن منتفخ و کف بردهان رو بسردار اسعد مرحوم کرد و گفت تو چطور راضی میشوی که اینجا در پاریس مشغول گردش و تفریح باشی و محمد علی میرزا (با چند دشنام رکیک در حق او) ایرانیان را در تهران شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن کند ؟ هیچ خجالت نمیکشی ؟ هیچ عاطفه نداری ؟ و بسیاری از عبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطر من مانده است، همه را با لفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما» .

من در جای خود خشاک شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سردار اسعد یا یکی از آن همه اقارب و خوبشاورندان متعدد بختیاری او که همه نسبه را ایستاده حضور داشتند باو صدمه ای بزنند ولی بانهایت تعجب دیدم که مرحوم سردار اسعد تمام این سخنان را شنید و اصلاً و ابداً آثار غضب یا حتی ادنی تأثر و تغییر حالنی در چهره اش بوجه من الوجوه مطلقاً و اصلاً ظاهر نشد و همچنان در نهایت آرامی و سکون

وتملك نفس با قیافه نجیب خود روی صندلی نشسته، اندکی چشمهای خود را بطرف پایین انداخت کان لم یکن شیئا مذکورا و همچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او .

من آنوقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی این سخن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص احلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم

بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی ، رحمة الله علیه رحمة واسعة .



۴- چهارمین فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی حاج خسرو خان سردار ظفر است که از رجال بزرگ بختیاری و بعلو طبع و سخاوت معروف و غالباً ایلخانی بختیاری بوده و چندین بار هم با استانداری رسیده و آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان سناتور، فرزند بزرگ و آقای مهندس قباد ظفر نماینده مجلس شورایی یکی دیگر از فرزندان آن مرحوم میباشد.

آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان

۵- پنجمین فرزند حسینقلیخان ایلخانی مرحوم یوسف خان امیر

مجاهد است که فرماندهی قوای بختیاری را با جنگ ارشدالدوله داشت و هنگام فتح تهران اولین کسی است که وارد عمارت بهارستان شد و پرچم مجاهدین ملی را بر فراز سردر فرو ریخته بهارستان نصب کرد . آقایان جمشید امیر بختیار ، شاعر و نویسنده معروف و رستم امیر بختیار نماینده فعلی مجلس شورای ملی از فرزندان فقید نامبرده میباشند . از مرحوم حاج امامقلیخان برادر شادروان حسینقلیخان ایلخانی فرزندان متعددی باقی ماند که از همه معروفتر مرحومین محمد حسینخان سپهدار و محمود خان هژبر السلطنه و غلامحسین خان سردار محتشم و لطفعلیخان امیر مفخم و نصیرخان سردار جنگ و حاج عباسقلیخان و سلطان محمدخان سردار اشجع و محمد رضاخان سردار فاتح بوده اند .

غلامحسین خان سردار محتشم و لطفعلیخان امیر مفخم علاوه بر انجام خدمات مهمی که طی کتاب حاضر با آنها اشاره شده هر یک چندین بار استاندار و یکی در نوبت وزیر جنگ بوده اند .

فرزند ارشد مرحوم امیر مفخم جناب آقای فتحعلی خان سردار معظم است که در جنگ های مشروطه خدمات بزرگی انجام داده و چندین بار نماینده مجلس بوده و تیمسار سر تیب تیمور بختیار فرزند برومند ایشان و آقایان آقا خان بختیار مدیر عامل بانك کشاورزی و عبدالحمید بختیار نماینده مجلس شورای ملی نیز از فرزندان مرحوم سردار محتشم می باشد .

قدردانی مجلس شورایی ملی از مرحوم حاج علیقلینخان سردار اسعد

مجلس شورایی ملی در جلسه یازدهم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ قمری دریاست
مرحوم مستشارالدوله ، ضمن تقدیر از زحمات مجاهدین راه آزادی و
بنیان‌گذاران مشروطیت ایران ، برای مرحوم حاج علیقلینخان سردار
اسعد ، لوح تشکری صادر کرد که متن آنرا بر روی طلا نوشته و بآن مرحوم
اعطا کرد و عبارت آن چنین است :

شماره (۷)

ذی‌قعدة ۱۳۲۷

مجلس شورایی ملی

« از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت حاج علی قلی خان
سردار اسعد و امراء و افراد ایل جلیل بختیاری ، که ممد آزادی ایران از
قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که
برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند ، تشکرات صمیمی عموم
ملت ایران را تقدیم مینماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در
راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند
متعال مسئلت مینماید . »

رئیس مجلس شورایی ملی : محمدصادق مستشارالدوله

حواشی و توضیحات

صفحه ۱ ، تخت فولاد : قبرستان عمومی اصفهانست که در دامنه کوه صفه و جنوب شهر واقع شده و در وجهه تسمیه آن گویند استاد فولادبن استاد شجاع الدین حلوائی یکی از عرفا که در سنه ۹۵۹ قمری وفات یافته و نزدیک تکیه میر مدفون است ، در دوره زندگی ، خانقاهی در آنجا داشته و روی تختی از فولاد می نشسته است و مریدان وی اطراف تخت جمع میشدند . بهر حال این تسمیه های بیوجه مورد اعتماد نیست .

صفحه ۳ ، حاج میرزا محمدعلی کرباسی یا کلباسی : یکی از روحانیون و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان بوده که در شب دوازدهم صفر ۱۳۴۲ هجری قمری وفات یافته و او پسر حاج میرزا عبدالجواد پسر آقا محمد مهدی کلباسی است .

صفحه ۳ ، حاج میرزا علی حصه ای : از وعاظ و خطبای دانشمند اصفهان و از اعقاب شیخ زین الدین بن عین علی خونساری از فضایی او آخر صفویه است .

صفحه ۴ ، میرزا آقاخان محاسب الدوله مصفی: از بزرگان عرفای فرقه صفی‌علیشاه است که از طرف مرحوم ظهیرالدوله اجازه ارشاد داشت و او حقاً پدر فرهنگیان اصفهان نامیده میشود که در حدود پنجاه سال پیش «مدرسه علیه» را تأسیس کرد. محاسب الدوله کتابی در علم جبر و مقابله و کتاب دیگری در علم هیئت تألیف کرده و بطبع رسانیده است. مرحوم محاسب الدوله در سال ۱۲۷۴ هجری قمری تولد و در غره جمادی الاول ۱۳۵۶ وفات یافته و در کنار ایوان شمالی پای ارضی مسجد رحیم‌خان مدفون است.

صفحه ۴ ، میرزا محمود خونساری: یکی از واعظ و خطبای شهر و دانشمند اصفهانست که در اواخر عمر در ایام ماه رمضان در مسجد نو واقع در بازار اصفهان بمنبر میرفت و جمع کثیری برای اصغای بیانات شیرین او اجتماع میکردند، وی فرزند آخوند ملا عبدالله خونساری است که در هفتم محرم سال ۱۲۹۳ هجری قمری فوت کرده و در تکیه حاج محمد جعفر آباده‌ای در تخت فولاد بخاک سپرده شده است، پرتو شاعر اصفهانی درباره تاریخ وفات او گوید:

از پی تاریخ آن پرتو سرود

یا حسینی گفت و پس دم در کشید

میرزا محمود خونساری معروف بصدرالمحدثین در ۲۳ رجب سال ۱۳۲۲ هجری قمری وفات یافت و در جوار قبر پدر بدفن رسید، وی پدر مرحوم میرزا عبدالحسین معروف بصدرالمحدثین، خطیب و ناطق معروف است که در بوشهر انتحار کرد.

آقای حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران دومین فرزند میرزا

محمود خونساریست که تسلط در نطق و بیان را از پدر بارت برده و یکی از وکلای مبرز دادگستری است .

صفحه ۴ ، حاج شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی : فرزند

حاج شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم است . عبدالرحیم از خان زاده های قصبه ایوانکی مرکز ورامین تهران بوده که فرزندان او بسلك روحانیت درآمده و باصفهان مهاجرت کرده اند ، آقا نجفی برادر ارشد حاج آقا نورالله است و در ۲۲ ربيع الثاني ۱۲۶۲ هجری قمری متولد شده و در روز یکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۳۲ وفات یافته است و قبرش در وسط بقعه ایست که در امامزاده احمد اصفهان قرار دارد .

آقا نجفی از روحانیون زیرك و هوشیار و امام جماعت مسجدشاه اصفهان بوده و میگویند هنگامیکه مشروطه خواهان آنجا بحال اجتماع بمنزل او میروند و تقاضا میکنند حکم انفصال محمد علیشاه را از مقام سلطنت صادر کند وی از ترس اینکه شاید محمد علیشاه سرانجام به آزادیخواهان فائق و او مورد بازخواست واقع شود ، از صدور چنین حکمی استیضاح میکند و ضمناً برای اینکه جمعیت را نیز متفرق نماید میگوید : « تقی با نصب او از ابتدا مخالف بوده و اگر حالا چنین حکمی صادر کند ، تصدیق ضمنی کرده که بانصب او موافقت داشته است » و با این حيله از اجرای تقاضای مردم شانه تپي مینماید .

مرحوم آقا نجفی در تهاهل ید طولانی داشته و اگر هزار بار قبلا مأمورین دولتی را دیده بوده باز در موقع ملاقات میپرسیده است : « شما کی باشین » (شما کی هستید؟) . هنگامیکه « مستر حیکاک » پیشکار مالیه اصفهان بوده است ، اداره دارائی اصفهان تصمیم میگیرد بوسیله مأمورین

تواقل از بارهای وارد و صادر شهر مبلغی عوارض بگیرد . مردم بحمايت آقا نجفی عليه این تصمیم قیام میکنند و ناگزیر حیكاك برای اسكات مردم نزد آقا نجفی میرود .

آن مرحوم اسم او را میپرسد و برای اینکه باصطلاح او را دست بیندازد با کمال بی اعتنائی میگوید : « ممکن شو ما یه مهر تقی برا من بکنین » (ممکن است شما يك مهر تقی برای من بکنید) . حیكاك در جواب میگوید : آقا من حیكاك نیستم و بالاخره بدون اینكه در انجام مقصود موفق شود از منزل آقا نجفی بیرون میرود .

آقا نجفی هر وقت با مستخدمین دولت مخصوصاً مأمورین عالیه سر و کار پیدا میکرد ، دستور می داد لیوان آب یا فنجان چای مأمور بیچاره را تطهیر کنند و باین وسیله مأمورین را در معرض تهدید قرار می داد .

میگویند یکبار بهمین نیرنگ از میرزا اسدالله خان وزیر ، سرپرست عالیه اصفهان مفاسد حساب گرفت و بدون مالیاتی خود را پرداخت . مرحوم حسن وحید دستگردی شاعر معروف و مدیر مجله ارمان نقل میکند « روزی حضور آقا نجفی بودم و فقید نامبرده ، بسیره همیشگی دستور داد فنجان چای مرا هم تطهیر کنند و وقتی من باشاره گفتم که بنا بود فقط با مستخدمین دولت باین ترتیب معامله شود ، برای اینکه آخوندها در موقع خروج مرا بعنوان زندیق و مرتد بیاد کتک نگیرند کاغذی برداشت و روی آن نوشت : جناب ملا حسن مسلمانست و آب آشامیدن او از سر سقاخانه مانع شرعی ندارد »

علامه دانشمند آقای شیخ محمد باقر الفت یکی از فرزندان آقا

نجفی فعلا در قید حیات است و علاقمندان بعلم و دانش در اصفهان از محضر ایشان استفاده میکنند .

صفحه ۴ ، میرزا اسماعیل خان مصلح السلطنه صدری : فرزند

محمد ابراهیم خان صدر اصفهانی است که مادرش عصمت الدوله دختر فتحعلیشاه بوده و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری متولد شده و در سال ۱۳۴۶ وفات یافته و در تکیه ملک در تخت فولاد مدفون گردیده است. وی تفنگچی باشی ظل-السلطان حکمران اصفهان بوده و کتابی بنام «نجیر نامه» از او بطبع رسیده است .

صفحه ۶ ، حاج آقا نورالله : برادر کوچک آقا نجفی و از علما و

روحانیون روشنفکر اصفهان است . حاج آقا نورالله بقراریکه در متن کتاب نوشته شده در جنبش مشروطه سهم بسزایی داشته است و در اواخر عمر هنگام تعطیل بازار های اصفهان و مخالفت مردم با قانون نظام اجباری (نظام وظیفه) با اتفاق جمعی دیگر از روحانیون بقم مهاجرت کرد و در اوایل دی ۱۳۰۶ شمسی (۱۳۴۶ قمری) در آنجا وفات یافت .

صفحه ۸ ، آقا سید اسدالله بهشتی چهار سوقی : از علما و

اممه جماعت اصفهان بود که در ۲۰ شوال ۱۳۶۳ هجری قمری در سن قریب بهشتاد سالگی وفات یافت و در مصلاهی تخت فولاد که بغلط مسجد مصلی نامیده میشود بخاک سپرده شد .

صفحه ۱۵ ، میرزا محمود خان علاءالملک طباطبائی : برادر

میرزا رفیع نظام‌الاعلام تبریزی است که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری ، در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه سفیر ایران در اسلامبول و در ۱۳۲۲ قمری والی کرمان بود .

علاء الملک در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (۱۳۲۴)
 وزارت علوم و در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک در زمان محمدعلیشاه
 وزارت عدلیه را داشت و در سال ۱۳۲۶ قمری حاکم اصفهان بود . وی
 در زمان سفارت اسلامبول بدستور دربار ایران برای دستگیری میرزا آقا
 خان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خیرالملک اقدام کرد
 و مأمورین باعالی آن سه نفر را مغولان بسرحد ایران فرستادند ، علاء
 الملک بعدها برای جبران اینکار ، تاریخ « آئینه اسکندری » تألیف میرزا
 آقاخان کرمانی را بتصحیح میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل بطبع
 رسانید . وی یکبار هم در زمان محمدعلیشاه با سمت سفیر فوق العاده
 به « پترزبورگ » رفت و بالاخره در سال ۱۳۴۵ هجری قمری وفات
 یافت .

صفحه ۱۵ ، اقبال الدوله کاشی : برادر علاءالمحسین خان صاحب
 اختیار غفاری پسر هاشم خان امین الدوله و یکی از رجال دربار قاجاریه
 و از مؤثرترین اطرافیان محمدعلیشاه میباشد ، در سال ۱۳۲۶ قمری
 هنگامیکه نهضت وطن پرستان اصفهانی در شرف تکوین بود بجای محمد
 خان علاءالملک بهکمرانی اصفهان منصوب شد و از اشتباهات بزرگی که
 از همان بدو ورود بآن شهر مرتکب گردید مخالفت با روحانیون بود
 و از اینرو آقا نجفی که تا آن زمان در مخالفت با محمدعلیشاه تردید
 داشت بمشروطه خواهان پیوست و جنبه مخالفین استبداد را تقویت کرد .
 اقبال الدوله در سال ۱۳۳۴ هجری قمری که سر بازار روسیه تزاری
 با قوای ملی مهاجرین در غرب جنگ میکردند در حدود هشتادسال داشت

و حاکم کرمانشاه بود و طرفداران مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه او را از شهر خارج کردند .

صفحه ۲۷ ، حاج سید احمد نوربخش دهکردی : معروف به «رحمت علیشاه» از عرفای سلسله خاکساریه بوده که عده زیادی مرید داشته و بارشاد آنها میکوشیده است، در حدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری متولد و در ۱۲ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۹ وفات یافته و در کوچه باغ حرم به خاک سپرده شده است . وی برادر مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی امام جماعت مسجد سرخی اصفهانست .

صفحه ۲۷ ، محمد حسین خان سپهدار بختیاری : پسر حاج امامقلیخان ایلیخانی است که هنگام ولیعهدی مظفرالدینشاه در تبریز خدمت ولیعهد بود .

صفحه ۲۸ ، حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه : پسر رضاقلیخان ایل‌بیگی و او برادر حاج امامقلیخان ایلیخانی است .

صفحه ۳۴ ، سپهدار اعظم محمد ولی خان تنکابنی : پسر حبیب‌الله خان ساعدالدوله پسر ولیخان سرتیپ است که بعدها پسپسار اعظم و لقب کشت . در ۱۲۶۴ هجری قمری در تنکابن متولد و از یازده سالگی (۱۲۷۵ قمری) با درجه سرهنگی وارد خدمت نظام گردید و بعدها تا درجه میربنجی ارتقاء یافت .

در سال ۱۳۰۴ قمری از حلف ناصرالدینشاه به «نصر السلطنه» ملقب و کاهن استرآباد بومی واگذار شد و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه مدتی از مسوولان و اداره ضرابخانه دولتی با او بود و از سال ۱۳۱۶ هجری قمری در دوره سلطنت مظفرالدینشاه به حکومت گیلان منصوب

شد. در زمان سلطنت محمد علیشاه، سپهدار با سمت فرهادهی کل
قوای آذربایجان برای کمک بعینالدوله که مأمور سرکوبی آزادیخواهان
آذربایجان شده بود به تبریز رهسپار گردید ولی پس از رسیدن به تبریز
وفا داری خود را نسبت بمشروطیت اعلام نموده بهواداران مشروطه پیوست.
پس از فتح تهران و خلع محمد علی میرزا در سال ۱۳۲۷ قمری
بریاست وزراء منصوب شد و چون از پیشرفت کارها مأیوس بود بعد از مدتی
استعفا داد و در رجب ۱۳۲۸ بوکالت مجلس انتخاب گردید. سپهسالار در
ربیع الاول ۱۳۲۹ هجری قمری برای بار دیگر بریاست وزراء منصوب شد
و این بار نیز بعلمت عدم تصویب لایحه بودجه در مجلس، با عصبانیت از
جلسه خارج و مستعفی گردید و معروفست که میگویند بکالسکهچی خود
گفته است: «برو مرا بارو پا ببر» ...

در سال ۱۳۳۴، سپهسالار برای سومین بار رئیس الوزراء شد و پس
از آن از سیاست کناره گرفت و در اواخر عمر بحالت انزوا بسر میبرد و چون
بواسطه فون فرزندش علی اصغر خان ساعدالدوله و بعضی نامالیمات دیگر
از زندگی مأیوس شد در روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ (۱۳۰۵ شمسی)
انتحار کرد.

صفحه ۴۶، فتح الله خان ضیفم السلطنه: پسر مصطفی قلیخان،
نوه جعفر قلی خانست و چراغعلیخان سردار صولت فرزند اوست.

صفحه ۴۶، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان: فرزند ارشد

ناصرالدین شاه است که قبلاً «یمینالدوله» لقب داشت و روز بیستم صفر سال
۱۲۶۶ هجری قمری تواد یافت، عفتالدوله (عفت السلطنه بعد) دختر
رضاقلی بیگ، غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه،

مادر او بود که چون عقدی نبود، ظل السلطان بولیعه‌دی انتخاب نگردید. وی از اوایل جوانی مصدر خدمات دولتی شد و ابتدا در ماه ذی الحجه ۱۲۷۸ قمری بحکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید و در این مأموریت مصطفی خان افشار ملقب به «بهاء الملک» که پس از قتل «گری بایندف» یا خسرو میرزا و چند نفر دیگر بروسیه رفته بود، بوزارت و حاجی غلامعلی خان دنبلی به پیشکاری او انتخاب و پساری مقرر بحکومت عزیمت نمودند.

هنگامیکه ناصرالدین شاه تصمیم گرفت ظل السلطان را بفارس بفرستد حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار، بناصرالدین شاه نوشت: «مأموریت نواب اشرف ارفع شاهنشاه زاده اعظم، ظل السلطان صلاح حال حالیه دولت نیست زیرا از یکطرف بجهت قرب بیابگاه عظمت مطمئن است و از جانب دیگر میل مفرطی بجمع آوری پول دارند و ابقاء بر مال و عرض احدی نخواهند فرمود. رعیت بی‌پا میشود و مالیات بخرانه نخواهد رسید، یا آنکه شاهزاده را با شرایط و عهد و پیشکار معقول و مسلط بفرستیم و مالیات را از پیشکار بخواهیم و قدرت تعدی و اجحاف یا تعرضی بنام مردم باو مرحمت نشود. در اینصورت بغیر از ظهیرالدوله و یا علاءالدوله عجزالتا در دربار همایون کسی قابل و لایق اینکار نیست».

ناصرالدینشاه در جواب مشیرالدوله مینویسد:

«جناب صدراعظم، در فقره تعیین حکام و پیشکاران ولایات بزرگ و کوچک از قراریکه مکرر دفته‌ام خودم تالیفی شما نمیکم و ابداً اظهار رأیی نخواهم کرد، هر طور مصلحت مملکت و دوات باشد قرار حاکم و پیشکار فارس را بدهید و زود روانه کنید».

مشیرالدوله (صدر اعظم) هم ظل السلطان را با اتفاق محمد ناصر خان
ظهرالدوله بمحل ماموریت، فرستاد .

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری
برای اولین بار بحکومت اصفهان منصوب گردید و در دوران حکومت
وی درین شهر بسیاری از ابنیه تاریخی پادشاهان صفویه از میان رفت، ظل-
السلطان از سال ۱۲۹۱ که بحکومت اصفهان انتخاب شد تا سال ۱۳۰۵ هجری
قمری تقریباً بلا انقطاع، حکومت اصفهان و بتناوب حکمرانی کلیه نواحی
جنوبی و غربی ایران را بعهده داشت و بالاخره در سال ۱۳۰۵ قمری مستعفی
گردید تا اینکه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، مجدداً بحکومت یزد
واصفهان منصوب گشت .

ظل السلطان در شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ قمری، پس از چند سال
انزوا، در « باغ نو » اصفهان بدرود زندگی گفت و جنازه او را بمشهد
انتقال دادند و در ماده تاریخ فوت او گفته اند :

« ظل سلطانی بمرد = ۱۳۳۶ » .

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان فرزندان متعدد داشته و از پسر
های وی اکبر میرزا صارم الدوله و محمود میرزا یمین السلطنه و اسمعیل
میرزا معتمد الدوله و اردشیر میرزا و غلامحسین میرزا زنده اند، ولی
جلال الدوله و فریدون میرزا و مراد میرزا و همایون میرزا امیر ارفع و
بهرام میرزا و فیروز میرزا و تیمور میرزا و هرمز میرزا و محمدحسن میرزا
وفات کرده اند .

صفحه ۵۳ ، سید محمد علی داعی الاسلام : فرزند فضل الله در
شهر آمل بدنیا آمد و برای تحصیل علم بطهران رفت و چون صیت شهرت

جهانگیرخان قشقایی دانشمند و مدرس بزرگوار اصفهان را شنید، با نجا سفر کرد و در مدرسه صدر بدرس و بحث و استفاده از محضر استادان پرداخت و بعد سفری هم بمکه رفت.

پس از مراجعت با اصفهان، رکن الملک شیرازی نایب الحکومه وقت که مردی دانشمند و علم دوست بود وی را به بحث با مبلغان مسیحی واداشت و مرکز تبلیغ و تعلیمی بنام «صفاخانه» در جلفا دایر کرد و مباحثات وی در مجله «الاسلام» چاپ میشد. مظفرالدین شاه خلعت و لقب «داعی-الاسلام» بوی بخشید.

چون انقلاب مشروطه آغاز گردید با آزادیخواهان و مشروطه طلبان پیوست. سخنوری توانا بود و سخنرانیهای او در زمینه آزادی و توسعه فرهنگ معروف است.

پس از چندی روانه بمبئی شد و مجله «دعوت الاسلام» را انتشار داد و دیری نگذشت امیر دکن که یکی از امارات اسلامی هند می باشد داعی-الاسلام را بمرکز امارت خویش یعنی شهر حیدرآباد خواند و سمت استادی زبان فارسی و علوم اسلامی بوی داد. چندی بعد داعی الاسلام از راه بوشهر و شیراز با اصفهان رفت و در این شهر ها بنده ایندگی روشن فکران ایرانی هقیم بهیئی و همچنین بندای وجدان خویش چندین سخنرانی ههنگانی ابراد کرد و ب مردم میگفت ایرانی مسلمان باید از نعمت فرهنگ و بهداشت و وسائل آسایش جدید برخوردار باشد. داعی الاسلام مجدد ایندکست و سی سال در دکن بتدریس و فرا گرفتن زبانهای قدیم و تألیف فرهنگ جامع و کامل زبان فارسی در پنج جلد مشغول بود و بسال ۱۳۶۱ قهری، بطهران آمد و پس از چهار سال بار دیگر بهند رفت و سال ۱۳۷۰ در حیدرآباد دکن در گذشت.

صفحه ۵۴، جعفر قلی خان سردار اسعد : فرزند حاج علی قلیخان

است که اول سردار بهادر لقب داشت و بعد از وفات پدر سردار اسعد ملقب گردید و لقب « سردار بهادر » بمحمد قلیخان برادر او داده شد . مرحوم جعفر قلی خان ، بشرحی که در کتاب حاضر نوشته شده در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت و در اوایل مشروطه بسرکردگی نهصد تن از سواران بختیاری با پیرم ، برای رفع غائله رحیم خان چلییانلو ، باردییل رفت و حدود آذربایجان را از لوٹ وجود فتنه انگیزان مصفی ساخت .

بعد از کودتا ، والی کرمان و در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید وزیر پست و تلگراف بود و در خرداد ۱۳۰۶ شمسی پس از روی کار آمدن کابینه مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) بوزارت جنگ منصوب شد و در کابینه فروغی هم که در ۲۰ شهریور ۱۳۱۲ تشکیل گردید همین سمت را داشت و سرانجام در سیزدهم فروردین ۱۳۱۳ وفات کرد . آقای سهراب اسعد فرزند مرحوم جعفر قلی خان ، از جوانان لایق و تحصیل کرده بختیارست که لوح قدر دانی مجلس شورایملی از مرحوم حاجعلیقلی خان و خوانین بختیاری ، فعلا بیادگار در تصرف ایشان می باشد .

آقایان محمد تقی خان اسعد (امیر جنگ) سناتور فعلی و محمد قلیخان سردار بهادر و محمدخان سالار اعظم و خانبا یا خان مرحوم و منوچهر خان اسعد از برادران مرحوم جعفر قلیخان میباشند که هر يك بسهم خود نسبت باستقرار رژیم مشروطه خدمات بسزائی انجام داده اند و در متن کتاب بعملیات آنها اشاره شده است .

صفحه ۵۴ ، موسی خان بهادر السلطنه : فرزند محمود خان
هژبر السلطنه و نواده حاج امامقلی خان ایلیخان است .

صفحه ۵۴ ، سیدعلی جهاد اکبر : فرزند حاجی سید جعفر است
که اجداد او از خراسان باصفهان مهاجرت کرده اند . سیدعلی آقا از
آزادینخواهان صدر مشروطیت بود و روزنامه « جهاد اکبر » را در
اصفهان مینوشت و بهمین جهت معروف به جهاد اکبر شد . مرحوم جهاد
اکبر پس از استقرار مشروطه، در عدلیه جدید وارد خدمت گردید و مدتی
مدعی العموم اصفهان بود .

هنگامیکه مرحوم علی اکبر داور وزیر عدلیه در سال ۱۳۴۶ قمری
(۱۳۰۶ شمسی) از مجلس شورای ملی اختیارات قانونی گرفت و عدلیه را
منحل کرد ، جهاد اکبر بیکار شد و در عدلیه جدید چون اصرار داشت
که در اصفهان بکار اشتغال داشته باشد مرحوم داور کاری باو رجوع
نکرد و او ناچار در تهران اقامت نمود و خوانین بختیاری باو کمک
میکردند .

سیدعلی جهاد اکبر اواخر عمر باصفهان رفت و در نوزدهم جمادی-
الاولی ۱۳۶۵ قمری در آنجا وفات یافت .

صفحه ۵۴ ، امان الله خان سردار حشمت : پسر رضاقلیخان ایل
بیگی و نوه جعفرقلیخان است .

صفحه ۵۶ ، پیرم خان ارمنی : در نزدیکی گنجه تولد یافت و پس
از آنکه بسن رشد رسید، بدسته ای از شورشیان ارمنی که در نظر داشتند
بخاک عثمانی بروند پیوست ، ولی مأمورین سرحدی روس او را دستگیر
کردند و به «سبیری» فرستادند .

پیرم خان پس از مدتی از سیبری گریخت و بزاین رفت و از آنجا در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بایران آمد. وی ابتدا در «قرچه داغ» با هوژگاری مشغول شد و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری از قرچه داغ بتبریز و سپس بقزوین و رشت رفت و در رشت مقیم گردید.

پیرم خان درین هنگام بکوره پزی پرداخت و ضمناً وارد جمعیت آرامنه «داشناکسیون» شد.

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، زمانی که شورش گیلان بوجود آمد، از طرف داشناکسیونها مأمور همکاری با انقلابیون گردید و با عبدالحمین خان معز السلطان (سردار محیی بعد) و علی محمد تربیت کمیته پنهانی «ستار» را تشکیل داد و همینکه محمدولی خان سپهدار تنکابنی وفاداری خود را نسبت بمشروطیت اعلام داشت فعالیتهای کمیته ستار را افشا کرد.

بطوریکه پیرم در یادداشتهای خصوصی خود مینویسد: «این کمیته از عقاید سوسیال دموکراستها پیروی میکرد و بهمین جهت بنام کمیته سوسیال دموکرات خوانده میشد، ولی در عمل آئین نامه داخلی (داشناکسیون) را بمورد اجرا میگذاشت». کمیته ستار و مشروطه خواهان بعد از آنکه بر شهر رشت مسلط گردیدند، پیرم و مجاهدین او در ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری روانه تهران شدند.

پس از فتح پایتخت، پیرم بریاست نظمیة تهران منصوب گردید و در جنگ با پسر رحیم خان و ارشدالدوله و اطرافیان سالارالدوله شرکت کرد و سرانجام در ماه شعبان ۱۳۳۰ هجری قمری در قلعه شوربچه، نزدیکی همدان بقتل رسید.

صفحه ۵۶، عبدالحمین خان معز السلطان (سردار محیی) :

یکی از آزادیخواهان گیلان میباشد که در سنه ۱۳۲۶ هجری قمری در رشت باتفاق برادران خود (عمیدالسلطان و میرزا کریمخان رشتی) و پیرم خان ارمنی ، برضد محمدعلیشاه و استبداد صغیر نهضتی بوجود آورد . سردارمحبی و اطرافیانش ، روز عاشورای سال ۱۳۲۶ قمری قیام و یکی از مجاهدین، آقابالاخان سردارافخم حاکم رشت را دستگیر کردند و بدستور سردارمحبی بقتل رسانید .

سردارمحبی بعدازفتح تهران و خلع محمدعلی میرزا، از طرفداران «اعتدالیون» بود و از طرف این حزب فعالیت داشت و هنگامیکه ناصرالملک نایب السلطنه، اولتیماتوم روس را در سال ۱۳۲۹ قمری پذیرفت و مجلس را تعطیل نمود ، عده ای از دموکراتها را بقم تبعید کرد و ضمناً چند نفر از اعتدالیون منجمله سردارمحبی را هم بآن شهر فرستاد .

در سال ۱۳۳۳ قمری ، بعد از پیش آمد جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیته دفاع ملی در قم ، سردارمحبی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیته مزبور در جنگ با روسها در ساوه شرکت داشت .

صفحه ۵۸ : میرزا فتح الله خان فریدنی : منشی صمصام السلطنه ، پدر آقای فضل الله نوحی دبیر معتمد فرماندار فعلی بهبهانست .

صفحه ۵۸ ، ضمن تلگرافی که از طرف رؤسای اردوی بختیاری از قم بطهران مخابره گردیده بدستخط مورخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری محمدعلیشاه اشاره شده است، که در متن کتاب اشتباهاً ۱۳۲۴ بچاپ رسیده و بدینوسیله تصحیح میشود .

صفحه ۶۲ ، کلنل لیاخوف روسی : افسر ارکان حرب روسیه

است و میگویند یکبار در یکی از شهرهای روسیه مردم دست باغتشاش زده و برای داد خواهی ، شمایل حضرت مریم را بر سر چوب کرده بودند تا مأمورین انتظامی با احترام شمایل مزبور بسوی آنها تیراندازی نکنند ، نامبرده که مأمور متفرق ساختن شورشیان بود باین موضوع وقتی نهاد و فرمان شلیک داد .

مأمورین تزار بعداً بعلت همین خشونت و زخمی او را بایران فرستادند و هنگام سلطنت محمدعلیشاه فرماندهی بریگاد قزاق را عهده دار گردید و در مقابل وزیر جنک و هیچیک از مقامات ایرانی برای خود مسئولیتی قایل نبود و مستقیماً از پطرزبورغ کسب تکلیف مینمود .

سرهنگ « و . پ . لیاخوف » روز بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری از طرف محمدعلیشاه بسمت فرماندار نظامی تهران منصوب شد و روز بعد یعنی در بیست و سوم جمادی الاول ، بدستور محمدعلیمیرزا و توصیه « سرگی مارکوویچ شاپشال » روسی کسه در خدمت شاه بود ، و « گارتویک » سفیر وقت روس در ایران ، مجلس را بتوپ بست و از طرف محمدعلیشاه مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت .

« لیاخوف » تا روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری ، در خدمت محمدعلیشاه بود و در آنروز ، با فاتحین تهران بجنک پرداخت ، ولی بعد از فتح تهران تسلیم اردوی مجاهدین شد و از طرف سردار اسعد و سپهسالار تنکابنی ، تحت حفاظت « یوسفخان امیر مجاهد » قرار گرفت تا مورد حمله « مشروطه خواهان واقع نشود .

« لیاخوف » در تاریخ سوم رجب ۱۳۲۷ هجری قمری استعفای خود را به « سپهسالار » وزیر جنک ، تقدیم کرد و بطرف پطرزبورغ رهسپار

شد. در سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۳۳۶ قمری) که انقلاب روسیه و شورش بلشویکی پیش آمد به «ژنرال دنیسکین» پیوسته با شورشیان به جنگ پرداخت و هنگامی که حکومت تزار سقوط کرد، بیاطوم گریخت و در آنجا مورد حمله سه نفر گرجی قرار گرفته بقتل رسید.

صفحه ۷۱: مرتضی قلی خان صنیع الدوله: پسر دوم علی قلی خان مخبر الدوله و نواده رضا قلی خان هدایت (صاحب مجمع الفصحا) است که در نهم صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری تولد یافت. صنیع الدوله، در سال ۱۳۲۱ قمری بریاست اداره پست و گمرک منصوب گردید و در همان سال اولین کارخانه نخ ریزی را در تهران دائر کرد. وی در هفدهم شعبان ۱۳۲۴ قمری بریاست اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد و در بیست و هشتم رجب ۱۳۲۵ از مقام خود مستعفی گردید. صنیع الدوله در کابینه های ابوالقاسم خان ناصر الملک و حسینقلی خان نظام السلطنه و میرزا احمدخان مشیر السلطنه بترتیب وزارتخانه های مالیه و فوائد عامه و علوم را بعهده داشت و بعد از فتح تهران در کابینه اول سپهسالار تنکابنی وزیر معارف و اوقاف شد.

آخرین دوره وزارت او در کابینه دوم میرزا حسنخان مستوفی- الممالک بود که سمت وزارت مالیه را داشت و در همین دوره، در تهران بتاريخ پنجم صفر ۱۳۲۹ هجری قمری بدست چند نفر گرجی از اتباع روس بقتل رسید.

صفحه ۷۱، حسینقلی خان نواب: پسر جعفر قلی خان است و او فرزند محمدعلیخان پسر جعفرعلیخان پسر حسینقلیخان قلوب الدوله نواب از اولاد محمد رضاخان مازندرانی است که در عهد صفویه بکمک همایونشاه هندی بهند رفت.

حسینقلیخان نواب روز هفدهم رجب ۱۳۲۸ قمری در کابینه مستوفی -
الممالك با سمت وزارت خارجه شرکت جست و روز بیست و چهارم
ذی الحجه همانسال مستعفی شد.

صفحه ۷۱، اسدالله خان مشارالسلطنه: از آزادیخواهان صدر
مشروطیت و قدیمی ترین کارمندان وزارت خارجه است که بارها بمقام
وزارت رسید و ابتدا در رجب ۱۳۲۷ قمری بعد از خلع محمدعلی میرزا
در کابینه سپهسالار بوزارت خارجه انتخاب شد و سپس در ربیع الثانی
۱۳۳۶ قمری در کابینه مستوفی الممالك وزارت مالیه را به عهده داشت و در
نوزدهم رجب همانسال در کابینه صمصام السلطنه بوزارت پست و تلگراف
منصوب گردید و بعد از ترمیم کابینه، در روز هفتم رمضان، وزارت امور
خارجه را به عهده گرفت.

اسدالله خان مشارالسلطنه در کابینه مشیرالدوله نیز مجدداً وزیر
خارجه شد و آخرین دوره وزارتش در سال ۱۳۴۰ قمریست که در کابینه
مرحوم قوام السلطنه، اول وزارت پست و تلگراف و سپس وزارت امور خارجه
و بعد وزارت عدلیه را عهده دار بود.

صفحه ۷۵، میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک، قراگوزلوی
همدانفی: پسر احمدخان پسر محمودخان ناصرالملک و از تربیت
شدگان دوره ناصری میباشد که در ۱۲۸۲ قمری متولد شده است.

وی یکبار، در صفر ۱۳۲۵ قمری در کابینه وزیر افخم و بار
دیگر در ربیع الاول ۱۳۲۵ در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک
بوزارت مالیه منصوب شد و دوبار، یکی در هجدهم رمضان ۱۳۲۵ و دیگر
در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس الوزرا گردید.

ناصرالملک پس از فوت عضدالملک با مساعدت اعتدالیون در ماه
رمضان ۱۳۲۸ قمری بنیابت سلطنت ایران رسید و در بیست و هفتم شعبان
۱۳۳۲ هجری قمری که احمدشاه بسن قانونی رسید با اروپا رفت و در زمان
شاهنشاه فقید، بایران مراجعت و در سال ۱۳۴۶ وفات کرد .

صفحه ۷۷ ، حاج میرزا عبدالحسین خان وحیدالملک : پسر

آقاخان پسر حاج محمد مهدی پسر حاجی محمد غفور شیبانی کاشی است .
وی از آزادیخواهان صدر مشروطیت و پیشوایان مهاجرت است که چندین
دوره نیز نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در کابینه سپهدار
اعظم رشتی (فتح الله خان اکبر بیگلریکی) وزارت علوم و اوقاف را
بعهدد داشت .

صفحه ۷۷ ، سلیمان میرزا اسکندری : از رؤسای معروف انقلابیون

و از وکلای عضو فراکسیون دموکرات در چند دوره مجلس (از دوره
دوم بعهد) میباشد که یکبار هم در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید
بوزارت معارف منصوب شد .

سلیمان میرزا ، پسر محسن میرزای کفیل الدوله و نواده محمد طاهر
میرزا است که محمد طاهر میرزا نیز فرزند اسکندر میرزا پسر عباس میرزا
نایب السلطنه می باشد و بهمین جهت نامبرده «سلیمان محسن اسکندری»
امضاء میکرد .

سلیمان میرزا در دوره اول مشروطیت ، در تهران روزنامه ای بنام
حقوق منتشر میساخت . تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری و وفاتش در روز
عاشورای ۱۳۶۳ در تهران اتفاق افتاد .

صفحه ۷۸ ، ابوالفتح میرزا سالار الدوله : فرزند مظفرالدین شاه

است که قبل از استقرار رژیم مشروطه مدتها از طرف پدر در نواحی غربی حکومت میکرد و از تاریخ ۱۳۲۴ قمری که عینالدوله بفکر افتاد بجای محمدعلی میرزا، وی را بولیعهدی انتخاب کند ابو الفتح میرزا مصمم بتصاحب تخت و تاج ایران گردید و از آن تاریخ ببعد همیشه در پی فرصت میگشت تا موجبات برقراری سلطنت خود را فراهم نماید.

سالارالدوله ابتدا در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که میان محمدعلیشاه و مجلس اختلافی روی داد و آزادینخواهان در پنهان و آشکار زبان بنکوهش محمد علی میرزا گشودند، در کردستان یعنی مقر حکومت خود ادعای پادشاهی نمود و علیه محمدعلی میرزا قیام کرد ولی در جنگ با قوای دولتی در نزدیکی شهر نهاوند شکست خورد و در کنسولخانه انگلیس در سنج متحصن گردید و با وساطت انگلیسها بتهران آمد و پس از چندی با اجازه محمدعلیشاه روانه اروپا شد.

سالارالدوله بار دیگر بعد از خلع محمدعلی میرزا در سال ۱۳۳۰ قمری که شاه مخلوع با کمک برادر خود شعاع السلطنه بفکر استرداد تاج و تخت سلطنت افتاد، ظاهراً بعنوان حمایت از برادر ولی در باطن برای رسیدن بمقام پادشاهی در کرمانشاه قیام کرد و در همین موقع مجلس دوم قانونی بتصوب رسائید که مضمون آن از اینقرار است:

* ماده اول - چون محمد علی میرزای مخلوع مفسد فی الارض و دفع آن واجب است هیئت دولت مجاز است یکصد هزار تومان باعدام کننده یا دستگیر کننده محمدعلی میرزا و یا ورثه آنان پردازد.

ماده دوم - وزارت جنگ مجاز است مبلغ ۲۵ هزار تومان بخود و یا ورث دستگیر کننده و یا اعدام کننده سالارالدوله و مبلغ ۲۵ هزار

تومان بخود یا وارت دستگیر کننده و یا اعدام کننده شعاع السلطنه
پردازد».

سالارالدوله این بار نیز ، چنانکه در کتاب حاضر مشروحاً اشاره
شده شکست خورده بارو پا رفت تا اینکه در اواخر سلطنت احمد شاه
بایران احضار و بحکومت گیلان انتخاب گردید .

در سال ۱۳۴۶ قمری ، هنگام سلطنت اعلیحضرت فقید و ریاست
وزرائی میرزا حسن خان مستوفی الممالک و وزارت مالیه فیروز میرزای
فیروز ، لایحه دیگری بشرح زیر تقدیم مجلس شورایی گردید :

« ماده واحده : مجلس شورای ملی بوزارت مالیه اجازه می دهد
که از ابتدای سنه ۱۳۰۶ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانه
دولت ، سالیانه درباره ابوالفتح میرزا (سالارالدوله سابق) برقرار نموده
و مادامی که هشار الیه متوقف مرکز است باقساط ماهیانه عاید دارد .
نخست وزیر - وزیر مالیه »

ابوالفتح میرزا سالارالدوله بعداً بارو پا رفت و در زمان اعلیحضرت
فقید یکی دو بار بتحریرک بیگانگان بحدود غرب آمد و چون کاری
از پیش نبرد بارو پا رهسپار شد و معلوم نیست بچه سرنوشتی دچار
گردید .

صفحه ۹۵ ، محمد صادق خان سالار نظام (سر لشکر کوبال) :

از يك خاندان نجیب و نامدار آذربایجانی است که تحصیلات ابتدایی
خود را در دبستان ایرانیان اسلامبول یعنی در مکتب شاد روانان سید
جمال الدین اسدآبادی و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی بانجام

رسانید و پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدارس نظام اسلامی، و ارتقاء بدرجه ستوان دوم در سال ۱۳۲۸ هجری قمری بایران بازگشت .

محمد صادق خان سالار نظام بمحض ورود بفرماندهی آتشبار توپ شنیدر کوهستانی در اداره توپخانه منصوب شد و در جنگ همدان با طرفداران سالارالدوله شرکت داشت و بعزت رشادتهای بی نظیری که در آن موقع از خود نشان داد، در سال ۱۳۳۰ قمری بدرجه سروانی مفتخر گردید . سالار نظام در ۱۳۳۳ درجه سرگردی داشت و با مهاجرین همراه بود .

مرحوم کوپال در سال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۰۸ شمسی) بدرجه سرتیپی و پس از هفده سال یعنی در سال ۱۳۶۵ بدرجه سرلشگری ارتقاء یافت و علاوه بر مشاغل و مناصب نظامی ، در مؤسسات کشوری نیز متصدی امور مهمی بود چنانکه در سال ۱۳۴۷ قمری بحکومت پشتکوه تعیین شد . کوپال یکسال بعد از آن بریاست کل اداره شهربانی و در سال ۱۳۵۰ قمری (۱۳۱۰ شمسی) بسرپرستی کل اداره هواپیمائی انتخاب گردید و بعلاوه مدتی هم در پست ریاست اداره ژاندارمری انجام وظیفه مینمود و در سفر شاه فقید بترکیه در التزام رکاب بود .

مرحوم کوپال بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانداری نظامی رضائیه را عهده داشت و آخرین سمت مهم او، برای دومین بار ریاست کل شهربانی در ۱۳۳۰ شمسی بود و اواخر سال ۱۳۳۴ (۱۳۷۵ قمری) بدروود زندگی گفت .

صفحه ۹۹ ، عبدالحمید میرزا فرمانفرما : پسر فیروز میرزا

نصرت الدوله و نواده عباس میرزا نایب السلطنه است که در ۱۲۹۶ قمری وارد خدمت نظام شد و در ششم صفر ۱۳۲۵ بوزارت عدلیه منصوب گردید و پس از آن در کابینه‌های میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک و میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک و سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزارت داخله را بعهده داشت و روز هفدهم صفر ۱۳۳۴ قمری بریاست وزراء انتخاب شد.

فرمانفرما در ادوار مختلف استاندار بعضی از استانها نیز، منجمله فارس و کرمان بود.

صفحه ۱۳۰، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک: پسر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه، پسر میرزا حسن مستوفی‌الممالک پسر میرزا علی است که در ۱۲۹۱ قمری متولد و در ۱۳۵۱ (روز ششم شهریور ۱۳۱۱ شمسی) وفات یافت.

وی چندین مرتبه بوکالت و وزارت و ریاست وزراء رسید و چنانکه بین المللی اول و مهاجرت و تشکیل کمیته ملی در زمان زمامداری وی اتفاق افتاد و حفظ بیطرفی ایران را وی اعلام نمود و در صفر ۱۳۳۴ مستعفی شد.

آخرین دوره ریاست وزراتی مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۴۵ بود و سپس بوکالت تهران انتخاب گردید.

صفحه ۱۳۱، ملک منصور میرزا شعاع السلطنه: مردند مظفرالدین شاه است که در زمان سلطنت پدر والی فارس بود و در نهضت مشروطه ابتدا با آزادیخواهان همراهی داشت و تا حدی نسبت بدو برادر دیگر خود محمدعلی میرزا و ابوالفتح میرزا ملایمتر بود. در سال

۱۳۲۹ قمری بعثت استشفاف ملک منصور میرزا از پرداخت مالیاتهای معوقه بین او و شوستر امریکائی مستشار خزانه داری اختلافی روی داد و چون شوستر برای استیفای حقوق دولت پافشاری نمود، روسها که از شعاع السلطنه حمایت مینمودند و از طرفی وجود شوستر را در ایران مخالف مصالح خود می دانستند بدولت اولتیماتوم دادند و هنگامیکه جنگ بین الملل پیش آمد و احمدشاه در نظر داشت پایتخت را از تهران باصفهان منتقل کند، روسها او را تهدید نموده اعلام داشتند که در صورت حرکت، بسر نوشت محمدعلی میرزا دچار خواهد شد و شعاع السلطنه را بجای او انتخاب خواهند کرد.

صفحه ۱۳۲، میرزا سلیمان خان میکرده: پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی، از مستخدمین وزارت مالیه بوده که بعد از مشروطیت ترقی کرد.

وی در کابینه سپهدار اعظم رشتی (سردار منصور) در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۲۹۹ شمسی) بوزارت عدلیه منصوب گردید و اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید حاکم اصفهان بود.

صفحه ۱۳۲، سید حسن مدرس: در سال ۱۲۸۷ قمری متولد شده و راجع بمولد و نسب خود در شرح حالش چنین مینویسد:

« مولد من در قریه سرایه کچو از نوابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدم میر عبدالباقی از طایفه میرعابدین که فعلا هم اکثر آنها در آن قریه ساکن میباشند، از سادات طباطبائی و اصلا زواره‌ئی بودند. شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی و جد پدری من میر عبدالباقی از زهاد محسوب میشد که بقمشه واقع در جنوب اصفهان مهاجرت نمود و مرا هم

در سن شش سالگی بجهت تربیت ، هجرت داده بقمشه نزد خود برد .
سن صباوت را خدمت آن بزرگوار بسر برده ، ۱۴ سال تقریباً از
عمر گذشت که جدم مرحوم شد و حسب التوصیه آن مرحوم در سن
۱۶ سالگی بجهت تحصیل باصفهان آمدم و در سن ۲۱ سالگی پدرم
مرحوم شد .

سید حسن مدرس تا سال ۱۳۰۸ قمری در اصفهان بتحصیل مشغول
بود و میرزا عبدالعلی هرندی و جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملا محمد
کاشانی از جمله استادان او بودند .

بعد از واقعه رژی (جمادی الاول ۱۳۰۹ قمری) بتبایع عالیات
رفت و بتکمیل تحصیلات خود در علوم عربی و فقه و اصول و معقول
پرداخت و هفت سال بعد باصفهان مراجعت نمود و در مدرسه جده کوچک
مشغول تدریس فقه و اصول گردید .

هنگام نهضت مشروطه خواهان در اصفهان یکی از اعضاء برجسته
انجمن ولایتی بود و بعد از خلع محمد علی میرزا بر حسب دستور حجاج
اسلام عتبات عالیات و از طرف وکلای دوره دوم مجلس بعنوان مجتهد
طراز اول به مجلس شورای ملی دعوت شد و بتهران آمد ، و از آن پس
تا سال ۱۳۴۶ قمری در اکثر دوره های مجلس شرکت داشت و بعلاوه در
مسجد سپهسالار نیز تدریس مینمود .

مرحوم سید حسن مدرس در سال ۱۳۳۴ قمری هنگام جنگ
بین الملل اول همراه با بعضی از نمایندگان دوره سوم باصفهان و سپس
بکرمانشاه مهاجرت نمود و در حکومت موقتی که بریاست مرحوم

رضا قلی خان نظام السلطنه مافی تشکیل شد مسئولیت عدلیه را بعهده داشت .

مدرس در سال ۱۳۳۶ قمری بعد از مسافرت بعراق و سوریه و اسلامبول بایران بازگشت و مجدداً بوکالت مجلس انتخاب گردید و سرانجام مقارن غروب روز ۲۶ رمضان ۱۳۵۷ در کاشمر، چشم از جهان پوشید .

صفحه ۱۳۲ ، میرزا قاسم خان صوراسرافیل : از آزادیخواهان

بنام صدر مشروطیت ایران است که در سال ۱۲۹۹ قمری تولد و روز هفتم ربیع الثانی ۱۳۶۸ در سن شصت و نه سالگی وفات یافت. صوراسرافیل در جوانی از طرف اهالی تهران نمایندگی مجلس انتخاب شد و دو دوره وکیل بود و قبلاً با همکاری مرحوم میرزا جهانگیر خان شیرازی که بدست محمدعلی میرزا مقتول شد و مرحوم علی اکبر دهخدا، روزنامه صوراسرافیل را تأسیس و با انتشار مقالات تند علیه مخالفین مشروطه قیام کرد . نامبرده بعد از بمباران مجلس با تقی زاده و دهخدا با روبا رفت و سه سال در آنجا متوقف گردید تا آزادیخواهان بر محمدعلی میرزا فائق آمدند و آن مرحوم نیز بتهران بازگشت .

صوراسرافیل در نهم رمضان ۱۳۴۲ قمری (فروردین ۱۳۰۳ شمسی)

در اولین کابینه اعلیحضرت فقید بکفالت وزارت داخله منصوب و در اول ذی الحجه ۱۳۴۵ در کابینه مرحوم حاج مهدیقلی منبر السلطنه ابتدا کفیل و بعداً در بیست و سوم همان ماه وزیرست و تلگراف گردید. وی در ۱۳۵۲ قمری (۱۳۱۲ شمسی) والی اصفهان و مدتی هم حکمران رشت بود و در

۱۳۵۸ شهردار تهران شد .

صفحه ۱۳۲، علی اکبر دهخدا: فرزند مرحوم خانباباخان نور حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران متولد شد . پدر وی از ملاکین قزوین بود که در تهران سکونت داشت و هنگامیکه وی بسن دهسالگی رسید پدرش درگذشت .

دهخدا معلومات ابتدائی را طبق معمول آن زمان در مکاتب قدیم فراگرفت و سپس برای تکمیل تحصیلات خود نزد مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی تلمذ نمود و در علوم منطق و سرف و نحو و معانی بیان و فقه تبحر یافت .

پس از افتتاح مدرسه سیاسی دهخدا در آنجا مشغول تحصیل شد و پس از پایان تحصیلات ، بافاق مرحوم معاون الدوله غفاری سفیر ایران در بالکان باروپا رفت و چون بتهران بازگشت در سلك آزادیخواهان درآمد و با همکاری میرزا جهانگیرخان شیرازی وقاسم صوراسرافیل با انتشار روزنامه معروف «صوراسرافیل» مشغول شد و تنظیم مقالانی را تحت عنوان «چرند و پرند» بعهده گرفت .

نشر صوراسرافیل تا زمان واقعه بمباردمان مجلس و هنواری شدن آزادیخواهان ادامه داشت ، سپس دهخدا باروپا رفت و ابتدا در پاریس و سپس در سویس اقامت گزید و در شهر ایورتن سویس بنا بخواهش مرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه پرنیا با انتشار روزنامه صور اسرافیل پرداخت و سپس باسلامبول مسافرت نمود و پس از خلع محمد علی میرزا از سلطنت، بایران بازگشت و از کرمان بو کالت در مجلس دوم انتخاب شد .

مشاغل دهخدا بترتیب عبارت بود از ریاست مدرسه علوم سیاسی
وریاست دانشکده حقوق تهران .

علی اکبر دهخدا سرانجام در رجب ۱۳۷۵ قمری (روز سه شنبه
هشتم اسفند ۱۳۳۴) بعد از هفتاد و سه روز بیماری بدرود زندگی گفت و
جنازه او را در ابن بابویه بخاک سپردند .

صفحه ۱۳۲ ، میرزا طاهر تنکابنی : فرزند میرزا فرج الله و یکی از
دانشمندان و فضایی معروفی است که در حکمت و فلسفه قدیم بسیار
متبحر و با اطلاع بوده و از شاگردان مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه
می باشد . وی در چند دوره و کیسل تهران و جزو فراکسیون دموکرات
بوده است .

میرزا طاهر تنکابنی در هیجدهم رمضان سال ۱۲۸۰ قمری در
کلاردشت مازندران تولد و در روز جمعه شانزدهم ذیقعده ۱۳۶۰ قمری
(۱۴ آذر ۱۳۲۰ شمسی) در تهران وفات یافت و بر حسب وصیت خود،
در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه مدفون
گردید .

صفحه ۱۵۱ ، رضا قلی خان نظام السلطنه مافی : پسر حیدر
قلیخان برهان الدوله و برادر زاده حسینقلی خان نظام السلطنه است .
مرحوم رضاقلی خان ، اول مجیر السلطنه و بعد سالار معظم و سپس سردار
مکرم لقب گرفت و پس از قون مرحوم حسینقلیخان عموی خود به « نظام -
السلطنه » ملقب گردید .

رضاقلیخان نظام السلطنه در زمان قتل ناصرالدینشاه والی بروجرد
بود و سپس محکمرانی بنادر و چندی بعد باستاداری خوزستان و لرستان

منصوب گردید. پس از خلع محمد علی میرزا بایالت کرمان انتخاب شد ولی باین مأموریت نرفت و چون کرمانشاه مغشوش بود از طرف دولت برای اعاده نظم و آرامش عازم کرمانشاه گردید و نواحی غرب را منظم کرد و سپس برای برقراری امنیت با سمت استانداری بفارس رفت.

نظام السلطنه از فارس برای معالجه عازم اروپا گردید و اواخر ۱۳۰۳ قمری از طرف دولت احضار و والی بروجرود شد. هنگام جنگ بین المللی اول که جمعی از آزادیخواهان از تهران مهاجرت نموده کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند بریاست حکومت موقتی منصوب شد و مدتی در غرب بود و مجاهدین ملی فرماندهی او با سربازان تزاری، جنگ و ستیز میکردند که داستان آن مفصل و از حوصله این مقال خارج است.

نظام السلطنه پس از پایان جنگ جهانگیر باسلامبول و از آنجا بسویس رفت. در کابینه اول مرحوم احمد قوام السلطنه از طریق خرمشهر و بختیاری باصفهان و سپس بتهران آمد و در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ که اوضاع خراسان متشنج بود فرمانفرمائی آن ایالت منصوب شد و پس از یکسال و دو سه ماه استعفا داد و بطهران مراجعت و شش ماه بعد وفات کرد و در امامزاده عبدالله بخاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

صفحه ۱۶۲، حسن و حمید دستگردی: فرزند محمد قاسم در سال

۱۲۹۸ قمری در قریه دستگرد خیار اصفهان متولد شد و شب بیست و یکم ذی الحجه سال ۱۳۶۱ در طهران وفات یافت.

حمید تا سال ۱۳۱۲ در دستگرد و سپس در اصفهان بتحصیل ادبیات

فارسی و عربی و حکمت و فقه و اصول پرداخت و مرحوم جهانگیر خان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشانی و آقا میرزا یحیی مدرس بیدآبادی از

جمله استادان او بودند .

وحید در نهضت مشروطه با آزادیخواهان همکاری داشت و در زمان جنگ بین المللی اول هنگام ورود ارتش تزاری باصقهان بمناسبت اشعاریکه علیه متفقین برشته نظم کشیده بود بیختریاری رفت و مدتی در شلمزار، در کنف حمایت مرتضی قلیخان بیختریاری بسربرد .

وحید از سال ۱۳۳۶ قمری بتهران آمد و مجله ارمغان را در سال

۱۳۳۸ انتشار داد .

فہرست نامہا

الف

۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۰-۲۷۷-۲۶-۲۵

۲۰۸

- ابوالقاسم دہکردی (سید): ۱۹۲
 ابوالقاسم زنجانی (سید): ۳
 ابوالقاسم عارف: ۱۵۴-۷۷
 ابوتراب نائینی (میرزا): ۳۶-۳۰
 ابوطالب شیروانی: ۱۵۶
 اجلال السلطنہ اصفہانی: ۲۱
 احمد آقا تبریزی: ۱۰۱
 احمدخان: ۲۰۳
 احمدخان مشیر السلطنہ (میرزا): ۲۰۲
 احمدخان مظہر الملک (نیک پی): ۱۵۹
 احمدخان وثیق الملک (میرزا): ۲۱۰-۴
 احمد دولت آبادی (میرزا): ۳
 احمد روحی (شیخ): ۲۰۶-۱۹۱
 احمدشاہ قاجار: ۶۶-۷۰-۷۱-۷۲-
 ۱۰۰-۱۲۰-۱۲۲-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۱-
 ۱۵۵-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۹
 احمدقلیخان صمصام: ۱۸۰
 احمدقوام السلطنہ: ۲۰۳-۲۱۴
 احمد نور بخش دہکردی (سید): ۲۷-
 ۲۸-۳۵-۳۶-۵۴-۱۹۲
 احمد بن فیس تیمی: ۱۸۳
 اردشیر میرزا: ۱۹۵
 ارسطو خان (دکتر): ۳-۴۳

- ابدالغمان بختیاری: ۱۷۷
 ابراہیم خان سفارتی: ۳۷
 ابراہیم خان صدر اصفہانی: ۱۹۰
 ابراہیم خان ضرغام السلطنہ (حاج):
 ۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۳۶-۳۸-۴۰-
 ۴۱-۴۲-۴۸-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-
 ۱۷۰-۱۹۲
 ابراہیم خان معاون الدولہ غفاری
 (میرزا): ۲۱۲
 ابوالحسن بروجردی (حاج میرزا): ۳
 ابوالحسن جلوہ (میرزا): ۲۱۳
 ابوالحسن معاضد السلطنہ پیر نیا:
 ۱۳۲-۱۶۶-۱۶۸-۱۸۹-۲۱۲
 ابوالحسن نظام الشریعہ (میرزا): ۳
 ابوالفتح میرزا سالار الدولہ: ۷۸-
 ۸۰-۸۶-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۱۰۲-
 ۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸-
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۹۹-۲۰۴ تا ۲۰۸
 ابوالقاسم خان شیخ (دکتر): ۱۰۴-
 ۱۰۹
 ابوالقاسم خان ضرغام: ۴۰-۴۲-
 ۴۴-۱۵۴-۱۶۱
 ابوالقاسم خان ناصر الملک ہمدانی

۱۸۲-۴۶-۲۳
 اقبال الدوله کاشی: ۱۱-۱۵-۱۶-۲۰
 ۲۱-۲۲-۲۳-۲۵-۲۸-۴۰-۴۱-۴۳-۴۶
 ۱۹۱
 اقبال السلطنه ماکونی: ۲-۴-۷
 اکبر میرزا صابرم الدوله: ۱۲-۱۳-
 ۱۵۹-۱۶۵-۱۷۳-۱۹۵
 اکرم نظام: ۱۲۹
 اللهبیارخان: ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵
 امامقلی خان ایلخانی (حاج): ۵۰-
 ۱۷۷-۱۸۴-۱۹۲
 امان الله اردلان (حاج عزالسالك):
 ۱۵۳

امان الله خان سردار حشمت: ۵۴-۱۹۸
 امیر اعظم: ۱-۷۱
 امیرافخم همدانی: ۹۳
 امیر بهادر جنک: ۱-۲
 امیر بهمن صمصام: ۱۸۰
 امیر حسینخان ظفر ایلخان: ۱۸۳
 امیرقلی امینی: ۴۲
 امین السلك: ۱
 امین تاس یونانی: ۱۲۶
 انور پاشا: ۱۵۴

ب

بارکلی: ۷۲
 بارونفسکی: ۷۴
 باهر بقال (مشهدی): ۱۵-۷۴
 بهرامخان بختیاری: ۱۷۴
 بهرامخان قجه بیگلر: ۷۵
 بهرام میرزا: ۱۹۵
 بهمن میرزا: ۱۹۳
 بیوکخان چلبیاللو: ۲-۷

ب

برتو اصفهانی: ۱۸۷

آری برزن: ۱۷۵-۱۷۶
 اسدالله (آقا): ۸-۱۰
 اسدالله چهارسوقی (سید): ۸-۹-
 ۱۸۰
 اسدالله خان بختیاری: ۱۷۴
 اسدالله خان بهداروند: ۶۳
 اسدالله مشار السلطنه: ۷۱-۷۳-۲۰
 اسدالله خان مصفی (محاسب السلطان):
 ۱۱۰-۱۰۹-۱۰۷-۱۰۵-۲۳
 اسدالله خان وزیر (میرزا): ۱۱-۱۸۹
 اسدخان: ۶۳
 اسدالسلطنه: ۱۲۹
 اسد نظام: ۱۲۸

اسفندیار خان سردار اسعد: ۱۷۸-
 ۱۸۰-۱۷۹
 اسکندر: ۱۷۵-۱۷۶
 اسکندر خان زراسوند: ۶۳
 اسکندر میرزا: ۲۰۴
 اسمعیل: ۲۰۹
 اسمعیل (حاج): ۱۶۸-۱۶۹
 اسمعیل خان زراسوند: ۸۹-۹۱-۱۰۴
 ۱۲۴
 اسمعیل خان مصلح السلطنه: ۴-۱۹۰
 اسمعیل میرزا محمد الدوله: ۱۹۵
 آشوت ارمنی: ۱۰۱
 آصف دیوان: ۱۲۳
 آغا باشی: ۱۱
 افتخار نظام: ۱۲۹
 آقابالایخان سردار افخم: ۲۰۰
 آقاخان: ۲۰۴
 آقاخان بختیار: ۱۸۴
 آقاخان کرمانی (میرزا): ۱۹۱-
 ۲۰۶

آقاخان لنبانی (میرزا): ۸-۲۴-۴۶
 ۱۷۳-۱۷۲-۱۵۲-۱۵۱-۴۵-۴۳
 آقاخان محاسب الدوله: ۴-۱۶-۲۰

۲۱۲-۲۱۱-۱۹۱-۷۲-۳۳
جهانگیر خان قشقایی: ۱۹۶-۲۱۰
۲۱۴

ج

چراغعلی خان سردار صولت: ۵۴-
۱۳۸-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۷۹-۷۱
- ۱۴۲-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶-
۱۹۳-۱۵۷

چرچیل: ۵۶-۴۸

ح

حاجی خان سلطان: ۱۲۹
حبیب الله (شیخ): ۳۶-۲۳
حیب الله امین انجار (میرزا): ۲۴-
۱۶۸-۱۶۶-۱۵۱-۴۲

حبیب الله خان بختیاری: ۱۷۷
حبیب الله خان ساعد الدوله: ۱۹۲
حربص (مستر): ۱۷۱
حسن (حاج آقا): ۳
حسن بنکدار (حاج سید): ۳
حسن تقی زاده (سید): ۱۳-۳-۷۰ تا
۲۱۹-۲۶-۷۴

حسن خان امین دفتر (موسفوند): ۳۷
حسن خان خیر الملک (میرزا): ۱۹۱
حسن خان صدرالادب انصاری: ۲۰-۳
۳۸-۲۲

حسن خان متین (دبیر خاقان): ۱۱۵
حسن خان مشیر الدوله: ۲۰۳
حسن صدر: ۱۸۷
حسن عباسی (سید): ۱۳
حسنعلیخان سراج الملک: ۱۳
حسن علیزاده: ۱۵۲
حسن قمشه ای (سید): ۱۳
حسن کاشانی (سید): ۱۳
حسن مدرس (سید): ۱۶-۱۳-۳-

ت

تزار: ۲۰۲-۲۰۱
تیمور بختیار (سرتیپ): ۱۸۴
تیمور میرزا: ۱۹۵

ث

ثریا (علیاحضرت ملکه): ۱۸۰

ج

جعفر (حاج سید): ۱۹۸
جعفرزاده: ۱۶۵
جعفرعلیخان نواب: ۲۰۲
جعفرقلی: ۱۱۶
جعفرقلی چرمیشی: ۱۲۳
جعفرقلیخان بختیاری: ۱۷۷-۱۹۳

۱۹۸

جعفرقلیخان سردار بهادر: ۷۱-۵۴-
۷۸-۸۰-۸۱-۸۰-۸۱-۹۰-۹۴-۹۶-۱۷۴-

۱۹۷

جعفرقلیخان نواب (قطب الدوله):

۲۰۲

جعفرقلیخان انبانی: ۴۳
جعفر محقق (حاج میرزا): ۳
جلال الدوله: ۱۹۵-۴۱-۱-۶۷
جلیل اردبیلی (سید): ۷۷
جمال الدین اسدآبادی (سید): ۲۰۶
جمال الدین واعظ اصفهانی (سید):

۹۳-۹۲

جمال مسجدشاهی (حاج آقا): ۳-

۱۶۱-۱۶۹-۱۷۰

چمشید امیر بختیار: ۱۸۴
چناب (حاج میرزا آقا): ۱۳
چهارنشاء سیهام: ۱۸۰
جهانگیر خان سورا سرافیل: ۱۵-۱۴

خسروخان سردار ظفر: ۲۵-۴۹-
 ۱۸۳-۱۷۴-۱۶۲-۱۵۷-۱۲۹ ۸۸-۵۵
 خسرو میرزا: ۱۹۴
 خلیل اسفندیاری: ۱۸۰
 خلیلخان خرقام: ۴۰

د

دادا حسن: ۴۳
 داریوش: ۱۷۵
 داودخان کلهر: ۹۴-۹۹-۱۱۲-
 ۱۱۳
 دینکین (ژنرال): ۲۰۲

ر

رحیمخان چلییاتلو: ۷۵-۱۹۷-۱۹۹
 رستم امیر بختیار: ۱۸۴
 رضا جوزدانی: ۱۳۲-۱۳۴ تا ۱۳۹
 ۱۵۷-۱۵۶
 رضاشاه: ۱۹۷-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-
 ۲۱۱-۲۰۹
 رضاقلی بیگ: ۱۹۳
 رضاقلیخان ایل بیگی: ۲۶-۲۸-۱۷۷
 ۱۹۸-۱۹۲
 رضاقلیخان نظام السلطنه مافی: ۱۵۱
 تا ۱۵۴-۱۶۷-۱۷۱-۱۹۲-۲۱۱-۲۱۳-
 ۲۱۴
 رضاقلیخان هدایت: ۲۰۲
 رضامیرزاده عشقی (سید): ۱۴۶-۱۵۴
 رفیع نظام العلماء تبریزی: ۱۹۰
 رفیع یوزباشی (آقا): ۴۳
 رکن الملک شیرازی: ۱۹۶
 رمانفسکی: ۴۸-۵۶

ز

زایلر آمانی: ۱۶۵-۱۶۶
 زین الدین خوانساری (شیخ): ۱۸۶

۱۳۱-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۸-
 ۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱

حسن مستوفی الممالک (میرزا): ۱۳۰
 ۱۳۲-۱۵۵-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۶-۲۰۸
 حسن وحید دستگردی: ۱۶۲-۱۶۴
 ۲۱۴-۲۱۵-۱۸۹
 حسین آذربایجانی (مشهدی): ۱۰۱
 حسین اعتماد التجار (سید): ۱۶۳
 ۱۶۶

حسین باب الدشتی: ۴۴
 حسین باغ نومی (آقا): ۴۰
 حسین بیگ تبریزی: ۷۴
 حسینخان مشیرالدوله (حاج میرزا):
 ۱۹۵-۱۹۴
 حسین سیمعی (ادیب السلطنه): ۱۳۲
 ۱۵۳

حسینقلیخان: ۱۰۱
 حسینقلیخان بختیاری: ۲۸-۱۷۷-۱۸۰
 ۱۸۴-۱۸۳
 حسینقلیخان قطب الدوله: ۲۰۲
 حسینقلیخان نظام السلطنه: ۲۰۲-۲۱۳
 حسینقلیخان نواب: ۷۱-۷۴-۷۶-
 ۲۰۲-۲۰۳-۷۷
 حسین کاشی (نایب): ۱۳۳
 حمید السلطان: ۷۷
 حیدر صمو اوغلی: ۳۷
 حیدرقلیخان برهان الدوله: ۲۱۳
 حیدرقلیخان بیسان (سرتیپ): ۱۵۲
 حیکاک (مشر): ۱۸۸-۱۸۹

خ

خانبا با خان: ۲۱۲
 خانبا باخان اسعد: ۲۹۷
 خانبا باخان شیرازی: ۱۳۲
 خدادرحیمخان چالشری: ۲۴-۲۵-۲۸
 خسروخان بختیاری: ۱۷۷

ذین العابدین خان زلی: ۴۴

س

سالار قزوینی: ۱۰۱

سدهی (حاج آقا): ۳

سرتیپ (حاج): ۴۳

سردار خان قچه بیگلو: ۷۵

سردار سعید: ۱۳۲

سردار گل: ۱۳۳

سردار منصور: ۱

سلیمان افغان بیگمه: ۱۳۲-۲۰۹

سلیمان میرزا اسکندری: ۷۶-۷۷

۱۳۱-۱۳۲-۲۰۴

سنوس یونانی: ۱۲۶

سهم السلطنه: ۴۹-۱۵۰

سهراب اسعد: ۱۹۷

سهراب خان ارمنی (دکتر): ۷۱-

۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۴

سهراب خان خیرم: ۵۴-۱۵۵-۱۵۶

سپاوش حسام (سرهنگ): ۱۸۰

ش

شاپشال: ۱-۲۰۱

شاپلین: ۷۲

شجاع الدین حلوائی: ۱۸۶

شکریه خان لبنانی (شیرانی): ۸-۲۴

۴۲-۴۳-۱۵۱-۱۵۲

شوستر امریکائی: ۷۶-۱۳۰-۱۳۱

۲۰۹

ص

صادق میان اناساری (د.ا): ۱۴۳-

۱۴۴-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹

صادق شهاب السارک (س.د): ۲۴

۴۰-۱۷

صدر الاسلام: ۳

سیدشان: ۲۲-۲۷-۴۳-۱۶۳-۱۶۶

صمصام: ۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶

۱۴۸-۱۴۹

عسکرت خاله آبادی: ۱۳۹

ض

ضیاء الدین نوری (آقا): ۷۰

ط

طاهر تنکابی (میرزا): ۱۳۲-۲۱۳

ظ

ظفر السلطان نهاوندی: ۹۷-۹۸

ع

عابدین بغیاری: ۱۱۶

عباس: ۱۱۶

عباس (استاد): ۴۳

عباس بابادی: ۶۲

عباسقانیخان بغیاری (حاج): ۱۸۴

عباس لبنانی: ۴۳

عباس میرزا نایب السلطنه: ۱۹۳-

۲۰۴-۲۰۸

عبدالباقینخان: ۱۰۵-۱۰۶-۱۰۸

۱۱۰

عبدالجواد کلباسی (حاج میرزا):

۱۸۶

عبدالحسین خان: ۴۳

عبدالحسن خان سالار اکرم: ۱۲۶-

۱۷۴

عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار

۵۶-۷۷-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-)

۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۹۹

۲۰۰

۱۹۳ علی اصغر خان ساعد الدوله
 ۱۱۳-۱۱۲ علی اکبر خان
 ۱۹۸ علی اکبر داور
 ۱۶۸-۱۶۶-۱۳۲ علی اکبر دهخدا
 ۲۱۳-۲۱۱
 ۱۳۲ علی اکبر ساعد ساز (میرزا)
 ۱۳۸-۱۳۶-۱۳۴
 ۱۶ علی اکبر سر قیپ
 ۱۷۰-۱۵۱-۲۳-۲۱-۱۷-۱۶-۳ علی اکبر شیخ الاسلام (حاج میرزا)
 ۲۱-۱۳ علی جناب (حاج میرزا سید)
 ۱۹۸-۵۴ علی جهاد اکبر (سید)
 ۲۴-۵-۳ علی حصه ای (حاج میرزا)
 ۱۸۳
 ۸۰-۷۸ تا علیخان ارشد الدوله
 ۱۹۹-۱۸۰-۸۶
 ۱۳۲-۲۴ علیخان سیاه کوهی
 ۵۰ علیخان شهاب السلطنه (سلطان)
 ۱۰۸-۱۰۵-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۸۸
 ۱۱۵-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳ تا ۱۲۶
 ۱۷۴
 ۱۸۷ علی خان ظهیر الدوله
 ۱۳۹ علیخان مشکوتی
 ۱۲۰ علیرضا خان امیراکرم
 ۱۵۷-۱۵۶ علیرضا خان کلاتر
 ۱۶۶-۱۶۳ علیرضا مسنوفی
 ۱۷۷ علی صالح خان بختیاری
 ۱۳۹ علی عسکر (ارباب)
 ۴۳ علی عسکر خان لنبانی
 ۲۱-۲۰ علیقلیخان سردار اسعد (حاج)
 ۶۴ تا ۶۰-۵۷-۵۵-۴۹-۴۸-۲۶
 ۱۸۱-۱۸۰-۱۷۴-۷۲-۷۱-۷۰-۶۷
 ۲۰۱-۱۹۷-۱۸۵-۱۸۲
 ۲۰۲ علیقلیخان مخبر الدوله
 ۱۹۹ علیمحمد تربیت
 ۲۰۸-۲۰ علی مستوفی آشتیانی (میرزا)
 ۲۰۹

۱۸۱ عبدالحسین خان ملک المورخین
 عبدالحسین خان وحید الملک (حاج میرزا)
 ۲۰۴-۷۷
 ۱۸۷ عبدالحسین صدرالمحدثین
 ۹۹-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸ تا ۱۲۵
 ۲۰۸-۲۰۷
 ۱۸۴ عبدالحمید بختیار
 ۱۷۷ عبدالحلیم خان بختیاری
 ۱۸۸ عبدالحسین نجفی
 ۲۲ عبد الرسول (سید)
 عبد العلی خان اعتماد مقدم (ماژر)
 ۱۵۲
 ۲۰۹ عبد العلی هرندی
 ۴۳ عبد الکریم (استاد)
 ۱۹۳ عبد الباقی میرزا عین الدوله
 ۲۰۸-۲۰۵
 ۱۷۳ عبدالمحمد ایرانی
 ۳۸ عبد الوهاب وثوق
 ۶۹-۱۱۰ عبد الله بهبهانی (سید)
 ۴۳ عبد الله خان (میرزا)
 ۶۲ عبد الله خان احمد خسروی
 ۴ عبد الله خان امیر پنجه (میرزا)
 ۱۲۴ عبد الله خان بهادر الدوله
 ۱۸۷ عبد الله خونساری (ملا)
 ۱۷۹ عبید الله کرد (شیخ)
 ۵۴-۴۰ عزیز الله خان ایل بیگی
 ۶۳
 ۱۹۰ عصمت الدوله
 ۲۰۴-۷۵-۷۱-۱ عضد الملک
 ۱۹۳ عفت الدوله
 ۱۹۴-۷۱-۱ علاء الدوله
 ۳ علی ادیب البجار (حاج میرزا)
 ۹۶ علی اشتر نیانی (حاج میرزا)
 ۱۹۱-۱۷۹ علی اصغر خان اتابیک
 ۲۰۳

صاحب الدوله ۱۱۶

صیدالسلطان ۲۰۰

عیسی خان افتخارالحکماء (دکتر):

۱۸-۳-۲۴-۲۵-۳۶-۴۴-۷۱-۹۸-

۱۰۲

عین علی خوانساری: ۱۸۶

غ

غریب خان قشقایی: ۱۲-۴۳

غلامحسین بروجردی (شیخ): ۲۱۲

غلامحسین بهداروند: ۶۳

غلامحسین خان سردارمعتشم: ۵۰-

۹۰-۹۱-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۶۶-

۱۶۸-۱۷۴-۱۸۴

غلامحسین خان صاحب اختیارقناری:

۱۹۱

غلامحسین میرزا: ۱۹۵

غلامعلی خان دلبلی (حاج): ۱۹۴

ف

فاسترلی ایتالیایی: ۱۳۴-۱۳۵

فتح الله خان اکبر (سردار منصور)

(سپهبدار اعظم): ۲۰۹-۲۰۴

فتح الله خان ضیغم السلطنه (سردار-)

ارشد): ۴۶-۵۴-۸۰-۸۴-۱۷۴-۱۹۳

فتح الله خان فریدنی (میرزا): ۵۸

۲۰۰

فتح الله خان لنبایی: ۴۳

فتحعلیخان سردارمعتظم (سالار موید):

۲۲-۲۵-۳۴-۸۶-۸۸-۹۵-۶۶-۹۹-

۱۰۰-۱۶۴-۱۶۵-۱۷۴-۱۸۴

فتحعلیشاه داجار: ۱۹۰

فرامرزان زراسوند: ۶۳

فرج الله تنکابنی (میرزا): ۲۱۳

فرج الله خان احمدخسروی: ۶۳

فریدون صمصام: ۱۸۰

فریدون میرزا: ۱۹۵

فضل الله آملی: ۱۹۵

فضل الله خان (ماژر): ۱۵۲

فضل الله نوحی (دیرموشه): ۲۰۰

فضل الله نوری (شیخ): ۶۸-۶۹-۷۰-

قولا (استاد): ۱۸۶

فیروز میرزا: ۱۹۵

فیروز میرزا فیروز: ۲۰۶

فیروز میرزا شهرت الدوله: ۲۰۷

قیلوتاس پوتانی: ۱۷۶

ق

قاسم خان آصف الملک شیرازی (میرزا)

۱۵۹

قاسم خان بهداروند: ۶۱

قاسم خان صورا اسرائیلی: ۱۳۲-۱۵۳

۲۱۱-۲۱۲

قوام الملک شیرازی: ۲

قوچعلیخان: ۱۰۱

ک

کاظم تهرانی (سید): ۱۰۱-۱۲۵

کریمخان رشتی (میرزا): ۲۷-۲۰۰

کریم دوانگر (میرزا): ۷۸

کمال بروجردی (آقا): ۱۷۰

کیقبادفخر (مهندس): ۱۸۳

گ

گزارتویک: ۲۰۱

گری بایندف: ۱۹۴

گربش ارمنی: ۱۰۱-۱۰۵-۱۰۹-

۱۱۰-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۵

گیگوری ارمنی: ۱۰۱-۱۱۸

ل

لسان الملک سپهر: ۱۸۱

لطیف پهلوان امیر مفتح : ۲۲-۳۴-۴۸
-۱۷۴-۶۶-۶۳-۶۱-۵۶-۵۵-۵۰-۴۹
۱۸۴

لطیف کیلانی (دکتر): ۱۸۲
لیاخوف روسی (کنزل): ۱۴-۶۳-۶۷
۲۰۱-۲۰۰-۶۸-۶۷

م

مجدد الاسلام گرمانی: ۴۹
معین عراقی (حاج آقا): ۲۰
معین میرزا کفیل الدوله: ۲۰۴
محمد ابراهیم ملک التجار (حاج): ۳
محمد امام (سید): ۱۴۱-۱۴۳-۱۴۶-۱۴۸

محمد باقر الفت (شیخ): ۱۸۹
محمد باقر خان کلانتر: ۱۵۶
محمد باقر نجفی (شیخ): ۱۸۸
محمد تقی آقا نجفی (حاج شیخ): ۴-۱۲-۳۹-۴۰-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
محمد تقی حاج سید نظام: ۶۲
محمد تقی شاه رودی (حاج): ۱۳۲
محمد تقی ضیاء السلطان (امیر جنگ):
۱۱۵-۱۰۸-۱۰۵-۱۰۲-۱۰۱-۹۵-۷۱-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸
۱۹۷-۱۷۴-۱۶۸

محمد جعفر آباده ای (حاج): ۱۸۷
محمد جناب (حاج سید): ۲۱
محمد جو باره ای (حاج آقا): ۳-۱۶
محمد حسن میرزا قاجار: ۶۶
محمد حسن میرزا مسعود: ۱۹۵
محمد حسین خان سپه دار بختیاری: ۲۷-۱۸۴

محمد حسین خان سدهی: ۴۰-۴۳
محمد حسین فیشه ای (شیخ): ۱۵۱
محمد حسین کازرونی (حاج): ۳-۱۳
محمد حسین لنبانی (حاج): ۴۳

محمد خان جو زدانی: ۴۴
محمد خان سالار اعظم: ۴۹-۵۴-۵۹-۷۱-۷۹

۹۵-۱۰۴-۱۷۴-۱۹۷
محمد خان سردار اشجع (سلطان):
۱۸۴-۱۵۷-۸۷-۷۶-۵۰-۴۹
محمد خان مشرف (میرزا): ۴۹
محمد رحیم خان لنبانی: ۴۳
محمد رحیم ضرغام: ۱۷۰
محمد رضا خان سردار قانع: ۷۴-۴۹-۷۹

۱۸۴-۸۴-۷۹
محمد رضا خان مازندرانی: ۲۰۲
محمد رضا میرزا: ۴-۱۶-۲۰
محمد سقا (سید): ۵۶-۶۲
محمد شبیبایی کاشی (حاج): ۲۰۴
محمد صادق خان سالار نظام (سر لشکر کوربال): ۹۵-۹۶-۹۷-۲۰۶-۲۰۷
محمد صادق مستشار الدوله: ۱۸۵
محمد طاهر میرزا اسکندری: ۲۰۴
محمد طباطبائی (سید): ۵۷
محمد علامه قزوینی: ۱۸۰
محمد علی (حاج شیخ): ۱۹
محمد علی آقا (حاج): ۱۶۰
محمد علی خان ذکاء الملک فروغی: ۱۹۷

محمد علی پهلوان سر تیب: ۳-۱۶-۴۳
محمد علی خان فرزین: ۱۳۲-۱۵۳
محمد علی خان مافی: ۱۵۳-۱۶۱
محمد علی خان نواب: ۲۰۲
محمد علی داعی الاسلام (سید): ۵۲-۵۳

۱۹۷-۱۹۶
محمد علی کلباسی (حاج میرزا): ۳-۱۳
۱۸۶-۱۳۷-۱۳

محمد علی میرزا: ۱ تا ۶-۷-۱۱-۱۹
۱۲-۱۵-۲۱-۲۵-۲۷-۲۸-۳۰-۳۳-۳۴
۳۸-۴۸-۴۹-۵۰-۵۳ تا ۵۷-۶۱-۶۲-۶۳
۶۵-۶۶-۶۸-۷۰ تا ۷۵-۷۸-۸۰

۱۷۴-۱۸۰-۲۱۵
 مرتضی قلیخان شیخ الدوله : ۷۱-
 ۲۰۲-۷۳-۷۲
 مریم بختیاری (بی بی) : ۱۷۰
 مریم (حضرت) : ۲۰۱
 محمود میرزا ظل السلطان : ۲-۱۱-۱۲
 ۴۱-۶۷-۱۵۱-۱۵۹-۱۶۵-۱۶۸-
 ۱۶۹-۱۷۷-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵
 مسیح خان : ۱۰۱
 مسیح خان حافظ المصعب (دکتر) : ۳-
 ۸-۱۶-۱۷-۱۸-۲۰ تا ۲۸ تا ۳۰ تا ۳۵-
 ۴۲-۹۱-۹۴-۱۵۱
 مشیر دیوان : ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
 مصطفی خان افشار (بهاء الملك) :
 ۱۹۴
 مصطفی قلیخان بختیاری : ۱۷۷-۱۹۳
 مظفر الدین شاه قاجار : ۵۸-۹۳-
 ۱۷۹-۱۹۲ ۱۹۵-۱۹۶-۲۰۴-۲۰۸
 مظفر الملك : ۱۰۲-۱۰۹
 معدن الملك شیرازی : ۱۱-۱۵-۱۶-
 ۱۸-۲۰-۲۳
 عمین الدوله : ۷۱-۱
 عمین الکتاب : ۱۱۸-۱۲۰
 ملا محمد کاشانی (آخوند) : ۲۱۰-
 ۲۱۴
 ملا محمد کاظم خراسانی (آخوند) : ۶
 ملک منصور میرزا شجاع السلطنه : ۱۳۱
 ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹
 منصور السلطان : ۷۷
 منوچهر خان اسعد : ۱۹۷
 موسی خان (دامر) : ۱۱۴
 موسی خان بهادر السلطنه : ۵۰-۷۹
 ۸۸-۸۹-۹۰ ۹۵-۹۶-۱۵۴-۱۹۸
 موهر : ۱۱۰
 موهر السلطنه : ۱
 مونس السلطنه : ۱۱-۱۲
 مهدی (سید) : ۱۸-۳۰-۳۶-۱۶۰

۸۴-۱۵۵-۱۸۲-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۳-
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۸ تا ۲۱۲-
 ۲۱۴
 محمد قرخی یزدی : ۱۰۰
 محمد قاسم : ۲۱۴
 محمد قلیخان اسعد : ۱۹۷
 محمد کریمخان گزی : ۱۵۲
 محمد کریمخان لیبانی (نایب) : ۴۲-
 ۴۳-۴۴
 محمد لیبانی (حاج آقا) : ۴۲-۴۳
 محمد مهدی غفور شیبانی (حاج) : ۲۰۴
 محمد مهدی کلیاسی (آقا) : ۱۸۶
 محمد ناصر خان ظهیر الدوله : ۱۹۴-
 ۱۹۵
 محمد ولیخان تنکابنی (سپهسالار)
 (سپهسالار اعظم) : ۳۴-۴۸-۵۲-۵۴-
 ۵۵-۶۱-۶۲-۶۳-۶۷-۷۰ تا ۷۳-۱۹۲-
 ۱۹۳-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
 محمد ولی میرزا فرما نغمه ایان : ۱۰۹
 محمد هاشم گلپایگانی (میرزا) : ۱۱۵
 ۱۱۶
 محمد هاشم صفائی : ۴
 محمود بشکندار (حاج میرزا) : ۳
 محمود خان علاء الملك طباطبائی
 ۱۵-۱۹۰-۱۹۱
 محمودخان ناصر الملك : ۳۰-۲
 محمود خان وزیر السلطنه : ۱۸۴-
 ۱۹۸
 محمود خونساری واسط (سرزا) : ۴
 ۲۴-۱۸۷-۱۸۸
 محمود میرزا امین السلطنه : ۱۵۹-
 ۱۶۱-۱۶۵-۱۶۹-۱۹۵
 مراد : ۱۹۵
 مرتضی (آقا) : ۴۳
 مریم خانم غازی : ۹۳-۹۴
 مریم خانم : ۵۰-۵۰-۵۹
 ۸۰-۸۸-۹۱-۱۵۱-۱۵۱-۱۶۱-۱۶۸-

مهدی امین‌الاصطیاب (میرزا): ۲۷

مهدیخان: ۱۲۷

مهدیخان سدیدالسلک: ۸۳

مهدی دولت آبادی (حاج): ۱۳-۳

مهدیقلی خان سالار مسعود: ۹۸-

۱۵۴

مهدیقلیخان صارم‌السلطان: ۱۰۴

مهدیقلی منبر السلطنه هدایت (حاج):

۱۹۷-۲۱۱

مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان: ۱۲-

۴۶

میرزا (آقا): ۱۸-۱۹-۲۳-۳۷

۳۸

میرزا خباط (سید): ۲۲-۴۴

میر عبدالباقی: ۲۰۹

ن

نادرشاه افشار: ۱۷۶

ناصرالاسلام: ۷۷

ناصرالدین شاه قاجار: ۹۸-۱۷۷-

ناصرالدوله: ۱۹۲-۱۹۴-۲۰۸-۲۱۳

ناصرالدوله خان منظم‌السلک: ۵۴-۸۹

۹۷۹۶

ناصرالدوله ارمانی: ۱۲۷-۱۲۸-

۱۲۹

نصرتعلی خان نیریز: ۲۰-

نصرتعلی خان: ۲۹-۳۱-۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰-

نصرتعلی خان: ۴۷-۴۸-۴۹-۵۲-۵۷-۵۸-۶۰-۷۰-

نصرتعلی خان: ۷۶-۱۷۴-۱۸۰-۲۰۰-۲۰۳

نصرتعلی خان (ملاک، امیرالمؤمنین): ۱۴

۱۰-۲۳-۴۶-۷۲

نصرتعلی خان مشیرالدوله: ۱۹۱

نصرتعلی خان سردار جنگ: ۳۴-۴۹-

نصرتعلی خان: ۵۵-۵۸-۸۸-۹۱-۱۷۴-۱۸۴

نصرتعلی خان: ۶۵

نصرتعلی خان لرسامی: ۹۳-۹۴-۹۶

۱۵۴-۹۸

نصرتعلی خان افتخارالسادات (سید): ۸-

۹-۲۴-۳۹-۱۵۱-۱۵۳

نورالدین استوان (سید): ۱۵۱

نورالله (حاج آقا): ۱-۳-۶-۱۱-

نورالله: ۲۴-۲۷-۲۹-۳۰-۳۴-۳۸-

نورالله: ۴۱-۴۲-۱۳۳-۱۳۲-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶-

نورالله: ۱۵۷-۱۶۰-۱۶۸-۱۸۸-۱۹۰

نورالله دانشور علوی: ۳-۱۸-۲۳-

نورالله: ۲۴-۲۵-۲۸-۲۹-۳۶-۴۲-۴۳-۵۴-

نورالله: ۷۲-۸۷-۸۹-۹۴-۹۸-۱۰۲-۱۰۴-

نورالله: ۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-

نورالله: ۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-

نورالله: ۱۲۶ تا ۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۱

نورالله: ۱۵۰-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-

نورالله: ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۳

نیکلا: ۱۳۰-۱۴۵

و

وزیرانضم: ۳-۲

ولیعنان سر قیپ: ۱۹۲

ه

هادیخان بختیاری: ۱۷۴

هاشم (استاد): ۴۳

هاشمخان امین‌الدوله: ۱۹۱

هرمز میرزا: ۱۹۵

همایونشاه هندی: ۲۰۲

همایون میرزا امیرانگ: ۴۶-۱۵۹

۱۶۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۵

هیگه (کلنل): ۱۷۳

ی

یار محمد خان کرمانشاهی: ۱۰۱-

۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۵

یعقوب خان گوردزی: ۹۵ تا ۹۸
 بین السلطان: ۷۷
 یوسف خان ارمنی: ۲۰
 یوسف خان امیر مجاهد: ۴۹-۵۰
 ۵۴-۸۰-۸۲-۸۳-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۴
 ۱۸۳-۲۰۹
 یوسف مستوفی المالک (میرزا): ۲۰۸

میرزاخان ارمنی: ۵۶-۶۳-۶۸-۷۰
 ۷۱-۷۸-۸۰-۸۲-۸۳-۸۶-۹۱-۹۴
 ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵ تا ۱۱۰-۱۲۵
 ۱۹۷ تا ۲۰۰
 یحیی خان معتمد خوانساری: ۱۱۵
 یحیی دولت آبادی (حاج میرزا): ۲۹
 یحیی مدرس پیداآبادی (آقا میرزا):
 ۲۱۴

فهرست تصاویر

صفحه

- | | |
|----|--------------------------------------|
| | ۱- اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه |
| | ۲- علیا حضرت ملکه ثریا پهلوی |
| ۵ | ۳- میرزا آقاخان معاسب الدوله مصفی |
| ۸ | ۴- شکراله خان لبنانی |
| ۹ | ۵- سید نعمه الله افتخار السادات |
| ۱۴ | ۶- میرزا نصراله بهشتی ملاک المتکلمین |
| ۱۷ | ۷- حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام |
| ۱۸ | ۸- آقا میرزا شیخ الاسلام |
| ۲۱ | ۹- حاج میرزا یحیی دولت آبادی |
| ۲۳ | ۱۰- اسداله خان مصفی |
| ۲۵ | ۱۱- حاج خسروخان سردار ظفر بختیاری |
| ۲۸ | ۱۲- سید احمد نور بخش دهکردی |
| ۳۰ | ۱۳- دکتر مسیح خان حافظ الصبحه |
| ۳۴ | ۱۴- محمدبولیخان سپهسالار تنکابنی |
| ۳۶ | ۱۵- حاج ابراهیمخان ضرغام السلطنه |
| ۳۷ | ۱۶- نجفقلی خان سومصلح السلطنه |
| ۳۹ | ۱۷- شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی |
| ۴۱ | ۱۸- حاج آقا نوراله |

۴۴	۱۹- دکتر عیسی خان افتخارالحکماء
۴۵	۲۰- میرزا آقاخان لنبانی
۴۹	۲۱- مصمصام السلطنه و سردار اسعد باعده ای از خوانین بختیاری
۵۳	۲۲- سید محمد علی داعی الاسلام با تفاق چند تن از مجاهدان
۵۵	۲۳- سردار ظفر
۵۷	۲۴- سید محمد طباطبائی
۶۱	۲۵- لطفعلیخان امیر مفتح
۶۴	۲۶- حاج علیقلیخان سردار اسعد
۶۷	۲۷- کلنل لیاخوف روسی
۶۹	۲۸- آیت اله بهبهانی و شیخ فضل اله نوری
۷۲	۲۹- میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل
۷۶	۳۰- مرگان شوستر امریکائی
۷۷	۳۱- میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی
۷۸	۳۲- سردار صولت و سردار فاتح و سالار اعظم و دکتر عیسی خان
۸۰	۳۳- یوسفخان امیر مجاهد
۸۱	۳۴- جعفر قلیخان سردار بهادر
۸۴	۳۵- محمد رضاخان سردار فانج
۸۷	۳۶- سلطان محمد خان سردار اشجع
۸۸	۳۷- نصیرخان سردار جنگ
۹۰	۳۸- موسی خان بهادر السلطنه
۹۲	۳۹- سید جمال الدین واعظ اصفهانی
۹۴	۴۰- جعفر قلیخان سردار اسعد
۹۷	۴۱- ناصر قلیخان منظم الملک
۹۹	۴۲- فتحعلیخان سردار معظم
۱۰۳	۴۳- پیرم خان ارمنی
۱۰۷	۴۴- اسداله خان مصفی (محاسب السلطان) در لباس فزاری
۱۱۱	۴۵- دکتر نوراله دانشور علوی (مجاهد السلطان)
۱۱۷	۴۶- حاج سلطان علیخان شهاب السلطنه
۱۱۹	۴۷- عبدالحسین مبرز فرما فرما
۱۲۲	۴۸- احمد شاه قاجار

۱۲۶	۴۹- غلامحسین خان سردار معتمد
۱۲۸	۵۰- مجاهد السلطان
۱۳۰	۵۱- میرزا حسنخان مستوفی السالك
۱۳۲	۵۲- سليمان ميرزا اسکندری
۱۳۵	۵۳- چراغعلیخان سردار صوت
۱۳۷	۵۴- حاج شیخ محمدعلی کلباسی
۱۴۶	۵۵- سیدرضا میرزاده عشقی
۱۵۲	۵۶- رضا قلیخان نظام السلطنه بعد از سفر اروپا
۱۵۳	۵۷- اعضای هیئت حکومت موقت
۱۵۸	۵۸- سید حسن مدرس
۱۶۱	۵۹- محمد علیخان مافی (نظام السلطنه)
۱۶۷	۶۰- رضا قلیخان نظام السلطنه
۱۷۴	۶۱- خوانین بختیاری
۱۷۸	۶۲- اسفندیار خان سردار اسعد
۱۸۰	۶۳- مرتضی قلیخان صمصام
۱۸۳	۶۴- امیر حسینخان طغر ایلیخان

بعضی از تألیفات و ترجمه‌های حسین سعادت نوری که تا کنون طبع و نشر شده است

- ۱- گل‌های ادب : منتخب اشعار ۷۴ تن از شعرای معاصر (مصور)
- ۲- هشت سال در ایران : بقلم ژنرال سایکس با حواشی و توضیحات مفصل مترجم در دو جلد .
- ۳- شهرهای معروف ایران بقلم : دکتر لوکهارت .
- ۴- جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات : بقلم سروان هنت .
- ۵- تاریخ مختصر ایران : تألیف سرپرسی سایکس .
- ۶- ایران در دو جنگ جهانی : بقلم ژرژ لنجوسکی
- ۷- خاک و خون و نفت : تألیف ری براك
- ۸- یادداشتهای سر آرنلد ویلسن یا اوضاع جنوب غربی ایران .
- ۹- از ملك فاروق تا جمال عبدالناصر : بقلم سر لشکر نجیب .
- ۱۰- واسموس یا لارنس آلمانی : بقلم کریستوفر سایکس .

انشگاه تحقیقی جاثیت که مجرّمهای از کتاب فراهم شده باشد
تاریخ

تاریخ آزادی فکر - بقلم ج. پ. بری. ترجمه سعید نیرموری. رشد
فکر در ادوار گذشته و مصائبی که در قرون وسطی بر صاحبان فکر و آزاد
اندیشان وارد آمده است. ۱۳۲۹ شمسی ۱۶۴ صفحه رقیبی با جلد زر کوب
۵۰ ریال

شاهنامه ثعالبی - ترجمه محمود هدایت. احوال پادشاهان قدیم ایران
که ابومنصور ثعالبی از روی مأخذی که در دسترس فردوسی بوده گردید -
آورده است ۱۳۲۸ شمسی ۳۷۵ صفحه و زیری با جلد زر کوب ۱۲۰ ریال
ایران باستان - تألیف حسن پیرنیا. تاریخ قدیم از دوره مادها
تا آغاز ساسانیان ۳ جلد چاپ دوم ۱۳۳۳ با جلد زر کوب ۱۲۰ ریال

زندگانی و کارواندیشه و روزگار پور سینا - بقلم سعید نفیسی
تحقیق در احوال و آثار و اندیشه بوعلی سینا. هنگام جشن هزاره در طهران
۱۳۳۳ شمسی ۱۴۰ صفحه و زیری با چند تصویر و جلد زر کوب ۱۲۰ ریال
پادشاه - ترجمه سید محمد علی داعی الاسلام - داستان زندگانی
پادشاه و جهانگشای نامی ایران بقلم دیورانگلیسی - سال ۱۳۳۱ قمری
در هند چاپ سنگی خورده است ۴۳۰ صفحه و زبری با چند تصویر و جلد
زر کوب ۱۰۰ ریال

راحة المسدور و آية السرور - تألیف محمد راوندی تاریخ پادشاهان
سلجوقی بسال ۱۹۲۱ میلادی در لندن چاپ شده است ۵۷۰ صفحه و زبری
با جلد زر کوب ۵۶۰ ریال

تاریخ غازانی - تألیف رشید الدین فضل الله. تاریخ پادشاهی غازان
بسال ۱۳۵۸ هجری قمری در لندن چاپ شده است ۴۸۰ صفحه و زبری با
جلد زر کوب ۴۸۰ ریال

تذكرة الملوك - آداب دربار دولت صفوی که پروفیسور مینورسکی
با مقدمه و ترجمه انگلیسی در لندن بچاپ رسانده ۱۹۴۳ میلادی ۳۸۰ صفحه
و زبری بزرگ ۴۸۰ ریال

حیات سعدی - ترجمه سید نصرالله سروش تحقیق در احوال و سخن
و تعلیمات بزرگترین سخنوری فارسی بقلم الطاف حسین حالی نویسنده
هندی ۱۳۱۶ شمسی ۱۸۰ صفحه نخستین با جلد زر کوب ۴۰ ریال

زندانانی مانی - بقلم تقی ملک الشعراء بهار - تهئیق در باره
پیامبر قدیم ایران . سخنرانی در دانشکده معقول و منقول سال ۱۳۱۳
شمسی ۵۰ صفحه و زیری ۱۵ ریال .

ارمغان آصفی - تألیف محمد عبدالغنی دانشمند هندی . افعال فارسی
باشواهد از گویندگان قدیم ۸ جزوه در ۲ جلد چاپ سنگی ۶۰۰ ریال
کافنامه - بقلم سیداحمد کسروی . یکی از پساوندهای فارسی گرتسه
آورنده یحیی ذکاء ۱۳۳۱ شمسی ۴۲ صفحه رقمی ۱۵ ریال

گوش گرینگان - یکی از لهجههای قدیم آذربایجان تألیف یحیی
ذکاء ۱۳۳۲ شمسی ۷۲ صفحه رقمی ۴۰ ریال

ماخذ مهم تتبعات ایرانی - تألیف هننیک خاورشناس معاصر به
انگلیسی بامقدمه بقلم دکتر محمد معین ۱۳۲۹ شمسی ۵۶ صفحه و زیری با
جلد زرکوب ۸۰ ریال

آئین سخنوری - بقلم محمد علی فروغی - علم خطابه و نمونه
سخنوریهای معروف جلد اول و دوم در یکجلد ۱۳۳۱ شمسی ۵۱۲ صفحه
رقمی باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

فرهنگ نظام - تألیف محمد علی داعی الاسلام لغت جامع و کامل
فارسی شامل واژههای قدیم و جدید و اصطلاحات و امثال و ریشه کلمات
فارسی در اوستا و سنسکریت از الف تا یاء در ۵ جلد بزرگ درهنگد بچاپ
سنگی رسیده است با کاغذ و چاپ و جلد خوب ۵۰۰۰ ریال

ترانههای کردی - گرد آورنده دکتر محمد مگری . با ترجمه
فارسی و تلفظ بحروف لاتین ۱۳۲۹ شمسی ۲۰۰ صفحه و زیری باچند تصور
۶۰ ریال .

اندروز خسرو قبادان - ترجمه دکتر محمد دکتر محمد مگری . متن
پهلوی و ترجمه فارسی و معنی لغات و حواشی ۱۳۲۹ شمسی ۷۰ صفحه
و زیری ۷۰ ریال .

مجله دانش - ادبی و تاریخی دوره اول و دوم و سوم هر یک ۱۲
شماره از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴ چاپ شده ۳ جلد و زیری و زرکوب ۶۹۰ ریال
مثنوی - از جلال الدین محمد بلخی بنصصحیح نگارسون با نسخ و میرجهان
نقابله و بسیاری از مشکلات مسوی حل شده است . از سال ۱۹۲۵ م تا دی ۱۹۴۰
در لندن چاپ شده است ۳ جلد زرکوب ۱۳۰۰ ریال

در کتابخانه دانش خیابان سعیدی موجود است

